

سوگند به قلم و آنچه می نویسد

جزوه متون فقه ۳

بر اساس سرفصل جدید

آخرین نسخه بروزرسانی شده را از سایت بگیرید چون با توجه به تغییرات سرفصل های جدید، نسخه موجود در وبسایت را عوض می کنیم!

آخرین بروز رسانی: زمستان ۱۳۹۹

جمع آوری: دکتر امید ملاکریمی

(وکیل پایه یک دادگستری، مدرس دانشگاه و عضو هیأت علمی)

به کوشش انور یوسفی

این جزوه، شرح روان و بیانی ساده دارد. سعی بر آن شده که جامعیت در کنار اختصار بنشیند. مطالعه ای این جزوه به دانشجویان دوره کارشناسی و علی الخصوص داوطلبان شرکت در آزمون کارشناسی ارشد توصیه می شود. دهها جزوه سبک و روان حقوقی دیگر که به طور شگفت انگیزی شیوا و گیرا و رسا توضیح دادم و قول می دم که اگر فقط یکی از اوونها رو از سایت www.mollakarimi.ir بگیرید و مطالعه کنید به جزواتم اعتیاد پیدا می کنید! تمرکز اصلی کار من در این نوشته و بقیه جزوات گذاشته شده در وبسایتم (مثلی جزوات آیین دادرسی مدنی، مدنی، آیین دادرسی کیفری، حقوق جزا، اصول فقه و حقوق تجارت) اینه که مثلی یه گاو بنفش در بین سایر گاوها که سیاه و سفید هستند متمایز باشم!! در واقع این، هدف من است که متفاوت باشم و در حوزه آموزش و نویسندگی در رشته حقوق، کارهای متفاوتی نسبت به دیگران انجام بدم. می خوام نوشته هام مثلی گاو بنفش باشه که واقعاً در خور توجه باشه. حتماً دیدید آدم هایی رو که با یه ویژگی خاص، خودشون رو متفاوت و منحصر به فرد نشون می دن؛ مثلاً عینک زرد می زنن یا یه مدل موی خاص خودشون رو دارن؛ من هم می خوام با «ساده نویسی» و آوردن مثال های ساده فهم متفاوت باشم و با این ویژگی، به چشم بیام. من کمترین می خوام که بهترین تبلیغ برای کارهام، تمایز و انجام کاری نو و جالب توجه باشه. نمی خوام از این جمله کلیشه ای ها بگم ولی «کلید موفقیت، متفاوت بودن» من این «متفاوت بودن» رو در جزوه هایی که به رایگان در دسترس دانشجویان حقوق گذاشتم، نشون دادم. در آخر، باید بگم که جزوات سایت MollaKarimi.ir و حتی این نوشته دائماً با توجه به سرفصل های جدید و آخرین تغییرات قوانین و سرفصل ها، به روز می شه و چنانچه پی.دی.اف یا نسخه چاپ شده جزوه رو در دست دارید بهتره مجدداً از سایت، نسخه به روز رو دانلود کنید. ضمناً ما کارگاهی داریم که متفاوت از بقیه کارگاه هاست! اسم کارگاه ما، «کارگاه تولید محتوای حقوقی» است که می تونید اینستاگرام (@vekalatyar) و تلگرام ما (@omidmollakarimi) رو دنبال کنید تا کلی محتوای حقوقی خوب رو مشاهده و دریافت کنید. در آخر هم باید بگم کافیه نام و نام خانوادگی خودتون رو به فارسی به شماره ۰۹۳۵۲۲۱۳۱۷۵ واتساپ کنید تا از آخرین تغییرات این جزوات و اخبار حقوقی و جزوات جدیدی که نگارش می شه مطلعتون کنیم.

توجه: این جزوه برای تدریس در دانشگاه ها و مؤسسات آموزشی توسط معلم (امید ملاکریمی) تهیه و تکثیر شده و جنبه انتفاعی نداشته و تکثیر و نسخه برداری از آن، بدون قصد سودجویی و «تنها با ذکر منبع» مجاز می باشد، در غیر این صورت، قانوناً ضمان آور است. نگارنده، سپاسگزار خوانندگانی خواهد بود که نظرات، پیشنهادها و انتقادات خود را پیرامون این نوشتار از راه های فوق یا ایمیل «mollakarimi.omid@gmail.com» بیان فرمایند.

تبلیغ خودم! امید ملاکریمی هستم مدرس دانشگاه، عضو هیأت علمی و وکیل پایه یک دادگستری و همینطور تدوین کننده جزوات آزمون های حقوقی. می خوام یه داستان جالب براتون تعریف کنم، یادمه زمانی که مدرک کارشناسیم رو گرفتم خب اوون موقع مثل الان اینجوری در فضای مجازی

فایل‌های صوتی یا جزوات در دسترس نبود؛ به دوستی داشتم که توی کلاسای یکی از مؤسسات آموزشی که توی تهران بود شرکت کرده بود و سر کلاس جزواتی را که اساتید می‌گفتن رو با به خط خیلی بدی نوشته بود؛ خلاصه من هم که توان شرکت در اوون کلاس‌ها در اون زمان نداشتم ازش خواش کردم که کپی اون‌ها رو در اختیارم بگذاره، بهم گفت که من اوومدم توی به خونه‌ای که در شهرستان دارم و برای آزمون وکالت می‌خونم و دسترسی و امکان تهیه کپی ندارم؛ گفت که برو فلان آدرس توی تهران (که آدرس همون مؤسسه آموزشی بود) برو واحد انتشاراتش و جزوات رو بخر! خوشحال شدم و رفتم اونجا، به آقای مُسنی توی قسمت تکثیر یا همون واحد انتشارات اون مؤسسه نشسته بود و تا گفتم جزوه فلان اساتید رو می‌خوام بهم گفت دانشجوی مؤسسه هستی؟ گفتم که نه! گفت ببین پسر جون! اینجا به مؤسسه است که داره کار تجاری انجام می‌ده اینجوری که مثلاً استاد به جزوه ۲۰۰ صفحه‌ای می‌ده به من که تکثیر کنم و بدم به دانشجویهای همین مؤسسه که کلاس‌های اوون استاد در اوون درس خاص رو شرکت کردن؛ حرفش رو قطع کردم بهش گفتم: «می‌تونم خواهش کنم که همین جزوه‌ها رو به من بدین؟» گفت: «وایسا هنوز حرفم تموم نشده!»؛ گفتم: «ببخشید، بفرمایید!» ادامه داد که «اون استاده که جزوه ۲۰۰ صفحه‌ای تایی رو در اختیار دانشجویها قرار داده اینجوری نیست که کل کلید یا فرمول یا دستورالعمل قبولی رو بده به دست من که تکثیر شه!» ادامه داد که: «همون استاد به بچه‌ها سر کلاس جزوه هم می‌گه که بنویسن و جزوه دست‌نویس می‌شه مکمل این جزوه تایی و گفت جالب‌تر اینکه در همین جزوه تایپ‌شده هم ایراداتی وجود داره که سر کلاس به بچه‌ها می‌گه که اصلاحش کن!» ادامه داد: «بعله اینجوریاس!»؛ خیلی ناراحت شدم از اینکه چرا باید اوون‌هایی که به این کلاس دسترسی دارن یا توان مالی دارن قبول بشن، از طرف دیگه هم از اون دوستم ناراحت شدم که چرا منو پیچوند! زنگ زدم بهش گفتم ماجرا از این قراره؛ متوجه کاری که باهام انجام داده بود شد، خواست جبران کنه، بهم گفت پاشو بیا اینجا و از جزوات نُت‌برداری کن، البته باز نگفت که بهت کپی‌ها رو می‌دم! شاید حق داشت چون هزینه کرده بود و نمی‌خواست به رقیب اضافه بشه! منم که «مُصر بودن» و «پیگیر بودن» اصن تو ذاتمه کوبیدم رفتم اونجا؛ پنج ساعت توی راه بودم و خلاصه بهم محبت کرد و سه شبانه روز ازم پذیرایی کرد و یک دونه از این میزهایی که مُلاها دارن بهم داد که بنشینم و یادداشت‌برداری کنم؛ بعد از اینکه کارم تموم شد و با اتوبوس در مسیر برگشت بودم در حالی که داشتم به انگشت بزرگ دست راستم که کبود شده بود (اینقدر که نوشته بودم!) نگاه می‌کردم توی این فکر بودم که اگه یکی این رفیقی که من داشتم رو نداشت و امکان حضور در این کلاس‌ها رو هم به جهت عدم توانایی مالی نداشت مسلماً از پیشرفت باز می‌موند و البته نتیجه، این می‌شد که فقر و زندگی کردن توی نقاط دورافتاده و محروم باعث باز موندن آدم‌های مُستعد می‌شه، البته بگذریم که معدود اساتیدی هم هستند که همه چیز رو در مادیات می‌دونن و اون‌ها هم در خصوص عدم پیشرفت این آدم‌های مستعد مسؤولند؛ تو همین فکر بودم که بیهو به جمله از یکی از معلم‌هام یادم اومد، گفته بود که: «اگر با خدا وعده کنی که به بخشی از کارت رو در آینده به اون‌هایی که نیاز به خدمت تو دارن تبرعاً خیر کنی جواب خوبی می‌گیری»، خلاصه به اون بزرگ‌بابا («خدا» رو می‌گم) قول دادم که اگه قبول بشم یک به ده پول حاصله از وکالت یا قضاوت و همینطور یک‌دهم از زمانم رو به تدوین جزوات رایگان اختصاص بدم؛ اینجوری شد که سال بعدش، خبر شیرین قبولیم رو بعد از مادرم، به خودش (یعنی خدا) دادم و گفتم بهش که: «از فردا، اجرای وعده رو شروع می‌کنم الان نه سال از اون روز می‌گذره و من تمام جزوات مورد نیاز برای قبولی در آزمون‌های حقوقی رو کامل کردم؛ البته بگم که من نه یک به ده؛ بلکه نه به ده مالم و وقتی رو به این مهم اختصاص دادم و البته خدا در تمام این سال‌ها آدم‌هایی رو سر راهم گذاشت که بهم کمک کردن و وجودشون مایه رحمت بود؛ خلاصه اینکه به گفته قرآن «رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است!» و من دست‌های او را در کلیه امورم دیدم؛ امروز که این متن را برای اولین بار می‌خونید خرسندم از اینکه جزواتم روزانه هزاران مرتبه دانلود می‌شود و خدا را شاکرم که داوطلبان از کامل بودن و بی‌نقص بودن اون‌ها صحبت می‌کنن؛ من تردید ندارم که مطالعه جزواتم برای موفقیت در آزمون‌ها (البته در کنار خواندن قانون) کافی است. این جزوات کاملاً رایگان است (و دائماً بروز می‌شه) و به خواهش از شما دارم که فقط یکی از جزوات رو دانلود کنید و اگه به معجزه اون‌ها پی بردین اون‌ها رو به دوستانتون معرفی کنین، من برای گسترش این کار خیر به کمک شما نیاز دارم؛ بدون وجود شما محاله که به این منابع کنکوری دست پیدا کنند. البته بدونید این کار خیر شما هم بهتون برمی‌گرده!

ما در سایت mollakarimi.ir، کانال تلگرام «@OmidMollakarimi» و صفحه اینستاگرام «@vekalatyar»، هر آنچه برای قبولی در آزمون‌های حقوقی نیاز است را به شما خواهیم داد! می‌دانیم که داوطلبان آزمون‌های حقوقی، زمانی که تصمیم می‌گیرند که شروع به خواندن نمایند در انتخاب منابع سردرگم هستند؛ کاری که ما انجام می‌دهیم این است که اوون منابعی رو که برای قبولی کفایت می‌کند رو به طور رایگان در اختیارتون می‌گذاریم و بهتون اطمینان می‌دیم که نیاز به خواندن منابع متعدد نخواهید داشت. در واقع، صدها داوطلبی که از این خدمات استفاده کردند و جواب گرفتن رو می‌تونیم شاهد عملکرد مثبتمون بدونیم.

تقدیم به تمام کسانی که تا به حال هیچ به آن تقدیم نشده است؛ تقدیم به کنشمان!

الجهاد

جهاد

أقسام الجهاد

أقسام جهاد

۱ - جهادُ المشركين ابتداءً لدُعائهم إلى الإسلام

۱ - جهاد ابتدایی با مشرکان برای دعوت آنان به اسلام

۲ - جهاد مَنْ يَدْهَمُ عَلَى الْمُسْلِمِينَ مِنَ الْكُفَّارِ بَحِيثٌ يَخَافُونَ اسْتِیْلَاءَهُمْ عَلَى بِلَادِهِمْ أَوْ أَخَذَ مَالَهُمْ وَ مَا أَشْبَهَهُ

وإن قُلَّ

۲ - جهاد با کفاری که به مسلمانان هجوم آورده‌اند، به طوری که بیم تسلط آنها بر شهرهای مسلمانان یا به یغما رفتن اموال مسلمانان و اموری مانند آن، اگر چه ناچیز باشد می‌رود

۳ - جهاد مَنْ يَرِيدُ قَتْلَ نَفْسٍ مُحْتَرَمَةٍ، أَوْ أَخْذَ مَالٍ، أَوْ سَبَى حَرِيمٍ مُطْلَقاً؛ وَ رُبَّمَا أُطْلِقَ عَلَى هَذَا الْقِسْمِ الدِّفَاعُ، لَا

الجهادُ، وَ هُوَ أَوَّلَى

۳ - جهاد با کسی که قصد کشتن نفس محترمی یا گرفتن مالی یا به اسارت بردن حریمی را دارد، خواه قاصد مسلمان باشد خواه کافر؛ چه کافر حربی باشد و چه کافر غیر حربی و چه بسا به این قسم، «دفاع» گفته شود؛ نه جهاد و سزوارتر نیز همین است

۴ - جهاد البُغَاةِ عَلَى الْإِمَامِ

۴ - جهاد با کسانی که بر امام (ع) شورش کرده‌اند

و البحث هنا الأول، و استطرده ذكر الثاني من غير استيفاء، و ذكر الرابع في آخر الكتاب، و الثالث في كتاب

الحدود

در این جا از قسم اول بحث می‌شود؛ ولی شهید اول (ره)، خلاصه‌ای از قسم دوم را نیز به مناسبت مطرح نموده بدون این که همه احکام آن را ذکر کند و قسم چهارم را در پایان کتاب جهاد و قسم سوم را در کتاب حدود متذکر شده است

و يجب على الكفاية، و قد يتعين بأمر الإمام (ع) لأحدٍ على الخصوص و أن قام به مَنْ كان فيه كفايةٌ

جهاد واجب کفایی است یعنی بر همه مسلمانان واجب است تا زمانی که از میان مسلمان کسانی که برای این امر کفایت کنند و نیاز را برطرف سازند، بدان قیام کنند که در این صورت وجوب جهاد از دیگر مسلمانان ساقط می‌شود. گاهی جهاد به دستور امام (ع) نسبت به شخص خاصی واجب عینی می‌گردد، حتی اگر کسانی به مقدار کفایت بر انجام آن اقدام کرده باشند

و تختلف الكفاية بسبب الحاجة بسبب الكثرة المشركين و قَلَّتْهُمْ و قُوَّتْهُمْ و ضعفهم، و أقله مرة في كل عام، لقوله تعالى: «فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ»^۱، أوجب بعد انسلاخها الجهاد و جعله شرطاً، فيجب كلما وُجد الشرط، و لا يتكرر بعد ذلك بقية العام، لعدم إفادة مطلق الأمر التكرار، و فيه يظهر من التعليل

میزان کفایت، متناسب با احتیاج ناشی از زیادی، کمی، نیرومندی و ضعف قوای مشرکین متفاوت می شود و کمترین مقدار آن سالی یک بار است؛ زیرا خداوند در قرآن کریم فرموده است: «فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ» پس چون ماه های حرام (ذیقعه، ذیحجه، محرم و رجب که مدت امان است) درگذشت آن گاه مشرکان را هر جا یافتید به قتل برسانید»

این آیه، جهاد را پس از سپری شدن ماه های حرام واجب کرده و آن را شرط جهاد قرار داده است؛ بنابراین با تحقق شرط، جهاد نیز واجب می شود و پس از انجام یک بار جهاد، در بقیه سال تکرار نمی گردد، زیرا امر بدون قرینه، تکرار را نمی رساند. ولی این دلیل إشکالی دارد که از همان علت یاد شده در دلیل، روشن می شود. توضیح این که امر مطلق و بدون قرینه همان گونه که بر تکرار دلالت نمی کند، بر یک بار نیز دلالت نمی کند، بلکه تنها بر ماهیت و حقیقت امر دلالت دارد

هذا مع عدم الحاجة إلى الزيادة عليها في السنة، وإلا وجب بحسبها، و عدم العجز عنها فيها أو رؤية الإمام عدمه صلاحاً، وإلا جاز التأخير بحسبه

این حکم (که جهاد در هر سال یک بار واجب است) در صورتی است که در هر سال به بیش از یک بار جهاد کردن، نیازی نباشد. در غیر این صورت، جهاد نیز به هر تعداد که نیاز باشد، واجب می شود؛ مسلمانان از همان یک بار در سال نیز عاجز نباشند؛ چنین نباشد که امام معصوم (ع) ترک جهاد را در آن سال صلاح ببیند و در صورت عدم تحقق دو شرط ترک جهاد بر حسب عجز مسلمین و یا صلاحدید امام (ع) جایز است.

شرائط وجوبه

شرائط وجوب جهاد

إنما يجب الجهاد بشرط الإمام العادل أو نائبه الخاص و هو المنصوب للجهاد أو لما هو أعم

جهاد به شرط وجود امام معصوم (ع) یا نایب خاص او، یعنی کسی که از جانب امام در خصوص جهاد یا اعم از آن نصب شده است، واجب می شود أما العام كالفقيه فلا يجوز له توليه حال الغيبة بالمعنى الأول. و لا يشترط في جوازه بغيره من المعاني

ولی نایب عام امام، مانند فقیه جامع الشرائط در عصر غیبت، عهده دار شدن جهاد ابتدایی جایز نیست و وجود امام یا نایب خاص او در جواز سایر اقسام جهاد، شرط نیست

أو هجوم عدو على المسلمين يُخشى منه على بيضة الإسلام و هي أصله و مُجْتَمَعُهُ، فيجب حينئذٍ بغير إذن

الإمام أو نائبه

^۱ سورة توبة، آیه ۵

یا در صورتی که دشمن بر مسلمانان به گونه‌ای یورش آورد، به طوری که اساس اسلام و جامعه اسلامی در معرض خطر قرار گیرد؛ در چنین مواردی بدون نیاز به إذن امام یا نایب خاص او، جهاد واجب می‌شود

و يُشترط في مَنْ يجب عليه الجهادُ بالمعنى الأول البلوغُ والعقلُ والبصرُ والسلامةُ من المرضِ والعَرَجِ البالغِ حدَّ الإقعاد أو الموجب لمشقة في السعي لا تُحمَل عادةً

وجوب جهاد، برای کسی که جهاد ابتدایی بر او واجب می‌باشد، مشروط به بلوغ عقل، بینایی، عدم بیماری و لنگی است به طوری که موجب زمین‌گیری یا سختی حرکت باشد و عادتاً قابل تحمل نباشد
و في حكمه الشَّيْخوخَةُ المانعةُ من القيام به

همچنین کهولتی که مانع اقدام به جهاد می‌شود در حکم لنگی است

و الفقر الموجب للعجز عن نفقته و نفقة عياله و طريقه و ثَمَنِ سلاحه. هذا في الجهاد بالمعنى الأول

و نیز (وجوب جهاد) مشروط به عدم فقر است، به حدی که سبب ناتوانی در تأمین مخارج خود و خانواده‌اش و پیمودن مسیر جهاد و پرداخت بهای سلاح او شود. این احکام به جهاد ابتدایی اختصاص دارد

أما الثاني فيجب الدفع على القادر، سواء الذَّكَرُ والأنثى والسليمُ والأعمى والمريض وغيرهم

اما در جهاد به معنای دوم، دفاع کردن بر هر کسی که قادر باشد، اعم از مرد، زن، سالم، نابینا، بیمار و دیگر اشخاص واجب است
و للأبوين منع الولد من الجهاد بالمعنى الأول مع عدم التعيّن عليه بأمر الأمام له أو بضعف المسلمين عن

المقاومة بدونه؛ إذ يجب عليه حينئذٍ عيناً، فلا يتوقّف على إذهنها كغيره من الواجبات العينية

پدر و مادر می‌توانند فرزند خود را از جهاد ابتدایی منع نمایند. به شرط آن که به واسطه دستور امام (ع) به او، یا کاسته شدن از قدرت مقاوت مسلمانان بدون حضور او، جهاد بر او واجب عینی نباشد؛ زیرا در این هنگام، جهاد بر او واجب عینی شده و مانند سایر واجبات عینی، متوقف بر إذن والدین نیست

و في إلحاق الأجداد بهما قولٌ قوئ. فلو اجتمعوا توقّف على إذن الجميع

و در این که اجداد نیزحکم پدر و مادر را دارند، (از نظر شهید ثانی «ره») قول قوی وجود دارد؛ بنابراین اگر والدین، و اجداد، همگی زنده باشند، اقدام به جهاد منوط به إذن همه آنان خواهد بود

و في اشتراط إسلامهما قولان، و ظاهر المصنف عدمه. و كما يُعتبر إذهنها فيه يُعتبر في سائر الأسفار المباحة و

المندوبة و الواجبة كفايةً مع عدم تعينه عليه، فإن كان واجباً عيناً أو كفايةً مع عدم قيام من فيه الكفاية لم يتوقّف

على إذهنها، وإلا توقّف

و نیز در این که آیا مسلمان بودن پدر و مادر شرط است یا خیر، دو نظر وجود دارد که ظاهر عبارت شهید اول «ره» شرط نبودن آن است و اگر إذن پدر و مادر در جهاد معتبر باشد، در دیگر سفرهای مباح و مستحب و واجب کفایی نیز به شرط واجب عینی نبودن سفر، برای او معتبر می‌باشد.

بنابراین اگر سفری واجب عینی یا کفایی باشد، ولی سایر افراد به مقدار نیاز به انجام آن مبادرت نکرده باشند، نیازی به إذن والدین وجود ندارد؛ در غیر این صورت انجام آن متوقف بر إذن آنها است

و المّدين و هو مستحقّ الدين يمنع المديونَ الموسرَ القادرَ على الوفاء مع الحلول حالَ الخروج إلى الجهاد،

فلو كان مُعسراً أو كان الدين مؤجّلاً وإن حلّ قبل رجوعه عادةً لم يكن له المنع، مع احتمالاه في الأخير

دائن، یعنی شخص طلبکار می‌تواند بدهکار توانگر را در صورتی که قادر بر ادای دین است از رفتن به جهاد منع کند، به شرط آن که در وقت عزیمت برای جهاد زمان تأدیه دین فرارسیده باشد؛ بنابراین اگر بدهکار مُعسر بوده، یا دین مدت‌دار باشد، حتی اگر عادتاً پیش از بازگشت وی زمان تأدیه سر برسد، طلبکار حقّ جلوگیری ندارد؛ البته در فرض اخیر وجود چنین حقی محتمل است.

وجوبُ الهجرة

وجوب هجرت

و يحرمُ المُقامُ في بلد المُشركِ لِمَن لا يَتَمَكَّنُ من إظهار شعائر الإسلام من الأذانِ و الصلاة و الصوم و غيرها. و

مَن يمكنه إقامتها لقوة أو عشيرة تمنعه، فلا تجب عليه الهجرة، و أنما يحرمُ المُقام مع القدرة عليها؛ فلو تعذّرت

لمريض أو فقيرٍ و نحوه فلا حرج.

ماندن در شهر مشرکان برای کسی که نمی‌تواند آشکارا شعار اسلام، مانند اذان، نماز، روزه و مانند آن را انجام دهد، حرام است ولی کسی که به جهت برخورداری از قدرت یا خویشاوندانی که از وی محافظت می‌نمایند، می‌تواند شعائر اسلامی را به پا دارد، هجرت بر او واجب نیست و اقامت، تنها در صورت توانایی هجرت حرام می‌باشد؛ بنابراین اگر چنین امکانی به دلیل بیماری و فقر و مانند آن فراهم نباشد، می‌تواند در آنجا بماند

الرِّباط

مرزبانی

و الرِّباطُ و هو الإحصاءُ في أطرافِ بلاد الإسلام للإعلام بأحوال المشركين على تقدير هجومهم

مرزبانی، کمین کردن در مرزهای سرزمین‌های اسلامی به منظور آگاه کردن مسلمانان از اوضاع مشرکان در صورت حمله آنان است

مستحبٌ دائماً؛ و أقلّه ثلاثة أيّام و أكثره أربعون يوماً، فإن زادَ الحِقّ بالجهاد في الثواب

چه در حال حضور امام (ع) و چه در عصر غیبت مستحب می‌باشد، و کمترین مدت آن سه روز و بیشترین مدت آن چهل روز است، و اگر از این مدت بیشتر شود ثواب جهاد را خواهد داشت

و لو نذرَ الرِّباطُ أو صرفَ مالٍ إلى أهلها وجب الوفاء بالنذر و إن كان الإمام غائباً، لأنّها لا تتضمّن جهاداً، فلا

يُشترط فيها حضوره

در صورتی که شخصی نذر کند که مرزبانی نماید، یا مالی را برای مرزبانان هزینه نماید، واجب است به نذر خود وفاء کند؛ حتی اگر امام معصوم (ع) غایب باشد؛ زیرا مرزبانی متضمن جهاد نیست؛ بنابراین حضور امام معصوم (ع) نیز در آن شرط نمی‌باشد

أحكام الذمة

احکام اهل ذمه

يجب قتالُ الحربى أي غير الكتابى من أصناف الكفار الذين لا ينتسبون إلى الإسلام بعد الدعاء إلى الإسلام و امتناعه من قبوله حتى يُسلم أو يُقتل، و لا يُقبلُ منه غيره

جنگ با کفار حربی، یعنی غیر کتابی که از جمله کفاری هستند که به هیچ وجه منتسب به اسلام نمی‌باشند، پس از دعوت آنها به اسلام و خودداری ایشان از پذیرش آن، واجب است تا این که اسلام آورده، یا کشته شوند، و جز قبول اسلام چیز دیگری از آنها پذیرفته نمی‌شود و الكتابى و هو اليهودي و النصراني و المجوسي كذلك يُقاتل حتى يُسلم أو يُقتل، إلا أن يلتزم بشرائط الذمة و کفار اهل کتاب، یعنی یهودی، مسیحی و زرتشتی نیز همین حکم را دارند و باید با آنان جنگید تا اسلام آورده یا به قتل برسند، مگر آن که متعهد به اجرای شرایط ذمه گردند

و هي بذلُ الجزية و التزام أحكامنا و تركُ التعرض للمسلمات بالنكاح و للمسلمين مطلقاً بالفتنة عن دينهم و قطع الطريق عليهم و سرقة أموالهم و إيذاء عین المشركين و جاسوسهم، و الدلالة على عورات المسلمين و إظهار المنكرات في شريعة الإسلام، كأكل لحم الخنزير و شرب الخمر و أكل الربا و نكاح المحارم في دار الإسلام

شرایط ذمه عبارتند از: پرداخت جزیه، رعایت مقررات ما، ازدواج نکردن با زن‌های مسلمان و ترک هرگونه تعرض نسبت به مسلمانان از طریق ایجاد آشوب در دین آنها، بستن راه بر آنان و سرقت اموال‌شان، پناه دادن به نیروهای نفوذی مشرکان و جاسوسان آنها، افشای اسرار مسلمان و نیز انجام آشکار کارهایی در سرزمین اسلامی که در دین اسلام نکوهیده است، مانند خوردن گوشت خوک، نوشیدن مشروبات الکلی، رباخواری و نکاح با محارم

و تقدير الجزية إلى الإمام، و يتخير بين وضعها على رؤوسهم و أراضيهم و عليهما على الأقوى

تعیین مقدار جزیه با امام (ع) می‌باشد و (طبق نظر شهید ثانی «ره») بنا بر قول قوی‌تر، امام (ع) مخیر است که جزیه را بر اساس تعداد آنها یا زمین‌هایشان یا هر دو مورد تعیین نماید

و لیکن التقدير يوم الجباية لا قبله، لأنه أنسب بالصغار، و يؤخذ منه صاغراً

و لازم است تعیین مقدار جزیه در روز جمع‌آوری آن باشد؛ نه زودتر؛ زیرا این امر با تحقق کفار سازگارتر است و جزیه در حالی که کافر به خفت افتاده است از او گرفته می‌شود

كيفية القتال

چگونگی نبرد

يُبْدَأُ بِقِتَالِ الْأَقْرَبِ إِلَى الْإِمَامِ أَوْ مَنْ نَصَبَهُ إِلَّا مَعَ الْخَطَرِ فِي الْبَعِيدِ

جنگ ابتدا با مقابله با دشمنی که به امام یا نایب او نزدیکتر است شروع می‌شود، مگر آن که دشمن دورتر خطرناک باشد و لا يجوزُ الفرارُ من الحرب إذا كان العدوُّ ضِعْفًا للمسلم أو أقلَّ، إِلَّا لِمُتَحَرِّفٍ لِقِتَالٍ، أي منتقلِ إلى حالةٍ أمكنَ من حالته التي هو عليها، أو مُتَحَيِّزٍ أي منضمٍّ إلى فئةٍ يستنجد بها في المعونة على القتال، قليلةً كانت أم كثيرةً مع صلاحيتها له و كونها غير بعيدة على وجه يخرج عن كونه مقاتلاً عادةً

و فرار از جنگ در صورتی که تعداد دشمن دو برابر مسلمانان یا کمتر از آن باشد جایز نیست، مگر برای کسی که به قصد تغییر موضع جنگی و استقرار در وضعیت مناسبتری نسبت به حالت قبل به این کار مبادرت ورزد، یا بخواهد در کنار گروه دیگر از مسلمانان قرار گیرد و به آنها بپیوندد تا با کمک ایشان نقش مؤثرتری را در جنگیدن ایفاء کند؛ خواه گروه مزبور کم باشند یا زیاد، به شرط آن که به گروهی ملحق شود که بتوانند او را یاری رسانند و آن قدر از جبهه دور نباشند که عرفاً آنها را رزمنده نخوانند.

و يجوز المحاربة بطريق الفتح، كهدم الحصون المنجنيق و قطع الشجر حيث يتوقف عليه و إن كره قطع الشجر

جنگ با هر شیوه‌ای که موجب دسترسی به کفار باشد جایز است؛ مانند ویران کردن قلعه‌ها، استفاده از منجنیق و بریدن درختان در جایی که پیروزی متوقف بر آن است، هر چند قطع درختان (به خودی خود) مکروه است

و كذا يُكره إرسال الماء و النار و إلقاء السم على الأقوى، إِلَّا أَنْ يُؤَدَّى إِلَى قَتْلِ نَفْسٍ مُحْتَرَمَةٍ فَيَحْرُمُ إِنْ امْكُنْ

بدونه، أو يتوقف عليه الفتح فيجب

همچنین بنا بر نظر قوی‌تر جاری کردن آب و پرتاب کردن آتش و وارد کردن زهر نیز مکروه است. مگر آن که موجب قتل نفس محترمی گردد که در این صورت اگر امکان جنگ بدون ارتکاب چنین قتلی وجود داشته باشد، انجام آن حرام است، همان طوری که اگر پیروزی متوقف بر آن باشد، اقدام به آن واجب خواهد بود.

و لا يجوز قتل الصبيان و المجانين و النساء، و إن عاونوا، إِلَّا مع الضرورة بأن تترسوا بهم، و توقف الفتح على

قتلهم

کشتن کودکان، دیوانگان و زنان، حتی اگر به دشمن یاری رسانند جایز نیست، مگر به هنگام ضرورت و نیز در صورتی که دشمن، آنها را سپر خود قرار داده و پیروزی متوقف بر کشتن آنها باشد

و كذا لا يجوز قتل الشيخ الفاني إِلَّا أَنْ يُعَاوَنَ بَرَأً أَوْ قِتَالٍ

همچنین کشتن پیرمرد از کار افتاده جز در صورتی که با اظهار نظر یا شراکت در نبرد به دشمن مدد رساند جایز نیست

و لا الخنثى المشكى، لأنه بحكم المرأة في ذلك

و نیز کشتن خنثای مشکل جایز نیست؛ زیرا در این خصوص حکم زن را دارد

و يُقْتَلُ الرَّاهِبُ وَ الْكَبِيرُ وَ هُوَ دُونَ الشَّيْخِ الْفَانِي إِذَا كَانَ ذَا رَأْيٍ أَوْ قِتَالٍ. وَ كَذَا قَتْلُ التُّرْسِ مِمَّنْ لَا يُقْتَلُ كَالنِّسَاءِ وَ الصَّبِيَّانِ

راهب و مرد سالخورده ای که سن او کمتر از پیر فرتوت است، هنگامی که اظهار نظر کند یا در جنگ شرکت نماید، کشته می شود و اشخاصی را که قتل آنها جایز نیست، مانند زنان و کودکان، در صورتی که سپر دشمن قرار گیرند می توان کشت و لو تترسوا بالمسلمین کف عنهم ما أمکن؛ و مع التعذر بأن لا یمكن التوصل إلى المشرکین إلا بقتل المسلمین فلا قود و لا دية، للإذن فی قتلهم حينئذ شرعاً

اگر دشمن، مسلمانان را سپر خود سازد، تا آن جا که امکان داشته باشد نباید آنان را کشت و در صورتی که ممکن نباشد، یعنی جز با قتل مسلمانان نتوان به دشمن دست یافت، با قتل آنها قصاص و دیه ثابت نمی شود؛ زیرا در این فرض، کشتن آنان از نظر شرع جایز است نعم تجب الكفارة، و هل هي كفارة الخطأ أو العمد؟ وجهان؛ مأخذهما كونه في الأصل غير قاصدٍ للمسلم وإنما مطلوبه قتل الكافر، و النظر إلى صورة الواقع، فإنه متعمدٌ لقتله

البته پرداخت کفاره قتل واجب است اما این کفاره، کفاره قتل خطایی است یا قتل عمد؟ دو وجه وجود دارد که مبنای این دو وجه آن است که از طرفی رزمنده اسلام در اصل، قصد کشتن مسلمان را ندارد؛ بلکه مقصود وی قتل کافر است و از طرفی نیز به آنچه رخ داده است توجه می شود؛ زیرا رزمنده اسلام از روی عمد او را به قتل نرسانده است و يُكْرَهُ التَّبَيُّتُ وَ هُوَ النُّزُولُ عَلَيْهِمْ لَيْلاً، وَ الْقِتَالُ قَبْلَ الزَّوَالِ، بَلْ بَعْدَهُ، لِأَنَّ أَبْوَابَ السَّمَاءِ تُفْتَحُ عِنْدَهُ، وَ يُنْزَلُ النَّصْرُ وَ يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ بَعْدَ صَلَاةِ الظُّهْرِ وَ لَوْ اضْطُرَّ إِلَى الْأَمْرِ يَنْزِلُ

شبیخون زدن؛ یعنی شبانه بر سر دشمن ریختن و نیز جنگیدن قبل از ظهر و بلکه بعد از ظهر مکروه است؛ زیرا در این هنگام، درهای آسمان گشوده شده است و نصرت الهی فرو فرستاده می شود و بهتر است نبرد پس از نماز ظهر و عصر باشد و اگر ناچار از این دو کار شوند کراهت برداشته می شود

و يُكْرَهُ أَنْ يُعْرَقَبَ الْمُسْلِمُ الدَّائِبَةُ وَ الْمُبَارَزَةُ بَيْنَ الصَّفَيْنِ مِنْ دُونِ إِذْنِ الْإِمَامِ عَلَى أَصَحِّ الْقَوْلَيْنِ

بریدن دست و پای مَرْكَب رزم توسط رزمنده مسلمان و مبارزه طلبیدن میان دو سپاه بدن إذن امام (ع) نیز بنا بر قول صحیح تر مکروه است و تحرم إن منع الإمام منها، و تجب عيناً إن أُلْزِمَ بها شخصاً معيناً، وَ كَفَايَةً إِنْ أَمَرَ بِهَا جَمَاعَةٌ لِيَقُومَ بِهَا وَاحِدٌ مِنْهُمْ،

و تُسْتَحَبُّ إِذَا نَدَبَ إِلَيْهَا مِنْ غَيْرِ أَمْرِ جَازِمٍ

و اگر امام (ع) از این کار منع کند، حرام می شود و اگر فرد معینی را به آن الزام نماید، واجب عینی می گردد، و اگر جماعتی را امر به مبارزه کند تا یکی از ایشان به آن اقدام، ورزد واجب کفایی خواهد شد و اگر بدون دستور قطعی به آن فرخواند، مستحب می شود

و تجب مواراة المسلم المقتول في المعركة، دون الكافر

و به خاک سپردن مسلمانی که در میدان نبرد شهید شده است، برخلاف کافر واجب می باشد

موانع القتال

موانع جنگ

يُتْرَكُ الْقِتَالُ وَجُوباً لِأُمُورٍ:

در چند مورد به نحو وجوب از نبرد دست کشیده می شود:

۱ - الْأَمَانُ؛ وَهُوَ الْكَلَامُ وَ مَا فِي حَكْمِهِ الدَّالُّ عَلَى سَلَامَةِ الْكَافِرِ نَفْساً وَ مَالاً، إِبْجَابَةً لِسْؤَالِهِ ذَلِّ، وَ مُحَلُّهُ مَنْ يَجِبُ

جِهَادُهُ

۱ - امان دادن؛ و آن عبارت است از سخن، یا چیزی مانند نوشته که در حکم سخن بوده دلالت بر سلامت جانی و مالی کافر کند، و به دنبال درخواست امان از جانب کافر صادر شده باشد و موضوع آن کافری است که جهاد با وی واجب باشد و فاعله البالغُ العاقلُ المختار، و عقده ما دلّ عليه من لفظٍ و كتابةٍ و اشارةٍ مُفهمَةٍ

امان دهنده نیز باید بالغ، عاقل و مختار باشد. عقد امان، گفتار، نوشته یا اشاره گویایی است که دلالت بر امان نماید و لا يُشترط كونه من الإمام، بل يجوز ولو من آحاد المسلمين لآحاد الكفار أو من الإمان أو نائبه للبلد

امان دادن لازم نیست که تنها از طرف امام (ع) صادر شود، بلکه دادن امان حتی اگر از سوی تک تک مسلمانان برای آحاد کفار باشد یا از طرف امام یا نایب ایشان برای اهالی یک شهر باشد جایز است

و شرطه أن يكون قبل الأسر إذا وَقَعَ من الآحاد؛ أمّا من الإمام فيجوز بعده كما يجوز له المَنُّ عليه، و عدمُ المفسدة،

كما لو أمن الجاسوس فإنه لا ينفذ

شرط امان دادن در صورتی که از طرف تک تک افراد مسلمانان صادر شود آن است که پیش از اسارت باشد؛ ولی امان امام، بعد از اسارت نیز ممکن است و امام می تواند بر آنها منت بگذارد، آزادشان کند و نیز باید مفسده ای را در پی نداشته باشد، چنان که اگر جاسوسی را امان دهند، نافذ نخواهد بود

۲ - النُّزُولُ عَلَى حَكْمِ الْإِمَامِ أَوْ مَنْ يَخْتَارُهُ الْإِمَامُ، فَيَنْفَذَ حَكْمَهُ مَا لَمْ يُخَالِفِ الشَّرْعَ بِأَنْ يَحْكُمَ بِمَا لَا حَظَّ فِيهِ

لِلْمُسْلِمِينَ، أَوْ مَا يَنَافِي حَكْمَ الذِّمَّةِ لِأَهْلِهَا

۲ - تسلیم شدن کفار به حکم امام (ع) یا فردی که امام برگزیده است، که در این صورت حکم وی به شرط مخالفت نداشتن با شرع نافذ است؛ مثلاً حکمی کند که برای مسلمانان نفعی ندارد، یا در مورد اهل ذمه، بر خلاف مقررات ذمه حکم نماید

۳ و ۴ - الإسلام و بذلُ الجزية؛ فمتى أسلم الكافر حرّم قتاله مطلقاً، حتّى لو كان بعدَ الأسر الموجب للتخيير بين

قتله و غيره، أو بعدَ تحكيم الحاكم عليه فحكمه بالقتل، و لو كان بعدَ حكم الحاكم بقتله و أخذ ماله و سبى

ذرائره سَقَطَ القتلُ و بَقِيَ الباقي

۳ و ۴ - اسلام آوردن و این که کافر کتابی جزیه بپردازد؛ بنابراین هرگاه کافری اسلام آورد نبرد با او مطلقاً حرام می‌شود، حتی در صورتی که اسلام آوردن او پس از به اسارت درآمدنش باشد، موجب آن است که امام (ع)، میان کشتن او یا نکشتن او مخیر باشد، یا آن که پس از تسلط حاکم بر او مسلمان شود و سپس حاکم، حکم به قتل او نماید؛ اما در صورتی که بعد از حکم حاکم به کشتن وی و گرفتن مال و به اسارت بردن خانواده‌اش اسلام آورد، حکم قتل ساقط می‌شود و موارد دیگر به قوت خود باقی می‌ماند

و كَذَا إِذَا بَذَلَ الْكَتَابِيُّ وَمَنْ فِي حَكْمِهِ الْجِزْيَةُ وَ مَا يُعْتَبَرُ مَعَهَا مِنْ شُرَاطِ الذِّمَّةِ

همچنین اگر کافر کتابی و کافری که در حکم آن است (مانند زرتشتی)، جزیه بپردازد و سایر مقررات ذمه را رعایت کند، همین حکم را دارد و يُمَكِّنْ دَخُولَهُ فِي الْجِزْيَةِ، لَأَنَّ عَقْدَهَا لَا يَتِمُّ إِلَّا بِهِ، فَلَا يَتَحَقَّقُ بِدُونِهِ

البته سایر مقررات ذمه را می‌توان داخل در جزیه دانست؛ زیرا قرارداد ذمه، تنها با رعایت این مقررات محقق می‌گردد؛ پس قرارداد ذمه بدون التزام به همه شرایط ذمه تحقق نمی‌یابد

۵ - الْمُهِادَنَةُ؛ وَ هِيَ الْمُعَاقَدَةُ مِنَ الْإِمَامِ (ع) أَوْ مَنْ نَصَبَهُ لَذَلِكَ مَنْ يَجُوزُ قِتَالُهُ عَلَى تَرْكِ الْحَرْبِ مَدَّةً مُعَيَّنَةً بِعَوَضٍ وَ غَيْرِهِ بِحَسَبِ مَا يَرَاهُ الْإِمَامُ قَلَّةً، وَ أَكْثَرُهَا عَشْرُ سِنِينَ، فَلَا تَجُوزُ الزِّيَادَةُ عَنْهَا مُطْلَقاً، كَمَا يَجُوزُ أَقْلُ مِنْ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ إِجْمَاعاً

۵ - بستن پیمان ترک مخاصمه؛ و آن قراردادی است میان امام (ع) یا کسی که از طرف امام (ع) برای این منظور نصب شده، با کفاری که نبرد با آنها جایز است، مبنی بر ترک جنگ برای مدتی معین در قبال گرفتن مالی از کفار و یا در برابر چیزی دیگر که کمترینش مقداری است امام (ع) مصلحت بداند، حداکثر مدت صلح ۱۰ سال است و به هیچ وجه تجاوز از این مدت جایز نیست، چنانچه که به إجماع فقها کمتر از ۴ ماه جایز است

و المختار جواز ما بينهما على حسب المصلحة

و قول مختار نیز جایز بودن تعیین مدتی بین ۴ ماه و ۱۰ سال بر اساس آن چه که مصلحت است می‌باشد و هي جائزة مع المصلحة للمسلمين لقلتهم، أو رجاء إسلامهم مع الصبر، أو ما يحصل به الاستظهار

انعقاد پیمان صلح، هر وقتی که در آن برای مسلمین مصلحتی باشد، جایز است مثلاً تعداد مسلمانان کم باشد، یا امید آن باشد که در صورت صبر کردن، کفار اسلام آورند یا موجب تقویت و پشتیبانی مسلمانان شود

ثمَّ مع الجواز قد تجب مع حاجة المسلمين إليها، و قد تُباح لمجرد المصلحة التي لا تبلغ حدَّ الحاجة، و لو انتفت انتفت الصلحة

صلح در صورت وجود موارد جواز صلح گاهی واجب است و آن در صورتی است که مسلمانان به صلح نیازمند باشند، و در مواردی که مصلحت آن به درجه احتیاج نرسد، انجام آن مباح می‌باشد و در صورت نبودن مصلحت، عقد صلح صحیح نخواهد بود

الغنائم

غنیمت‌ها

أصلها المال المكتسب والمراد هنا ما أخذته الفئة المُجاهدة على سبيل الغلبة، لا باختلاس و سرقة، فإنه لأخذه،
ولا بانجلاء أهله عنه بغير قتال، فإنه للإمام

«غنیمت» در لغت به معنای «مال به دست آمده» است و منظور از آن در این جا چیزهایی است که سپاه مجاهدین اسلام تنها با غلبه بر دشمن فراهم می‌آورد؛ نه با اختلاس و سرقت، زیرا چنین مالی متعلق به ربایندۀ آن است، و نه از راه فرار دشمن و ترک آن اموال بدون این که جنگی صورت گیرد؛ زیرا چنین مالی تنها متعلق به امام (ع) است
و تُملك النساء والأطفال بالسبي وإن كانت الحرب قائمةً

زنان و کودکان به وسیله اسارت به ملکیت مسلمان در می‌آیند، حتی اگر جنگ همچنان برپا باشد
و الذكور البالغون يقتلون حتماً إن أخذوا والحرب قائمة، إلا أن يُسلموا فيسقط قتلهم؛ و يتخير الإمام حينئذٍ
بين استرقاقهم والمن عليهم والفداء

ولی مردان بالغ اگر در حالی اسیر شوند که جنگ هنوز ادامه داشته باشد حتماً باید کشته شوند، مگر آن که به دین اسلام درآیند؛ که در این صورت حکم کشتن آنها برداشته می‌شود، و امام (ع) میان به بردگی گرفتن آنها و منت نهادن بر ایشان از طریق آزاد کردن‌شان و دریافت فدیۀ مخیر است
وإن أخذوا بعد أن وضعت الحرب أوزارها لم يقتلوا و يتخير الإمام فيهم بين المن عليهم والفداء لأنفسهم بمالٍ
حسب ما يراه من المصلحة، والاسترقاق، فيدخل ذلك في الغنيمة

در صورتی که کفار پس از فروکش کردن جنگ به دست مسلمانان بیفتند، به قتل نمی‌رسند و امام (ع) می‌تواند بر آنها منت نهاده، رهایشان سازد یا برای آزادی آنان مالی را به عنوان فدیۀ به صلاحدید خود دریافت کند و یا آنان را به بردگی بگیرد که در این صورت داخل در غنیمت می‌شوند
و لو عجز الأسير الذي يجوز للإمام قتله عن المشي لم يجز قتله

و اگر اسیری که امام (ع) مجاز به قتل او است، قادر به حرکت نباشد کشتن او جایز نیست
و ما لا ينقل ولا يحول من أموال المشركين كالأرض والمسكن والشجر لجميع المسلمين، سواء في ذلك
المجاهدون وغيرهم

اموال غیرمنقول کفار، مثل زمین، خانه و درخت به همه مسلمانان تعلق دارد، و رزمندگان با دیگر مسلمانان در آن برابرند
و المنقول منها بعد الجعائل التي يجعلها الإمام للمصالح كالدليل على طريق أو عورة، و ما يلحق الغنيمة من

مؤنة حفظ و نقل و غيرهما

غنایم منقول پس از کسر مبالغی که برای انجام بعضی کارها معین شده است و امام (ع) آنها را بنا به مصالحی به عنوان پاداش مقرر فرموده است، مثل آنچه به راهنما یا کسی که اسرار دشمن را افشا کرده است داده می‌شود و نیز آن چه مربوط به غنایم است، مانند مخارج نگهداری و انتقال غنیمت و کارهای دیگر مربوط به آن

و الرِّضْخِ و المرأُ به هنا العطأ الذي لا يبلغ سهمَ مَنْ يُعطاه لو كان مستحقاً للسهم، كالمراة و الخنثى و الكافر إذا عاونوا، فإنَّ الإمام (ع) يعطيهم من الغنيمة بحسب ما يراه من المصلحة بحسب حالهم

«رضخ» و منظور از رضخ در اینجا پاداش‌هایی که مقدارش از سهم صاحبان سهم کمتر است و امام (ع) آن را مثلاً به زنان، افرلد خنثی و یا کافری می‌پردازد که اسلام را یاری نموده‌اند زیرا امام (ع) می‌تواند بنا به مصلحت و مناسب حال آنان از غنایم به مصرف آنها برساند و الخمس و النفل و المرأُ هنا زيادة الأمام لبعض الغانمين على نصيبه شيئاً من الغنيمة لمصلحة، كدلالة و أمارة و تهجُّم على حصنٍ و تجسُّس حالٍ و غيرها ممَّا فيه نكايه الكفار

و پس از کم کردن خمس و پرداخت‌های اضافی ای که امام (ع) افزون بر سهم غنیمت، بنا به مصلحتی چون راهنمایی، فرماندهی لشکر، حمله به قلعه، جاسوسی و دیگر مواردی که سبب تضعیف کفار می‌شود و در اختیار بعضی از رزمندگان قرار می‌گیرد و ما يصطفيه الإمام لنفسه يُقسَّم بين المُقاتِلَةِ و مَنْ حَضَرَ القتالَ لِيُقَاتِلَ و إنْ لَمْ يُقَاتِلْ حتَّى الطفل الذَّكر من أولاد المُقاتِلين دونَ غيرهم المولود بعدَ الحيازة و قبلَ القسمة

و نیز کنار گذاردن مواردی که امام (ع) برای خود برمی‌گزیند، میان رزمندگان و اشخاصی که برای جنگیدن در جبهه حاضر بوده‌اند ولی مجال نبرد بر ایشان پیش نیامده است، حتی پسر بچه‌ای که متعلق به مجاهدان، نه غیر ایشان است و پس از دست یافتن به غنیمت و پیش از تقسیم آن به دنیا آمده است و كذا المَدَدُ الواصل إليهم لِيُقَاتِلَ معهم فلم يُدرك القتالَ حينئذٍ أي حينَ إذ يكونَ وصوله بعدَ الحيازة و قبلَ القسمة

و نیز نیروهای کمکی که در این هنگام یعنی پس از گرفتن غنیمت و قبل از تقسیم آن خود را به رزمندگان رسانده‌اند تا بجنگند ولی موفق به جنگ نشده‌اند تقسیم می‌شود

للفارسِ سهمان و للراجل و هو من ليس له فرس، سواءً كان راجلاً أم راكباً غيرَ الفرسِ سهمٌ

به این ترتیب که به اسب‌سوار، دو سهم و به افراد پیاده یعنی کسی که فاقد اسب است یک سهم می‌رسد، خواه اصلاً پیاده باشد یا بر غیر اسب سوار باشد

و لذي الأفراس و إن كُثرت ثلاثة أسهُم، و لو قاتلوا في السفن و لم يحتاجوا إلى أفراسِهِم، لصدق الأسهم و حصول الكلفة عليهم بها

و به کسی که چند اسب دارد، حتی اگر تعداد آنها زیاد باشد سه سهم می‌رسد، اگر چه بر روی کشتی‌ها جنگیده باشند و به اسب‌های او نیاز پیدا نشود؛ زیرا در این فرض نیز همچنان عنوان «دارنده اسب‌ها» بر او صدق می‌کند و سختی همراه داشتن اسب‌ها را نیز تحمل کرده است و لا يُسهم للمُخْذِل، و هو الذي يجبُّن عن القتال، و يُخَوِّف عن لقاء الأبطال، فإنَّ مثلَ ذلك ينبغي إلقاؤه إلى

الإمام أو الأمير إن كان فيه صلاح، لا إظهاره على الناس

ترساننده از جنگ سهمی ندارد و او کسی است که مجاهدان را از نبرد می ترساند و از رویارویی با قهرمانان دشمن می هراساند؛ زیرا اگر ترک جنگ به صلاح باشد، سزاوار است اطلاعات مربوط را در اختیار امام (ع) یا فرمانده سپاه قرار دهد، نه این که اقدام به افشای آن نزد همگان کند و لا المُرَجِف، و هو الذي يَذْكُرُ قُوَّةَ الْمُشْرِكِينَ وَ كَثْرَتَهُمْ بِحِثِّ يُوَدِّي إِلَى الْخِذْلَانِ، وَ الظَّاهِرُ أَنَّهُ أَخْصُ مِنَ الْمُخْذِلِ، وَ إِذَا لَمْ يُسْهِمْ لَهُ فَأُولَى أَنْ لَا يُسْهِمَ لِفَرَسِهِ

و نیز تضعیف کننده روحیه نیز چنین است (سهمی از غنیمت ندارد) و او کسی است که با برشمردن قوای دشمن و فزونی ایشان، اسباب سستی سپاه اسلام را فراهم می آورد؛ و ظاهراً این عنوان اخص از عنوان «ترساننده از جنگ» می باشد و بدیهی است وقتی این افراد سهمی نداشته باشند، به قیاس اولویت اسب های آنها نیز فاقد سهم خواهند بود

و لا لِلْقَحْمِ وَ هُوَ الْكَبِيرُ الْهَرِمُ وَ الضَّرْعُ وَ هُوَ الصَّغِيرُ الَّذِي لَا يَصْلَحُ لِلرَّكُوبِ، أَوِ الضَّعِيفُ

و برای اسب های زیر نیز سهمی لحاظ نمی شود: اسب پیر و مسن، اسب ناتوان و آن، کژ اسبی است که نمی توان بر پشت آن سوار شد و یا اسبی است که کم بُنیه است

و الْحَطَمِ وَ هُوَ الَّذِي يَنْكُثُ مِنَ الْهُزَالِ

و اسب لاغر که از فرط نزاری سرش پایین افتاده است

و الرَازِحِ وَ الْمُرَادُ هُنَا الَّذِي لَا يَقْوَى بِصَاحِبِهِ عَلَى الْقِتَالِ، لَهُزَالٍ أَوْ إِعْيَاءٍ مِنَ الْخِيلِ

و اسب وامانده ای که به جهت لاغری یا ناتوانی، قادر به همراهی کردن صاحبش در جنگ نیست

أَحْكَامُ الْبُغَاةِ

احکام شورشیان

مَنْ خَرَجَ عَلَى الْمَعْصُومِ مِنَ الْأَئِمَّةِ (ع) فَهُوَ بَاغٍ، وَاحِدًا كَانَ أَوْ أَكْثَرَ

کسی که بر امام معصوم از ائمه طاهرين (ع) خروج کند باغی (شورش) است؛ خواه یک نفر باشد خواه بیشتر باشند
كَأَهْلِ الْجَمَلِ وَ صَفَيْنِ يَجِبُ قِتَالُهُ إِذَا نَدَبَ إِلَيْهِ الْأَمَامُ حَتَّى يَفِيَّ إِلَى طَاعَةٍ أَوْ يُقْتَلَ كَقِتَالِ الْكُفَّارِ

مانند اصحاب جمل و صفین و باید با صدور فرمان جنگ از سوی امام (ع) با او مانند کفار به نبرد پرداخت تا به اطاعت امام (ع) برگردد یا به قتل برسد

فَذُو الْفِتْنَةِ كَأَصْحَابِ الْجَمَلِ وَ مَعَاوِيَةَ يُجَهَّزَ عَلَى جَرِيحِهِمْ، وَ يُتَّبَعُ مُدْبِرُهُمْ، وَ يُقْتَلُ أَسِيرُهُمْ

مجروحین شورشیانی که دارای تشکیلات باشند مانند اصحاب جمل و معاویه کشته می شوند و فراریان آنان تعقیب شده، اسیرانشان نیز به قتل می رسند

وَ غَيْرُهُمْ كَالْخَوَارِجِ يُفَرَّقُونَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُتَّبَعَ لَهُمْ مُدْبِرٌ، أَوْ يُقْتَلَ لَهُمْ أَسِيرٌ، أَوْ يُجَهَّزَ عَلَى جَرِيحٍ

و غیر از آنها (شورشیانی که دارای تشکیلات نباشند) مانند خوارج باید پراکنده شوند بدون آن که فراریان آنها تعقیب یا اسیرانشان کشته شود یا در قتل مجروحان آنها شتاب شود

و لا تُسبى نساء الفریقین و لا ذراریهم فی المشهور

و بنا بر نظر مشهور، زنان و خانواده این دو دسته (مجروحین و فراریان شورشیان) به اسارت گرفته نمی‌شوند
 و لا تملك أموالهم التي لم يحوها العسكر إجماعاً و إن كانت مما يُثقل و يُحوّل

و بنا بر اجماع فقها، اموالی از آنان که سپاه اسلام آن را محاصره نکرده، اگر چه از منقولات باشد به ملکیت مجاهدین در نمی‌آید
 و لا ما حواه العسكر إذا رجعوا إلى طاعة الإمام

همچنین اموالی که همراه سپاه آنان است، در صورتی که آنها به اطاعت امام (ع) بازگشته باشند (به ملکیت مجاهدین در نمی‌آید)
 و إنما الخلاف في قسمة أموالهم التي حواها العسكر مع إصرارهم

و اختلاف نظر تنها در مورد تقسیم اموالی از ایشان است که همراه سپاه است در صورتی که همچنان بر شورش خود پافشاری داشته باشند

و الأصح عدم قسمة أموالهم مطلقاً، عملاً بسيرة على (ع) في أهل البصرة، فإنه أمر برد أموالهم

و قول درست‌تر به استناد رفتار حضرت علی (ع) با اهالی بصره، عدم تقسیم اموال ایشان در همه موارد است؛ زیرا حضرت فرمان به بازگرداندن اموال آنها دادند

شرح اصطلاحات مبحث جهاد

- ✓ **جهاد:** مبارزه کردن در راه خدا با جان، مال و دارایی‌های دیگر خود در نبرد با کافران و باغیان، با هدف گسترش و اعتلای اسلام و برپا داشتن شعائر یا دفاع از اسلام
- ✓ **جهاد ابتدایی:** جهاد ابتدایی به معنای جنگ با مشرکان و کفار برای دعوت آنان به اسلام و توحید و برقراری عدالت است. در این نوع از جهاد، که مسلمانان آغازگر نبردند، هدف، از بین بردن سیطره کفر و فراهم آوردن امکان گسترش دین الهی است.
- ✓ **جهاد دفاعی:** جهاد دفاعی عبارت است از پیکار با هدف دفاع از اسلام و سرزمین‌های اسلامی در برابر دشمن مهاجمی که اساس اسلام را تهدید می‌کند یا قصد استیلا بر سرزمین‌های اسلامی و ناموس و اموال مسلمانان و یا کشتن گروهی از مسلمانان را دارد.
- ✓ **بغی:** تعبیری قرآنی به معنای تجاوزگری که زمینه‌ساز اصطلاحی فقهی به معنای خروج و شورش گروهی از مسلمانان علیه امام (ع) می‌باشد.
- ✓ **بغاة:** مرتکب بغی، باغی جمع: بغاة خوانده شده است.
- ✓ **رباط:** مرزبانی جهت محافظت از مرزهای کشور اسلامی؛ مرزداری، اقامت گزیدن در مرز، نگهبانی دادن در اطراف کشور و مرزها، دیدبانی برای آگاهی از احوال دشمن و حفظ کشور از جمله آنان اطلاق می‌شود.
- ✓ **غنیمت:** در لغت به معنای «مال به دست آمده» است و منظور از آن در این جا چیزهایی است که سپاه مجاهدین اسلام تنها با غلبه بر دشمن فراهم می‌آورد.
- ✓ **رضخ:** سهمی از غنائم جنگی است که به زنان، بردگان و کافران، در صورت شرکت آنان در جنگ به اذن امام (ع) داده می‌شود. اینان جز «رضخ» سهمی از غنیمت ندارند.
- ✓ **مُخْذِل:** کسی است که مجاهدان را از نبرد می‌ترساند و از رویارویی با قهرمانان دشمن می‌هراساند.
- ✓ **مُرجِف:** کسی است که با برشمردن قوای دشمن و فروزی ایشان، اسباب سستی سپاه اسلام را فراهم می‌آورد.

نکات مهم مبحث جهاد

✓ اقسام جهاد:

۱. جهاد ابتدایی با مشرکان برای دعوت آنان به اسلام. (جهاد ابتدایی)
۲. جهاد با کفاری که به مسلمانان هجوم آورده‌اند. (جهاد دفاعی)
۳. جهاد با کسی که قصد کشتن نفس محترمی یا گرفتن مالی یا به اسارت بردن حریمی را دارد. (دفاع مشروع)
۴. جهاد با کسانی که بر امام (ع) خروج کرده‌اند. (جهاد با شورشیان علیه امام «ع»)

✓ اقسام کافر: کفار دو گروه‌اند:

۱. اهل کتاب (کتابی)
 ۲. غیر اهل کتاب
 - اهل کتاب نیز به ذمی (اهل ذمه) و غیر ذمی تقسیم می‌شوند.
 - اهل ذمه نیز یا پایبند به پیمان ذمه هستند یا آن را نقض کرده‌اند.
- ✓ غیر اهل کتاب، راهی جز پذیرش اسلام ندارند، لیکن اهل کتاب سه راه در پیش دارند: پذیرش اسلام، جنگ، و التزام به شرایط ذمه.

✓ شرایط وجوب جهاد ابتدایی:

۱. مرد بودن
 ۲. عاقل بودن
 ۳. آزاد بودن (برده نبودن)
 ۴. داشتن توانایی جسمی و مالی بر جهاد
 ۵. نداشتن عذر شرعی بر ترک آن. بنابراین، جهاد از عهده بردگان، زنان، کودکان، دیوانگان، پیرمردان، نابینایان و کسانی که به سبب شدت بیماری یا به سبب نقص عضو توان جهاد را ندارند، ساقط است.
 ۶. همچنین جهاد از عهده کسی که پدر و مادرش راضی به شرکت کردن او در جهاد نیست، برداشته شده است، مگر آنکه جهاد برای او واجب عینی باشد.
- ✓ ماندن در شهر مشرکان برای کسی که نمی‌تواند آشکارا شعائر اسلام، مانند اذان، نماز، روزه و ماندن آن را انجام دهد، حرام است.
- ✓ کسی که به جهت برخورداری از قدرت یا خویشاوندانی که از وی محافظت می‌نمایند، می‌تواند شعائر اسلامی را به پا دارد، هجرت بر او واجب نیست.

- ✓ مرزبانی، کمین کردن در مرزهای سرزمین‌های اسلامی به منظور آگاه کردن مسلمانان از اوضاع مشرکان در صورت حمله آنان است.

✓ شرایط ذمه:

۱. پرداخت جزیه
 ۲. رعایت مقررات حکومت اسلامی
 ۳. ازدواج نکردن با زن‌های مسلمان
 ۴. ترک هرگونه تعرض نسبت به مسلمانان از طریق: ایجاد آشوب در دین آنها، بستن راه بر آنان و سرقت اموال‌شان، پناه دادن به نیروهای نفوذی مشرکان و جاسوسان آنها، افشای اسرار مسلمان
 ۵. تظاهر نکردن به محرمات اسلامی، مانند خوردن گوشت خوک، نوشیدن مشروبات الکلی، رباخواری و نکاح با محارم
- ✓ تعیین مقدار جزیه با امام (ع) می‌باشد.

✓ چگونگی جنگ:

- جنگ ابتدا با مقابله با دشمنی که به امام یا نایب او نزدیک‌تر است شروع می‌شود.

- جنگیدن با دشمن با هر نوع سلاح و با هر کیفیتی که منجر به پیروزی گردد و دسترسی به کفار باشد جایز است؛ مانند ویران کردن قلعه‌ها، استفاده از منجنیق و قطع کردن درختان هر چند قطع درختان (به خودی خود) مکروه است.
- بنا بر نظر قوی‌تر جاری کردن آب و پرتاب کردن آتش و وارد کردن زهر نیز مکروه است. مگر آن که موجب قتل نفس محترمی گردد که در این صورت اگر امکان جنگ بدون ارتکاب چنین قتلی وجود داشته باشد، انجام آن حرام است همان طوری که اگر پیروزی متوقف بر آن باشد، اقدام به آن واجب خواهد بود.
- کشتن کودکان، دیوانگان و زنان، حتی اگر به دشمن یاری رسانند جایز نیست، مگر به هنگام ضرورت و نیز در صورتی که دشمن، آنها را سپر خود قرار داده و پیروزی متوقف بر کشتن آنها باشد کشتن آنان جایز است.
- اشخاصی را که قتل آنها جایز نیست، مانند زنان و کودکان، در صورتی که سپر دشمن قرار گیرند می‌توان کشت.
- اگر دشمن، مسلمانان را سپر خود سازد، تا آن جا که امکان داشته باشد نباید آنان را کشت و در صورتی که ممکن نباشد، با قتل آنها قصاص و دیه ثابت نمی‌شود؛ البته پرداخت کفاره قتل واجب است.
- شبیخون زدن؛ یعنی شبانه بر سر دشمن ریختن و نیز جنگیدن قبل از ظهر و بلکه بعد از ظهر مکروه است.
- مستحب است آغاز جنگ پس از اقامه نماز ظهر و عصر باشد.
- بریدن دست و پای مژگب رزم توسط رزمنده مسلمان مکروه است.
- مبارز طلبیدن بدون اذن امام (ع) مکروه است.
- مبارز طلبیدن با منع امام (ع) حرام می‌شود.
- مبارز طلبیدن با دعوت امام (ع) مستحب می‌شود.
- مبارز طلبیدن با الزام امام (ع) واجب عینی می‌شود.
- دفن مسلمانی که در میدان نبرد شهید شده است، برخلاف کافر واجب می‌باشد.

✓ موانع جنگ

۱. امان دادن (پناه دادن)

- امان عبارت است از سخن، یا چیزی مانند نوشته که در حکم سخن بوده دلالت بر سلامت جانی و مالی کافر کند.
- امان‌دهنده نیز باید بالغ، عاقل و مختار باشد.
- امان دادن ممکن است از طرف هر یک از مسلمین صادر شود.
- شرط امان دادن در صورتی که از طرف تک‌تک افراد مسلمانان صادر شود آن است که پیش از اسارت باشد.
- امان امام، بعد از اسارت نیز ممکن است و امام می‌تواند بر آنها منت بگذارد، آزادشان کند.

۲. تسلیم شدن کفار به حکم امام (ع) یا فردی که امام برگزیده است.

۳. اسلام آوردن

- هرگاه کافری اسلام آورد، نبرد با او مطلقاً حرام می‌شود.
- در صورتی که اسلام آوردن او پس از به اسارت درآمدنش باشد، موجب آن است که امام (ع)، میان کشتن او یا نکشتن او مخیر باشد.

۴. کافر کتابی جزیه بپردازد.

- البته سایر مقررات ذمه را می‌توان داخل در جزیه دانست؛ زیرا قرارداد ذمه، تنها با رعایت این مقررات محقق می‌گردد؛ پس قرارداد ذمه بدون التزام به همه شرایط ذمه تحقق نمی‌یابد.

۵. بستن پیمان ترک مخاصمه

- قراردادی است میان امام (ع) یا کسی که از طرف امام (ع) برای این منظور نصب شده، با کفاری که نبرد با آنها جایز است، مبنی بر ترک جنگ برای مدتی معین در قبال گرفتن مالی از کفار و یا در برابر چیزی دیگر که کمترینش مقداری است امام (ع) مصلحت بداند
- حداکثر مدت صلح ۱۰ سال است و به هیچ وجه تجاوز از این مدت جایز نیست.
- انعقاد پیمان صلح، هر وقتی که در آن برای مسلمین مصلحتی باشد، جایز است.
- صلح در صورت وجود موارد جواز صلح گاهی واجب است و آن در صورتی است که مسلمانان به صلح نیازمند باشند.
- در مواردی که مصلحت آن به درجهٔ احتیاج نرسد، انجام آن مباح می‌باشد.
- در صورت نبودن مصلحت، عقد صلح صحیح نخواهد بود.
- ✓ **غنیمت‌ها** «غنیمت» در لغت به معنای «مال به دست آمده» است و منظور از آن در این جا چیزهایی است که سپاه مجاهدین اسلام تنها با غلبه بر دشمن فراهم می‌آورد؛ نه با اختلاس و سرقت.
- ✓ اموالی که از راه فرار دشمن و ترک آن اموال بدون این که جنگی صورت گیرد؛ به دست آید تنها متعلق به امام (ع) است.
- ✓ زنان و کودکان به وسیلهٔ اسارت به ملکیت مسلمان در می‌آیند، حتی اگر جنگ همچنان برپا باشد.
- ✓ ولی مردان بالغ اگر در حالی اسیر شوند که جنگ هنوز ادامه داشته باشد حتماً باید کشته شوند، مگر آن که به دین اسلام درآیند؛ که در این صورت حکم کشتن آنها برداشته می‌شود، و امام (ع) میان به بردگی گرفتن آنها و منت نهادن بر ایشان از طریق آزاد کردن‌شان و دریافت فدیة مخیر است
- ✓ **چگونگی تقسیم غنائم:**
- ✓ اموال غیرمنقول کفار، مثل زمین، خانه و درخت به همهٔ مسلمانان تعلق دارد، و رزمندگان با دیگر مسلمانان در آن برابرند.
- ✓ قبل از تقسیم غنائم منقول میان مجاهدان، چیزهایی باید از آن خارج شود که به ترتیب عبارت‌اند از:
 ۱. مبالغی که برای انجام بعضی کارها معین شده است و امام (ع) آنها را بنا به مصالحی به عنوان پاداش مقرر فرموده است، مثل آنچه به راهنما یا کسی که اسرار دشمن را افشا کرده است داده می‌شود
 ۲. آن چه مربوط به غنائم است، مانند هزینه‌های نگهداری، جابه جایی و تقسیم غنائم و مانند آنها
 ۳. «رضخ» پاداش‌هایی که مقدارش از سهم صاحبان سهم کمتر است و امام (ع) آن را مثلاً به زنان، افرل خنثی و یا کافری می‌پردازد که اسلام را یاری نموده‌اند اینان جز «رضخ» سهمی از غنیمت ندارند.
 ۴. پس از کم کردن خمس و پرداخت‌های اضافی‌ای که امام (ع) افزون بر سهم غنیمت، بنا به مصلحتی چون راهنمایی، فرماندهی لشکر، حمله به قلعه، جاسوسی و دیگر مواردی که سبب تضعیف کفار می‌شود
 ۵. کنار گذاردن غنائمی که امام (ع) برای خود برمی‌گزیند.
 ۶. باقی مانده غنائم میان رزمندگان و کسانی که در جبهه جنگ حضور یافته‌اند هرچند ننگیده باشند، حتی کودکانی که بعد از غنیمت گرفتن و قبل از تقسیم آن متولد شده‌اند و نیز کسانی که پیش از تقسیم غنائم به عنوان نیروی کمکی به رزمندگان پیوسته‌اند به این ترتیب ذیل تقسیم می‌شود:
- پیاده یک سهم و سواره دو سهم می‌برد. مراد از پیاده اعم از بی مرکب و دارای مرکبی جز اسب همچون الاغ و قاطر است.
- به دارنده دو اسب یا بیشتر سه سهم داده می‌شود. اگر چه بر روی کشتی‌ها جنگیده باشند و به اسب‌های او نیاز پیدا نشود در قرار دادن سهم برای اسب‌ها صرف حضور در جبهه نبرد کفایت می‌کند؛ هرچند از آنها استفاده نشده باشد.
- ترساننده از جنگ سهمی از غنائم ندارد و او کسی است که مجاهدان را از نبرد می‌ترساند و از رویارویی با قهرمانان دشمن می‌هراساند.
- تضعیف‌کنندهٔ روحیه نیز سهمی از غنائم ندارد و او کسی است که با برشمردن قوای دشمن و فزونی ایشان، اسباب سستی سپاه اسلام را فراهم می‌آورد.

• برای اسب‌های زیر نیز سهمی لحاظ نمی‌شود:

- اسب پیر و مسن
- اسب ناتوان
- اسب کم بُنیه
- اسب لاغر
- اسب تنبل

✓ احکام شورشیان

- ✓ کسی که بر امام معصوم از ائمه طاهرين (ع) خروج کند باغی (شورش) است؛ خواه یک نفر باشد خواه بیشتر باشند.
- ✓ با صدور فرمان جنگ از سوی امام (ع) با آنان، باید مانند نبرد با کفار به نبرد با آنان پرداخت تا به اطاعت امام (ع) برگردند یا به قتل برسند.
- ✓ باغیان به دو دسته ذوفئه (صاحب تشکیلات) و بدون فئه (بدون تشکیلات) تقسیم می‌شوند
- ✓ مجروحین شورشیانی که دارای تشکیلات باشند کشته می‌شوند و فراریان آنان تعقیب شده، اسرایشان نیز به قتل می‌رسند
- ✓ شورشیانی که دارای تشکیلات نیستند باید پراکنده شوند بدون آن که فراریان آنها تعقیب یا اسیرانشان کشته شود یا در قتل مجروحان آنها شتاب شود.
- ✓ بنا بر نظر مشهور، زنان و خانواده این دو دسته (مجروحین و فراریان شورشیان) به اسارت گرفته نمی‌شوند.
- ✓ بنا بر اجماع فقهاء، اموالی از آنان که سپاه اسلام آن را محاصره نکرده، اگر چه از منقولات باشد به ملکیت مجاهدین در نمی‌آید
- ✓ همچنین اموالی که همراه سپاه آنان است، در صورتی که آنها به اطاعت امام (ع) بازگشته باشند (به ملکیت مجاهدین در نمی‌آید)
- ✓ قول درست‌تر به استناد رفتار حضرت علی (ع) با اهالی بصره، عدم تقسیم اموال ایشان در همه موارد است.

الأمر بالمعروف والنهي عن المنکر

امر به معروف و نهی از منکر

وجوبهما

امر به معروف و نهی از منکر

الأمر بالمعروف وهو الحَمْلُ عَلَى الطَّاعَةِ قَوْلاً أَوْ فِعْلاً وَ النَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَهُوَ الْمَنْعُ عَنِ الْمَعَاصِي قَوْلاً أَوْ فِعْلاً

واجبان عقلاً و نقلاً إجماعاً

امر به معروف عبارت است از تشویق به وسیله زبان یا عمل به انجام واجبات و نهی از منکر عبارت است از بازداشتن به وسیله زبان یا عمل از ارتکاب گناهان، امر به معروف و نهی از منکر به اجماع فقهاء هم به دلیل عقلی و هم به دلیل نقلی واجب می‌باشد

أَمَّا الْأَوَّلُ فَلَا نَهْمَا لَطْفٌ وَهُوَ وَاجِبٌ عَلَى مُقْتَضَى قَوَاعِدِ الْعَدْلِ

دلیل وجوب عقلی آن این است، که امر به معروف و نهی از منکر مصداق لطف است و بر طبق قواعد عدل، لطف واجب است

وَأَمَّا الثَّانِي فَكَثِيرٌ فِي الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ، كَقَوْلِهِ تَعَالَى: «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»^۲

و اما دليل وجوب تقلى آن، شواهد زيادى است كه در كتاب و سنت به چشم مى خورد؛ همانند فرمايش خداوند متعال: «بايد از ميان شما گروهى مردم را به نيكي دعوت كنند و به معروف فرمان دهند و از منكر بازدارند»
و قوله (ص): «لَتَأْمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ لَتَنْهَيْنَّ عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ لَيَسْلَطَنَّ اللَّهُ شِرَارَكُمْ عَلَى خِيَارِكُمْ فَيَدْعُو خِيَارَكُمْ فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ»

و نيز مانند اين حديث پيامبر (ص): «بايد حتماً و حتماً امر به معروف و نهى از منكر كنيد، در غير اين صورت خداوند بدكاران شما را بر نيكانتان مسلط مى كند؛ آن گاه نيكان شما دعا مى كنند اما اجابت نمى شود»
و وجوبهما على الكفاية في الأجود القولين، لَلآيَةِ السَّابِقَةِ وَ لَأَنَّ الْغَرَضَ شَرْعاً وَقَوْعُ الْمَعْرُوفِ وَ ارْتِفَاعُ الْمُنْكَرِ
من غير اعتبار مباشر معين، فإذا حصلاً ارتفع و هو معنى الكفائي

امر به معروف و نهى از منكر بنا بر بهترين دو قولى كه وجود دارد واجب كفائى هستند، به دليل آيه اى كه بيان شد و نيز به دليل اين كه هدف شارع، تحقق معروف و برطرف شدن منكر است بدون آن كه مباشرت شخص خاصى را شرط كرده باشد؛ بنابراين هرگاه اين دو منظور برآورده شود، وجوب برداشته مى شود و معنای واجب كفائى نيز همين است
و يُسْتَحَبُّ الْأَمْرُ بِالْمَنْدُوبِ وَ النَّهْيُ عَنِ الْمَكْرُوهِ وَ لَا يَدْخُلَانِ فِي الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، لِأَنَّهُمَا
واجبان في الجملة إجماعاً، و هذان غير واجبين، فلذا أفردهما عنهما

امر به مستحب و نهى از مكروه، مستحب مى باشد؛ اما داخل در امر به معروف و نهى از منكر نمى باشند؛ زيرا امر به معروف و نهى از منكر به اجماع فقهاً اجمالاً واجب مى باشند، در حالى كه اين ها واجب نيستند، از اين رو شهيد اول «ره» امر به مستحب و نهى از مكروه را جدا از امر به معروف و نهى از منكر ذكر نموده است

شرائط الوجوب

شرايط وجوب امر به معروف و نهى از منكر

۱ - عِلْمُ الْأَمْرِ وَ النَّاهِي الْمَعْرُوفِ وَ الْمُنْكَرِ شَرْعاً لِّئَلَّا يَأْمُرَ بِمُنْكَرٍ أَوْ يَنْهَى عَنِ مَعْرُوفٍ

۱ - آگاهى امركننده و نهى كننده نسبت به معروف و منكر شرعى تا مبدا امر به منكر كرده، يا از معروف نهى نمايد

۲ - إِصْرَارُ الْفَاعِلِ أَوْ التَّارِكِ؛ فَلَوْ عُلِمَ مِنْهُ الْإِقْلَاعُ وَ النَّدَمُ سَقَطَ الْوَجُوبُ، بَلْ حَرَمَ

^۲ سورة آل عمران، آية ۱۰۴

۲ - اصرار انجام‌دهنده منکر و ترک‌کننده معروف بر عمل خود؛ بنابراین اگر دانسته شود که شخص عاصی عمل خود را کنار گذاشته، پشیمان هستند، وجوب امر به معروف و نهی از منکر ساقط می‌شود، بلکه اقدام به آن حرام می‌باشد

۳ - الْأَمْنُ مِنَ الضَّرَرِ عَلَى الْمُبَاشِرِ أَوْ عَلَى بَعْضِ الْمُؤْمِنِينَ نَفْسًا، أَوْ مَالًا، أَوْ عَرَضًا؛ فَبِدُونِهِ يَحْرَمُ أَيْضًا عَلَى الْأَقْوَى

۳ - ایمن بودن از رسیدن ضرر جانی یا مالی یا آبرویی به آمر به معروف یا ناهی از منکر یا به مؤمنین دیگر، پس بدون وجود چنین اطمینانی امر به معروف و نهی از منکر بنا بر قول قوی‌تر حرام است

۴ - تَجْوِيزُ التَّأْثِيرِ بَأَن لَّا يَكُونَ التَّأْثِيرُ مَمْتَنِعًا

۴ - احتمال تأثیر دادن، به آن معنا که مؤثر بودن آن غیر ممکن نباشد

و اکتفی بعضُ الأصحاب في سقوطه بظنَّ العدم، و ليس بجيّدٍ

و بعضی از فقها تنها گمان به عدم تأثیر را برای سقوط این تکلیف کافی می‌دانند، که نظر مناسبی نیست
و هذا بخلاف الشرط السابق، فإنه يكفي في سقوطه ظنُّه، لأنَّ الضررَ المسوّغَ للتحرُّز منه يكفي فيه ظنُّه

این با شرط قبلی تفاوت می‌کند؛ زیرا در شرط قبل، گمان حصول ضرر کافی است تا دوری کردن از آن مشروع باشد

و مع ذلك فالمرتفع مع فَقْدِ هذا الشرط الوجوبُ دون الجواز، بخلاف السابق

افزون بر این، برخلاف شرط قبلی، آنچه با نبودن این شرط از بین می‌رود، وجوب امر به معروف و نهی از منکر است؛ نه جواز آن

مراتبهما

مراتب امر به معروف و نهی از منکر

۱ - إظهارُ الكراهة و الإعراضُ عن المُرتكب متدرّجاً فيه؛ فإنَّ مراتبه كثيرةٌ

۱ - ابراز ناراحتی و روی گرداندن از انجام‌دهنده عمل، با رعایت مراحل آن؛ زیرا روی برگرداندن مراتب متعددی دارد

۲ - القولُ اللَّيِّنُ إِنْ لَمْ يَنْجَعِ الإِعْرَاضُ

۲ - گفتار نرم، در صورتی که روی برگرداندن مؤثر واقع نشود

۳ - القولُ الغليظُ إِنْ لَمْ يُوَثِّرِ اللَّيِّنُ متدرّجاً في الغليظ

۳ - گفتار تند با رعایت سلسله مراتب آن، در صورتی که گفتار نرم مؤثر واقع نشود

۴ - الضربُ إِنْ لَمْ يُوَثِّرِ الْكَلَامُ مطلقاً

۴ - زدن، به شرطی که هیچ یک از مراتب گفتار تند تأثیر نکند

و يتدرّجُ في الضربِ أيضاً على حَسَبِ ما تقتضيه المصلحة و يُناسب مقامَ الفعل، بحيثُ يكونُ الغرضُ تحصيلَ

الغرض

در زدن نیز باید متناسب با آنچه که مصلحت است و با نوع عمل هم خوانی دارد و به گونه‌ای تدریجی عمل شود، به طوری که هدف از زدن، رسیدن به هدف مطلوب باشد

و في التدرُّج إلى الجرح والقتل حيث لا يؤثر الضرب ولا غيره من المراتب قولان؛ أحدهما الجواز لعموم الأوامر وإطلاقها، وهو يَتِمُّ في الجرح دون القتل، لفوات معنى الأمر والنهي معه؛ إذ العرضُ إرتكابُ المأمور وتركُ المنهي، وشرطه تجويزُ التأثير و هما منتفیان معه

در رسیدنِ نوبت به زخمی کردن یا قتل در جایی که زدن و دیگر مراتب امر به معروف و نهی از منکر مؤثر واقع نشود؛ دو قول است؛ قول اول جواز این امر است زیرا اوامر وارد شده در این باره اطلاق و عمومیت دارند؛ ولی این قول تنها در مورد زخمی کردن صحیح است، نه قتل؛ زیرا امر به معروف و نهی از منکر در صورت به قتل رساندن طرف، بی معنا است، به این دلیل که هدف از اجرای این تکلیف، انجام معروف و نهی از منکر است و شرط وجوب این تکلیف نیز امکان تأثیر آن است، در حالی که اگر نوبت به قتل برسد، هدف و شرط منتفی خواهند بود و يجب الإنكار بالقلب و هو أن يوجد فيه إرادة المعروف و كراهة المنكر على كلِّ حالٍ

انکار قلبی که عبارت است از پیدا شدن اراده معروف و کراهت از منکر در قلب است که در هر حال واجب است
سواء اجتمعت الشرائط أم لا، و سواء أَمُر أو نهى بغيره من المراتب أو لا

خواه شرایط وجوب امر به معروف و نهی از منکر وجود داشته باشد یا نداشته باشد، و خواه دیگر مراتب امر به معروف و نهی از منکر را انجام داده باشد یا انجام نداده باشد

لأنَّ الإنكارَ القلبيَّ بهذا المعنى من مقتضى الإيمان ولا تلحقه مفسدةٌ

زیرا انکار قلبی به این معنا، از لوازم ایمان است و مفسده‌ای در پی ندارد
و مع ذلك لا يدخل في قسمي الأمر والنهي، وإنما هو حكمٌ يختصُّ بمن أطلع على ما يخالف الشرع بإيجاد الواجب عليه من الاعتقاد في ذلك،

افزون بر این انکار قلبی در هیچ یک از دو قسم امر به معروف و نهی از منکر داخل نمی‌شود، بلکه حکمی است مختص به کسی که از انجام عمل خلاف شرع آگاه می‌شود، یعنی بر وی واجب است که قلباً به قبح آن معتقد باشد
و قد تجوز كثير من الأصحاب في جعلهم هذا القسم من مراتب الأمر والنهي
بنابراین بسیاری از فقها که انکار قلبی را از مراتب امر به معروف و نهی از منکر دانسته‌اند، مجازگویی کرده‌اند

شأن الفقهاء في عصر الغيبة

جایگاه فقها در عصر غیبت

يجوز للفقهاء حال الغيبة إقامة الحدود مع الأمن من الضرر على أنفسهم وغيرهم من المؤمنين

فقها در زمان غیبت امام عصر (عج) می‌توانند به شرط ایمنی از رسیدن ضرر به خودشان یا سایر مؤمنان، حدود شرعی را اقامه نمایند

و کذا يجوزُ لهم الحكمُ بينَ الناسِ و إثباتُ الحقوقِ بالبيِّنَةِ و اليمينِ و غيرَهما مع اتِّصافهم بصفاتِ المُفتي

و نیز می‌توانند میان مردم قضاوت کنند و با شهادت و سوگند و غیر این دو، به اثبات حقوق مبادرت ورزند، به شرط آن که دارای اوصاف مُفتی باشند

و هي الإيمانُ و العدالةُ و معرفةُ الأحكامِ الشرعيةِ الفرعيةِ بالدليلِ التفصيليِّ و القدرةُ على ردِّ الفروعِ من

الأحكامِ إلى الأصولِ و القواعدِ الكليةِ

این اوصاف عبارت است از: ایمان، (به معنی شیعه بودن) عدالت داشتن، شناختن احکام فرعی شرعی از روی دلیل تفصیلی و توانایی ردّ احکام فرعی با اصول و قواعد کلی

و يجب على الناسِ الترافعُ إليهم في ما يحتاجون إليه من الأحكامِ، فيعصي مؤثِّرُ المخالفِ و يفسُق، و يجب

عليهم أيضاً ذلك من الأمن

طرح نمودن دعاوی نزد فقهای جامع الشرایط در مورد احکامی که به آن نیاز است، بر مردم واجب می‌باشد؛ بنابراین اگر کسی غیر شیعه را به این منظور برگزیند، مرتکب گناه گردیده و فاسق می‌شود، و بر فقها نیز در صورتی که از ضرر مصون باشند تصدّی قضاوت واجب می‌باشد

و يَأثمُ الراذُ عليهم، لأنَّه كالراذِّ على نبيِّهم (ص) و أئمتِّهم (ع) و على الله تعالى و هو على حدِّ الكفر بالله على

ما وَرَد في الخير

و کسی که حکم ایشان را رد کند، گناه کرده است؛ زیرا چنین فردی مانند ردکننده حکم پیامبر (ص) و امامان (ع) و خداوند تبارک و تعالی می‌باشد و چنین امری چنان که در روایت آمده، در حدّ کفر به خداوند است

و قد فُهِمَ من تجويزِ ذلك للفقهاء عدمُ جوازِهِ لغيرِهِم من المقلِّدين

از جواز مناصب یادشده برای فقها، چنین فهمیده می‌شود که تصدّی آنها برای مقلّدان جایز نمی‌باشد

نعم، يجوز لمقلِّد الفقيه الحیّ نقلُ الأحكامِ إلى غيره، و ذلك لا يُعدُّ إفتاءً

البتّه مقلِّد مرجع تقلید زنده می‌تواند احکام شرعی را برای دیگران بازگو کند و چنین کاری فتوا دادن به حساب نمی‌آید

أما الحكمُ فيمتنعُ مطلقاً، للإجماع على اشتراطِ أهليّةِ الفتوى في الحاكم حال حضور الإمام و غيبته

ولی قضاوت کردن در هر صورت برای مقلّد ممکن نیست؛ زیرا به اجماع فقها، شرط حاکم، شایستگی فتوا دادن خواه در زمان حضور امام (ع) و خواه در زمان غیبت ایشان است

و يجوز للزوج إقامةُ الحدِّ على زوجته دواماً و متعتةً، مدخولاً بها و غيره و الوالد على وَلَدِهِ و إن نَزَلَ، سواءً في

ذلك الجَلْدُ و الرَّجْمُ و القَطْعُ

شوهر می‌تواند به همسر دائم و موقت خود حدّ اقامه کند، چه با وی نزدیکی کرده باشد چه نزدیکی نکرده باشد؛ و پدر نیز می‌تواند بر فرزند خود هر قدر پایین رود اقامه حد نماید، خواه این حد شلاق زدن، یا سنگسار کردن، یا قطع عضو باشد

كُلُّ ذَلِكَ مَعَ الْعِلْمِ بِمَوْجِبِهِ مَشَاهِدَةً أَوْ إِقْرَاراً مِنْ أَهْلِهِ، لَا بِالْبَيِّنَةِ، فَإِنَّهَا مِنْ وَظَائِفِ الْحَاكِمِ

اقامه حد در تمامی صورت‌های فوق، به شرط آن است که علم به سبب حد از طریق مشاهده یا اقرار کسی که صلاحیت آن را دارد وجود داشته باشد؛ نه آن که از راه شهادت حاصل شود؛ زیرا اجرای حد بر اساس شهادت شهود از وظایف حاکم است و قیل یکفیی کونها ممّا یثبّت بها ذلک عند الحاکم، و أصالة المنع تقتضي العدم

در مقابل برخی از فقها گفته‌اند: همین که شهادت به گونه‌ای باشد که باعث ثبوت حد نزد حاکم شود کافی است؛ ولی اصل عدم جواز اجرای حد توسط غیر حاکم، خلاف این حکم را اقتضا دارد نعم، لو کان المتولّی فقیهاً فلا شبهة فی الجواز

البته اگر شوهر و پدر، فقیه جامع‌الشرایط باشند، بدون تردید اقامه حد کنند و لو اضطرّه السلطانُ إلى إقامة حدٍّ أو قصاصٍ ظلماً، أو اضطرّه لحکم مخالفٍ للمشروع جاز لمكان الضرورة، إلا القتل، فلا تقيّة فيه

اگر سلطان، کسی را مجبور کند تا به ستم، حدی را اقامه نماید، یا قصاص کند، یا او را به صدور رأی خلاف شرع وا دارد، انجام آن به دلیل اضطرار جایز است، مگر در صورت قتل که در آن تقيّه راه ندارد و یدخل فی الجواز الجرح، لأن المروي أنه لا تقيّة فی قتل النفوس، فهو خارج

ایجاد جراحت نیز داخل در حکم جواز است؛ زیرا در روایت آمده است که در کشتن انسان‌ها تقيّه وجود ندارد؛ بنابراین ایجاد جراحت از این حکم خارج می‌باشد و ألحقه الشيخ بالقتل مدّعياً أنه لا تقيّة فی الدماء، و فيه نظر

شیخ طوسی به ادعای این که در دماء تقيه نیست، این مورد (یعنی ایجاد جراحت) را ملحق به قتل کرده است، ولی این نظر اشکال دارد

شرح اصطلاحات مبحث امر به معروف و نهی از منکر

- ✓ **امر به معروف:** امر به معروف دعوت کردن کسی که عمل واجبی را ترک کرده به انجام آن عمل واجب است.
- ✓ **نهی از منکر:** نهی از منکر تلاش برای جلوگیری از انجام کار حرام توسط فرد گناهکار است.

نکات مهم مبحث امر به معروف و نهی از منکر

- ✓ امر به معروف عبارت است از تشویق به وسیله زبان یا عمل به انجام واجبات می‌باشد
- ✓ نهی از منکر عبارت است از بازداشتن به وسیله زبان یا عمل از ارتکاب گناهان می‌باشد
- ✓ امر به معروف و نهی از منکر به اجماع فقها هم به دلیل عقلی و هم به دلیل نقلی واجب می‌باشد
- ✓ امر به معروف و نهی از منکر واجب کفایی می‌باشد
- ✓ امر به معروف و نهی از منکر از جهت حکم تکلیفی به دو قسم واجب و مستحب تقسیم می‌شود که عبارتند از:
 ۱. هر کاری که انجام آن از نظر عقل یا شرع لازم و واجب و یا ارتکابش از نظر آن دو، حرام و زشت و قبیح باشد، امر و نهی در موردشان واجب می‌گردد.

۲. هر کاری که انجام آن از نظر عقل یا شرع خوب و مستحب یا ارتکابش از نظر آن دو، مکروه و زشت و قبیح باشد، امر و نهی در موردشان مستحب است.

✓ شرایط وجوب امر به معروف و نهی از منکر:

۱. باید امر به معروف و نهی از منکرکننده بداند آنچه مکلف ترک نموده، واجب و یا آنچه مرتکب گردیده از منکرات است و بر کسی که چنین علم و آگاهی از کار دیگری ندارد، واجب نیست. یعنی آمر به معروف و ناهی از منکر، معروف و منکر را بشناسد.
۲. لازم است امر و نهی کننده بداند که شخص بر گناهش باقی است پس اگر دانست که وی گناهش را ترک نموده و آن را تکرار نخواهد کرد، امر به معروف و نهی از منکر بر او واجب نیست.
۳. امر به معروف و نهی از منکر مفسده و فتنه و خوف بر جان و مال به دنبال نداشته باشد به عبارت دیگر برخورد با گنهکار ضرر و مفسده‌ای برای امر و نهی کننده یا خویشان و برادران دینی اش نداشته باشد
۴. تأثیر امر و نهی، در انجام معروف و ترک منکر معلوم باشد.

✓ مراتب امر به معروف و نهی از منکر

۱. **إبراز ناراحتی:** امر و نهی کننده ناراحتی قلبی خود را از منکر واقع شده آشکار کند و به طرف بفهماند که منظورش از این کار، این است که وی معروف را انجام داده و یا منکر را ترک نماید. برای این کار چند درجه است از قبیل روی هم فشردن پلک‌های چشم و روی ترش کردن، روگرداندن، پشت کردن، ترک رفت و آمد و امثال این‌ها.
۲. **گفتار نرم:** در صورتی که روی برگرداندن مؤثر واقع نشود.
۳. **گفتار تند:** با رعایت سلسله مراتب آن، در صورتی که گفتار نرم مؤثر واقع نشود.
۴. **زدن:** به شرطی که هیچ یک از مراتب گفتار تند تأثیر نکند.

✓ انکار قلبی که عبارت است از پیدا شدن اراده معروف و کراهت از منکر در قلب است که در هر حال واجب است؛ خواه شرایط وجوب امر به معروف و نهی از منکر وجود داشته باشد یا نداشته باشد، و خواه دیگر مراتب امر به معروف و نهی از منکر را انجام داده باشد یا انجام نداده باشد

✓ فقها در زمان غیبت امام عصر (عج) می‌توانند به شرط ایمنی از رسیدن ضرر به خودشان یا سایر مؤمنان، حدود شرعی را اقامه نمایند.

✓ فقها می‌توانند میان مردم قضاوت کنند و با شهادت و سوگند و غیر این دو، به اثبات حقوق مبادرت ورزند، به شرط آن که دارای اوصاف مفتی باشند.

✓ اوصاف مفتی:

۱. ایمان (به معنی شیعه بودن)
 ۲. عدالت داشتن
 ۳. شناختن احکام فرعی شرعی از روی دلیل تفصیلی
 ۴. توانایی ردّ احکام فرعی با اصول و قواعد کلی
- ✓ طرح نمودن دعاوی نزد فقهای جامع الشرایط در مورد احکامی که به آن نیاز است، بر مردم واجب می‌باشد.
- ✓ اگر کسی دعاوی خود را نزد فقیه غیر شیعه‌ای طرح کند، مرتکب گناه گردیده و فاسق می‌شود.
- ✓ برای فقها نیز در صورتی که از ضرر مصون باشند تصدّی قضاوت واجب می‌باشد
- ✓ شوهر می‌تواند به همسر دائم و موقت خود حدّ اقامه کند، چه با وی نزدیکی کرده باشد چه نزدیکی نکرده باشد.
- ✓ پدر می‌تواند بر فرزند خود هر قدر پایین رود اقامه حد نماید، خواه این حد شلاق زدن، یا سنگسار کردن، یا قطع عضو باشد.
- ✓ اگر سلطان، کسی را مجبور کند تا به ستم، حدّی را اقامه نماید، یا قصاص کند، یا او را به صدور رأی خلاف شرع وا دارد. انجام آن به دلیل اضطراب جایز است، مگر در صورت قتل که در آن تقیّه راه ندارد.
- ✓ حکم به ایجاد جراحت در صورت اضطراب جایز است.

مَسْأَلَةُ وَلَايَةِ الْفَقِيهِ - ضَرُورَةُ الْحُكُومَةِ الْإِسْلَامِيَّةِ

بحث ولایت فقیه - ضرورت ایجاد حکومت اسلامی

وَمِنْ جُمْلَةِ أَوْلِيَاءِ التَّصَرُّفِ فِي مَالٍ مَنْ لَا يَسْتَقِلُّ بِالتَّصَرُّفِ فِي مَالِهِ الْحَاكِمُ، وَهُوَ الْفَقِيهُ الْجَامِعُ لَشَرَائِطِ الْفَتْوَى

از جمله مسائل مهم فقه، در باب معاملات، مسأله افرادی است که مستقلاً حق تصرف در اموال خود را ندارند. از این رو شارع مقدس، برای رفع مشکلات این گونه افراد، راه‌هایی ارائه کرده است که از آن جمله، حق تصرف حاکم اسلامی که فقیه جامع شرایط برای صدور فتوا می‌باشد، در این موارد است

وَلَا بَأْسَ بِالتَّعَرُّضِ لِوَلَايَةِ الْفَقِيهِ مُطْلَقاً بِوَجْهِ إِجْمَالِيٍّ، فَإِنَّ التَّفْصِيلَ يَحْتَاجُ إِلَى إِفْرَادِ رِسَالَةٍ لَا يَسْعَاهَا الْمَجَالُ لَهُ

در این مقام، شایسته است تحقیقی، گرچه مجمل اما مستقل، درباره اصل «ولایت فقیه» به عمل آید، البته تفصیل این بحث نیازمند رساله‌ای جداگانه است که با آن گستردگی، اکنون در مجال بحث ما نمی‌گنجد

فَنَقُولُ: مِنْ نَظَرٍ إِجْمَالِيٍّ إِلَى أَحْكَامِ الْإِسْلَامِ وَبَسْطِهَا فِي جَمِيعِ شُؤْنِ الْجَامِعَةِ مِنَ الْعِبَادِيَّاتِ الَّتِي هِيَ وَظَائِفُ

بَيْنَ الْعِبَادِ وَخَالِقِهِمْ، كَالصَّلَاةِ وَالْحَجِّ، وَإِنْ كَانَ فِيهِمَا أَيْضاً جِهَاتٌ اجْتِمَاعِيَّةٌ وَسِيَاسِيَّةٌ مُرَبُّوطةٌ بِالْحَيَاةِ وَالْمَعِيشَةِ

الدُّنْيَوِيَّةِ، وَقَدْ غَفَلَ عَنْهَا الْمُسْلِمُونَ

پس می‌گوییم، نگاهی اجمالی بر احکام و قوانین اسلام و بسط آنها در همه شئون جامعه، اعم از احکام عبادی و قوانین اقتصادی و حقوقی و اجتماعی و سیاسی، ما را بر این واقعیت آگاه می‌سازد که این آیین آسمانی، تنها در احکام عبادی و دستورات اخلاقی خلاصه نمی‌شود؛ به عنوان نمونه در احکام صرفاً عبادی، همچون نماز و حج، نیز وجوه سیاسی و اجتماعی مربوط به زندگی دنیا لحاظ شده است، ولی متأسفانه مسلمانان از این گونه ابعاد و آثار ارزشمند عبادات غفلت ورزیده‌اند

وَلَا سِيَّما مِثْلَ مَا فِي الْجَمَاعَةِ فِي الْحَجِّ فِي مَهَبِطِ الْوَحْيِ وَمَرْكَزِ ظُهُورِ الْإِسْلَامِ، وَمَعَ الْأَسْفِ قَدْ أَغْفَلُوا بَرَكَاتِ

هَذَا الْجَمَاعَةِ الَّتِي سَهَّلَ تَحَقُّقَهُ لَهُمُ الشَّارِعُ الْأَقْدَسُ بِوَجْهِ لَا يَتَحَقَّقُ لِسَائِرِ الدُّوَلِ وَالْمِلَلِ إِلَّا مَعَ جِهَادٍ عَظِيمٍ وَ

مَصَارِفِ خَطِيرَةٍ

حج که مراسم آن در مهبط وحی و مرکز ظهور اسلام برپا می‌شود، اجتماعی عظیم است که در پرتو فرمان شارع مقدس به آسانی و بدون تحمل مشکلات طاقت‌فرسا تشکیل می‌شود، در حالی که دولت‌ها و ملت‌های دیگر، جز با کوشش‌های بسیار و مصارف هنگفت، قادر به برگزاری چنین اجتماعی نیستند، اما افسوس که مسلمانان جهان از بهره‌ها و برکات این اجتماع عظیم غافل و بی‌نصیب مانده‌اند

وَلَوْ كَانَ لَهُمْ رُشْدٌ سِيَاسِيٌّ وَاجْتِمَاعِيٌّ أَمَكْنَ لَهُمْ حَلُّ الْكَثِيرِ مِنَ الْمَسَائِلِ الْمُبْتَلَى بِهَا بِتَبَادُلِ الْأَفْكَارِ وَالتَّفَاهُْمِ وَ التَّفَكُّرِ فِي حَاجَاتِهِمُ السِّيَاسِيَّةِ وَاجْتِمَاعِيَّةِ، وَ مِنْ الْقَوَانِينِ الْاِقْتِصَادِيَّةِ وَ الْحَقُوقِيَّةِ وَ الْاِجْتِمَاعِيَّةِ وَ السِّيَاسِيَّةِ، لَرَأَى أَنَّ الْاِسْلَامَ لَيْسَ عِبَارَةً عَنِ الْاَحْكَامِ الْعِبَادِيَّةِ وَ الْاِخْلَاقِيَّةِ فَحَسَبُ

و اگر مسلمانان از بلوغ سیاسی و اجتماعی برخوردار بودند، می توانستند بسیاری از مشکلات و گرفتاری های امت اسلامی که به آنها مبتلا می شوند، با تبادل اندیشه، درک و تفکر در راه پی بردن به نیازهای سیاسی و اجتماعی خود و با تفاهم و یکپارچگی برطرف کنند. حال آن که ابعاد سیاسی و اجتماعی مربوط به اصلاح زندگی دنیوی، نه تنها در احکام حقوقی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اسلام ملحوظ است، بلکه حتی احکام عبادی اسلام، عاری از سیاست نیست

كَمَا زَعَمَ كَثِيرٌ مِنْ شُبَّانِ الْمُسْلِمِينَ بَلْ وَ شَيْوُخِهِمْ؛ وَ ذَلِكَ لِلتَّبْلِيغَاتِ الْمَشْهُومَةِ الْمَسْمُومَةِ الْمُسْتَمِرَّةِ مِنَ الْأَجَانِبِ وَ عُمَالِهِمْ فِي بِلَادِ الْمُسْلِمِينَ طِيلَةَ التَّارِيخِ

همان طوری که بسیاری از جوانان مسلمان و حتی بزرگان آنان بر این باور نادرست اند؛ این عقیده غلط ناشی از تبلیغات زهراآیین و مستمر بیگانگان و مزدوران آنان، در طول تاریخ، در میان مسلمانان است

لِأَجْلِ اسْقَاطِ الْاِسْلَامِ وَ الْمُنتَسِبِينَ إِلَيْهِ عَنْ أَعْيُنِ الشُّبَّانِ وَ طُلَّابِ الْعُلُومِ الْحَدِيثَةِ، وَ إِيجَادِ الْاِفْتِرَاقِ وَ التَّبَاغُضِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ قَدِيمِهِمْ وَ حَدِيثِهِمْ

آنان (دشمنان آگاه و مزدوران شان) بدین جهت به تبلیغ این باور نادرست دامن زدند که اسلام و حامیان آن در دیده جوانان و پژوهندگان علوم جدید حقیر و پست جلوه دهند و میان مسلمانان سنتی و دانشجویان و دانشگاهیان مسلمان اختلاف و دشمنی افکنند

وَ قَدْ وَقَفُوا فِي ذَلِكَ إِلَى حَدٍّ لَا يَتيسَّرُ لَنَا رَفْعُ هَذِهِ الْمَزْعَمَةِ وَ التَّهْمَةِ بِسُهُولَةٍ وَ فِي أَوْقَاتٍ غَيْرِ طَوِيلَةٍ

پافشاری آنان بر این امر کار را به جایی کشانده است که رفع این اتهام و غبارهای تیره آن از ذهن های جوانان به سادگی و در فرصتی نه چندان طولانی ممکن نیست

فَعَلَى الْمُسْلِمِينَ وَ فِي طَلِيعَتِهِمُ الرُّوحَانِيُّونَ وَ طُلَّابِ الْعُلُومِ الدِّيْنِيَّةِ الْقِيَامُ عَلَى بَوَاجِهِ تَبْلِيغَاتِ أَعْدَاءِ الْاِسْلَامِ بِأَيِّهِ وَ سِيلَةٍ مُمَكِّنَةٍ، حَتَّى يَظْهَرَ أَنَّ الْاِسْلَامَ قَامَ لِتَأْسِيسِ حُكُومَةٍ عَادِلَةٍ

بر تمام مسلمانان و پیشوایان آنان بر علمای روحانی و طلاب علوم دینی واجب است که در برابر تبلیغات دشمنان اسلام به هر وسیله ممکن قیام کنند، تا بر همگان آشکار شود که اسلام برای اقامه حکومتی عدل گستر تأسیس شده است

فِيهَا قَوَانِينُ مُرَبَّوْطَةٌ بِالْمَالِيَّاتِ وَ بَيْتِ الْمَالِ، وَ أَخَذَهَا مِنْ جَمِيعِ الطَّبَقَاتِ عَلَى نَهْجِ عَدْلِ

چرا که در این آیین (آیین اسلام) قوانین مربوط به امور مالی، از قبیل مالیات و بیت المال و شیوه جمع آوری مالیات از همه اقشار و طبقات جامعه، به طرز عادلانه تنظیم شده است

و قَوَانِينُ مَرْبُوطَةٌ بِالْجَزَائِيَّاتِ قِصَاصاً وَ حَدّاً وَ دِيَةً؛ بِوَجْهِ لَوْ عُمِلَ بِهَا لِقِلَّتِ الْجَنَايَاتُ لَوْ لَمْ تَنْقَطَعْ وَ انْقَطَعَتْ
بِذَلِكَ الْمَفَاسِدُ الْمُتَرْتِبَةُ عَلَيْهَا

و نیز قوانین کیفری و جزایی، از قبیل قصاص و حدود و دیات، (به نحوی عادلانه تنظیم شده است) که هرگاه این قوانین به صورت صحیح اجرا
شود جنایات تا حد بسیار زیادی کاهش خواهد یافت و چه بسا که به کلی برطرف گردد
كَأَنِّي تَتَرْتَّبُ عَلَى اسْتِعْمَالِ الْمُسْكِرَاتِ مِنَ الْجَنَايَاتِ وَ الْفَوَاحِشِ إِلَى مَا شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى، وَ مَا تَتَرْتَّبُ عَلَى
الْفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطْنُ

به علاوه مفاسدی که از این جنایات ناشی می شود، مانند فحشاء و گناهانی که بر اثر استعمال مشروبات الکلی ارتکاب می یابد و آن دسته از جرایم
آشکار و پنهان که بر این گونه گناهان مترتب است، به طور کلی از میان خواهد رفت
و قَوَانِينُ مَرْبُوطَةٌ بِالْقَضَاءِ وَ الْحُقُوقِ عَلَى نَهْجِ عَدْلِ وَ سَهْلٍ مِنْ غَيْرِ إِتْلَافِ الْوَقْتِ وَ الْمَالِ كَمَا هُوَ الْمَشَاهِدُ فِي
الْمَحَاكِمِ الْفَعْلِيَّةِ

همچنین قوانین مربوط به امور حقوقی و قضایی به گونه ای عادلانه تنظیم شده که برخلاف آن چه در محاکم کنونی مشهود است بدون اتلاف
وقت و صرف هزینه سنگین به حقوق مردم رسیدگی می شود
و قَوَانِينُ مَرْبُوطَةٌ بِالْجِهَادِ وَ الدِّفَاعِ وَ المعاهدات بَيْنَ دَوْلَةِ الْإِسْلَامِ وَ غَيْرِهَا

همچنین احکام و قوانین مربوط به جهاد و دفاع و معاهداتی که بین دولت اسلامی و دیگر دولت ها منعقد می شود، (بر اساس عدل است)
فَالْإِسْلَامُ أُسِّسَ حُكُومَةً لَا عَلَى نَهْجِ الْإِسْتِبْدَادِ الْمُحَكَّمِ فِيهِ، رَأْيِ الْفَرْدِ وَ مُيُولُهُ النَّفْسَانِيَّةُ فِي الْمَجْتَمَعِ
اسلام بنیان گذار حکومتی است که در آن نه شیوه استبداد حاکم است که آراء و تمایلات نفسانی یک تن را بر سراسر جامعه تحمیل کند
و لَا عَلَى نَهْجِ الْمَشْرُوعَةِ أَوْ الْجُمْهُورِيَّةِ الْمُؤَسَّسَةِ عَلَى الْقَوَانِينِ الْبَشَرِيَّةِ الَّتِي تَفْرُضُ تَحْكِيمَ آرَاءِ جَمَاعَةٍ مِنَ الْبَشَرِ
عَلَى الْمَجْتَمَعِ

و نه شیوه مشروطه و جمهوری که متکی بر قوانینی باشد که گروهی از افراد جامعه برای تمامی آن جامعه وضع می کنند
بَلْ حُكُومَةٌ تَسْتَوْحِي وَ تَسْتَمِدُّ فِي جَمِيعِ مَجَالَاتِهَا مِنَ الْقَانُونِ الْإِلَهِيِّ

بلکه حکومت اسلامی، حکومتی است ملهم و منبث از وحی الهی که در تمام زمینه ها از قانون الهی یاری می گیرد
وَلَيْسَ لِأَحَدٍ مِنَ الْوُلَاةِ الْإِسْتِبْدَادُ بِرَأْيِهِ

و هیچ یک از زمام داران را حق استبداد رأی نیست
بَلْ جَمِيعُ مَا يَجْرِي فِي الْحُكُومَةِ وَ شُؤْنُهَا وَ لَوَازِمُهَا لَا بُدَّ وَ أَنْ يَكُونَ عَلَى طَبَقِ الْقَانُونِ الْإِلَهِيِّ حَتَّى الْإِطَاعَةُ
لِوَلَاةِ الْأَمْرِ

تمام برنامه‌هایی که در زمینه حکومت و شؤون جامعه و لوازم آن، برای رفع نیازهای مردم به اجرا در می‌آید، باید بر اساس قوانین الهی باشد. این اصل کلی، حتی در موارد اطاعت از زمامداران حکوم نیز جاری است

نَعْمَ، لِلْوَالِي أَنْ يَعْمَلَ فِي الْمَوْضُوعَاتِ عَلَى طَبَقِ الصَّلَاحِ لِلْمُسْلِمِينَ أَوْ لِأَهْلِ حَوْزَتِهِ

البته، حاکم جامعه اسلامی می‌تواند در موضوعات، بنا بر مصالح کلی مسلمانان یا بر طبق مصالح افراد حوزه حکومت خود عمل کند
وَلَيْسَ ذَلِكَ اسْتِبْدَادًا بِالرَّأْيِ

این اختیار هرگز استبداد به رأی نیست

بَلْ هُوَ عَلَى طَبَقِ الصَّلَاحِ، فَرَأْيُهُ تَبَعٌ لِلصَّلَاحِ كَعَمَلِهِ

بلکه در این امر مصلحت اسلام و مسلمین منظور شده است، پس اندیشه حاکم جامعه اسلامی همانند عمل او، تابع مصالح اسلام و مسلمین است

وَبَعْدَ مَا عَرَفْتَ ذَلِكَ نَقُولُ: إِنَّ الْأَحْكَامَ الْإِلَهِيَّةَ سِوَاءِ الْأَحْكَامِ الْمَرْبُوطَةِ بِالْمَالِيَّاتِ أَوِ السِّيَاسِيَّاتِ أَوِ الْحُقُوقِ لَمْ

تَنْسَخْ، بَلْ تَبْقَى إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ

و بعد از شناخت اینها می‌گوییم: احکام اسلامی، اعم از قوانین اقتصادی و سیاسی و حقوقی، تا روز قیامت باقی و لازم‌الاجراست، هیچ از احکام الهی نسخ نشده و از بین نرفته است

و نَفْسٌ بَقَاءِ تِلْكَ الْأَحْكَامِ يَقْضِي بِضُرُورَةِ حُكُومَةٍ وَ وِلَايَةِ تَضَمُّنِ سِيَادَةِ الْقَانُونِ الْإِلَهِيِّ وَ تَتَكَلَّفُ بِاجْرَائِهِ،

و لَا يُمَكِّنُ إِجْرَاءُ أَحْكَامِ اللَّهِ إِلَّا بِهَا، لِئَلَّا يَلْزِمُ الْهَرْجُ وَ الْمَرْجُ

این بقا و دوام همیشگی احکام، نظامی را ایجاب می‌کند که اعتبار این احکام را تضمین کند و عهده‌دار اجرای آنها شود، چرا که اجرای احکام الهی جز با برپایی حکومت اسلامی امکان‌پذیر نیست، در غیر این صورت جامعه مسلماً به سوی هرج و مرج می‌رود

مَعَ أَنَّ حِفْظَ النَّظَامِ مِنَ الْوَاجِبَاتِ الْأَكِيدَةِ، وَ اخْتِلَالِ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ مِنَ الْأُمُورِ الْمَبْغُوضَةِ، وَ لَا يَقُومُ بَذَا وَ لَا يَسُدُّ

عَنْ هَذَا إِلَّا بَوَالٍ وَ حُكُومَةٍ

با توجه به این که حفظ نظام از واجبات مورد تأکید است و بی‌نظمی امور مسلمانان از امور ناپسند است، و آشکار است که حفظ نظام و منع از هرج و مرج جز با استقرار حکومت اسلامی و وجود والی تحقق نمی‌پذیرد

مُضَافًا إِلَى أَنَّ حِفْظَ ثُغُورِ الْمُسْلِمِينَ عَنِ التَّهَاجُمِ وَ بِلَادِهِمْ عَنِ غَلْبَةِ الْمُعْتَدِينَ وَاجِبٌ عَقْلًا وَ شَرْعًا، وَ لَا يُمَكِّنُ

ذَلِكَ إِلَّا بِتَشْكِيلِ الْحُكُومَةِ

علاوه بر آن، حفظ مرزهای کشور اسلامی از هجوم بیگانگان، و جلوگیری از تسلط تجاوزگران بر آن، عقلاً و شرعاً واجب است. تحقق این امر نیز، جز با تشکیل حکومت اسلامی ممکن نیست

وَ كُلُّ ذَلِكَ مَنْ أَوْضَحَ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْمُسْلِمُونَ، وَ لَا يَعْقِلُ تَرْكُ ذَلِكَ مِنَ الْحَكِيمِ الصَّانِعِ

همه این موارد، جزو بدیهی‌ترین نیازهای مسلمانان است و از حکمت به دور است که خالق حکیم آن نیازها را به کلی نادیده گرفته، باشد
فَمَا هُوَ دَلِيلُ الْإِمَامَةِ بِعَيْنِهِ دَلِيلٌ عَلَى لُزُومِ الْحُكُومَةِ بَعْدَ غَيْبَةِ وَلِيِّ الْأَمْرِ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ

همان دلالی که لزوم امامت پس از نبوت را اثبات می‌کند، عیناً، لزوم حکومت را دوران غیبت حضرت ولی عصر عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ را
در بردارد

وَلَا سَيِّمًا مَعَ هَذِهِ السَّنِينَ الْمُتَمَادِيَةِ، وَلَعَلَّهَا تَطُولُ - وَالْعِيَاذُ بِاللَّهِ إِلَى آَلَا فِ مِنَ السَّنِينَ، وَالْعِلْمُ عِنْدَهُ تَعَالَى

به ویژه پس از این همه سال که از غیبت آن بزرگوار می‌گذرد و شاید این دوران هزاران سال دیگر ادامه یابد؛ علم آن نزد خداوند است و ما از
طولانی شدن آن به خدای بزرگ پناه می‌بریم

فَهَلْ يَعْقِلُ مِنْ حِكْمَةِ الْبَارِي الْحَكِيمِ إِهْمَالُ الْأُمَّةِ الْإِسْلَامِيَّةِ وَ عَدَمُ تَعْيِينِ تَكْلِيفٍ لَهُمْ؟

آیا عاقلانه است که آفریدگار حکیم، امت اسلامی را به حال خود رها کرده، تکلیفی برای آنان معین نکرده باشد؟
أَوْ يَرْضَى الْحَكِيمُ بِالْهَرَجِ وَالْمَرْجِ وَ اخْتِلَالِ النَّظَامِ؟

آیا خردمندانه است که بگوییم خداوند حکیم به هرج و مرج میان مسلمانان راضی است؟

وَلَمْ يَأْتِ بِشَرْعٍ قَاطِعٍ لِلْعُذْرِ؛ لِيَنَالَا تَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْهِ حُجَّةٌ

روا نیست که بگوییم شارع مقدس حکمی قاطع برای رفع نیازهای اساسی تشریع نکرده است تا حجت بر آن تمام شده باشد

وَمَا ذَكَرْنَاهُ وَإِنْ كَانَ مِنْ وَاضِحَاتِ الْعَقْلِ

آنچه ذکر کردیم از بدیهات عقلی است (این حکم عقلی، چنان بدیهی و روشن است که اگر در منابع متقن اسلامی نیز دلیلی بر وجوب آن وجود
نمی‌داشت، باز هم تردیدی در صحت آن نبود)

فَإِنَّ لُزُومَ الْحُكُومَةِ لِبَسْطِ الْعَدَالَةِ وَ التَّعْلِيمِ وَ التَّرْبِيَةِ وَ حِفْظِ النَّظْمِ وَ رَفْعِ الظُّلْمِ وَ سَدِّ الثُّغُورِ وَ الْمَنَعِ عَنْ تَجَاوُزِ

الْأَجَانِبِ مِنْ أَوْضَحِ أَحْكَامِ الْعُقُولِ مِنْ غَيْرِ فَرْقٍ بَيْنَ عَصْرٍِ وَ عَصْرٍ أَوْ مِصْرٍ وَ مِصْرٍ، وَ مَعَ ذَلِكَ فَقَدْ دَلَّ عَلَيْهِ الدَّلِيلُ

الشَّرْعِيُّ أَيْضاً

با این همه، از طرف شارع مقدس دلایل بسیاری بر این امر وارد شده است گسترش عدالت، تعلیم و تربیت، حفظ نظم، رفع ظلم، حفظ مرزها، منع
از تجاوز دیگران از جمله دلایل لزوم تشکیل حکومت اسلامی است این امور درباره لزوم برپایی حکومت در همه زمان‌ها و مکان‌ها یکسان است
فَفِي «الْوَافِي» عَقْدَ بَاباً «فِي أَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ مِمَّا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ النَّاسُ إِلَّا وَ قَدْ جَاءَ فِيهِ كِتَابٌ أَوْ سُنَّةٌ»

چنان که در کتاب شریف «وافی» بابی است با این عنوان: «چیزی از نیازهای مردم نیست، مگر آن که در کتاب و سنت دلیلی بر آن آمده است»

وَفِيهِ رَوَايَاتُ:

در این باب روایات زیادی ذکر شده که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم

مِنْهَا: رَوَايَةُ مُرَازِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: (إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ تَبْيَانًا كُلَّ شَيْءٍ، حَتَّى وَ اللَّهِ مَا تَرَكَ اللَّهُ شَيْئًا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْعِبَادُ، حَتَّى لَا يَسْتَطِيعَ عَبْدٌ يَقُولُ: لَوْ كَانَ هَذَا أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ إِلَّا وَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِيهِ)

مرازم از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است که فرمودند: (به راستی خدای تبارک و تعالی در قرآن کریم همه چیز را در قرآن نازل فرموده است تا همه چیز را روشن کند. به خدا قسم، حق تعالی هیچ یک از نیازهای مردم را، بدون حکم به خود آنان واگذار نکرده است تا این که بنده ای نتواند بگوید ای کاش این مطلب در قرآن آمده بود، مگر این که حکم آن در قرآن آمده است)

وَقَرِيبٌ مِنْهَا غَيْرُهَا، وَ نَظِيرُهَا تَقْرِيبًا فِي خُطْبَةِ حَجَّةِ الْوِدَاعِ

احادیث دیگری، قریب به همین مضمون، نیز وجود دارد. نظیر حدیث فوق، در ضمن خطبه «حجّة الوداع» از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است

وَفِي صَحِيحَةِ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فِي حَدِيثٍ: (إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُخْرِجْنِي مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى بَيَّنْتُ لِلْأُمَّةِ جَمِيعَ مَا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ)

در روایت صحیح از محمد مسلم، در ضمن حدیثی از امام صادق (علیه السلام)، چنین آمده است: (حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود: سپاس خداوندی را سزااست که مرا از این دنیا بیرون نبرد تا این که تمام آن چه را که مردم به آن محتاج اند برایشان بیان کردم)

وَأَيُّ حَاجَةٍ كَالْحَاجَةِ إِلَى تَعْيِينِ مَنْ يُدَبِّرُ أَمْرَ الْأُمَّةِ وَ يَحْفَظُ نِظَامَ بِلَادِ الْمُسْلِمِينَ طِيلَةَ الزَّمَانِ وَ مَدَى الدَّهْرِ فِي

عَصْرِ الْغَيْبَةِ

کدام نیاز بالاتر از نیاز جامعه به تعیین کسی است که اداره امور و حفظ نظام ممالک اسلامی در دوران غیبت امام عصر (عج) بر عهده اوست؟
مَعَ بَقَاءِ أَحْكَامِ الْإِسْلَامِ الَّتِي لَا يُمَكِّنُ بَسْطُهَا إِلَّا بِيَدِ وَالِي الْمُسْلِمِينَ وَ سَائِسِ الْأُمَّةِ وَ الْعِبَادِ

بقای احکام اسلامی و اجرای آنها جز به دست حاکم اسلامی، که سیاست و تدبیر امت به عهده اوست میسر نمی باشد

وَفِي رَوَايَةٍ «الْعِلَلِ» بِسَنَدٍ جَيِّدٍ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فِي حَدِيثٍ

در کتاب علل الشرائع با سندی موثق از فضل بن شاذان روایت شده است که او از امام رضا (علیه اسلام) نقل کرده است که در ضمن حدیثی
قَالَ: فَإِنْ قَالَ: فَلِمَ جَعَلَ أُولَى الْأَمْرِ وَ أَمَرَ بِطَاعَتِهِمْ؟

فرمود اگر کسی بگوید که چرا خداوند «اولی الامر» برای مردم قرار داده و آنان را به پیروی از ایشان امر فرموده است
قِيلَ: لِعِلَلٍ كَثِيرَةٍ: مِنْهَا أَنَّ الْخُلُقَ لَمَّا وَقَفُوا عَلَى حَدِّ مَحْدُودٍ وَ أَمَرُوا أَنْ لَا يَتَعَدَّوْا ذَلِكَ لَمَّا فِيهِ مِنْ فَسَادِهِمْ

لَمْ يَكُنْ يَثْبُتُ ذَلِكَ وَ لَا يَقُومُ إِلَّا بِأَنْ يَجْعَلَ عَلَيْهِمْ فِيهِ أَمِينًا يَمْنَعُهُمْ مِنَ التَّعَدِّي وَ الدُّخُولِ فِي مَا حَظَرَ عَلَيْهِمْ، لِأَنَّهُ

إِنْ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ لَكَانَ أَحَدٌ لَا يَتْرُكُ لِدُّهُ وَ مَنْفَعَتُهُ لِفَسَادٍ غَيْرِهِ، فَجَعَلَ عَلَيْهِمْ قِيَمًا يَمْنَعُهُمْ مِنَ الْفَسَادِ، وَ يُقِيمُ فِيهِمُ الْحُدُودَ وَ الْأَحْكَامَ

پاسخ داده می شود که این امر علل بسیار دارد: از جمله این که، خداوند حدود و قوانینی برای زندگی بشر تعیین فرموده است و به مردم فرمان داده که از آن حدود و قوانین تجاوز نکنند، چرا که فساد و تباهی برای آنان به ارمغان می آورد اما اجرای این قوانین و رعایت حدود شرعی تحقق نمی پذیرد مگر آن که خداوند زمامداری، امین بر ایشان بگمارد تا آنان را از تعدی از حدود و ارتکاب محرمات باز دارد، در غیر این صورت، چه بسا افرادی باشند که از لذت و منفعت شخصی خود، به بهای تباه شدن امور دیگران، صرف نظر نکنند. از این رو، خداوند سرپرستی برای مردم تعیین فرموده است تا ایشان را از فساد و تباهی باز دارد و حدود الهی و احکام و قوانین اسلامی را در میان آنان اقامه کند

وَ مِنْهَا أَنَّا لَا نَجِدُ فِرْقَةً مِنَ الْفِرْقِ وَلَا مِلَّةً مِنَ الْمِلَلِ، بَقُوا وَ عَاشُوا إِلَّا بِقِيَمٍ وَرِئِيسٍ لِمَا لَا بُدَّ لَهُمْ مِنْ أَمْرِ الدِّينِ وَ الدُّنْيَا

و دیگر آن که، ما هیچ گروه یا ملتی را نمی یابیم که بدون زمامدار و سرپرست زندگی کرده و ادامه حیات داده باشند، زیرا اداره امور دینی و دنیوی آنان، به زمامداری مدبر نیازمند است

فَلَمْ يَجْزِ فِي حِكْمَةِ الْحَكِيمِ أَنْ يَتْرُكَ الْخَلْقَ مِمَّا يُعْلَمُ أَنَّهُ لَا بُدَّ لَهُمْ مِنْهُ، وَ لَا قَوَامَ لَهُمْ إِلَّا بِهِ، فَيَقَاتِلُونَ بِهِ عَدُوَّهُمْ وَ يُقَسِّمُونَ بِهِ فَيْئَهُمْ، وَ يُقِيمُ لَهُمْ جُمُعَتَهُمْ وَ جَمَاعَتَهُمْ، وَ يَمْنَعُ ظَالِمَهُمْ مِنْ مَظْلُومِهِمْ

از حکمت خداوند حکیم به دور است که آفریدگان خود را بدون رهبر و زمامدار رها کند، حال آن که خود به خوبی می داند که مردمان به ناچار باید حاکمی داشته باشند، که جامعه را قوام و پایداری بخشد و مردم را در نبرد با دشمنانشان رهبری کند و اموال عمومی را میان شان تقسیم کند و نماز جمعه و جماعات آنان را بر پا دارد و از ستم ستمگران نسبت به مظلومان جلوگیری کند

وَ مِنْهَا أَنَّهُ لَوْ لَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ إِمَامًا قِيَمًا أَمِينًا حَافِظًا مُسْتَوْدَعًا لِدُرْسَةِ الْمِلَّةِ وَ ذَهَبِ الدِّينِ، وَ غُيِّرَتِ السُّنَّةُ وَ الْأَحْكَامُ،

وَ لَزَادَ فِيهِ الْمُبْتَدِعُونَ، وَ نَقَصَ مِنْهُ الْمُلْحِدُونَ، وَ شَبَّهُوا ذَلِكَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ، لِأَنَّا قَدْ وَجَدْنَا الْخَلْقَ مَنْقُوصِينَ

مُحْتَاجِينَ غَيْرَ كَامِلِينَ مَعَ اخْتِلَافِهِمْ وَ اخْتِلَافِ أَهْوَائِهِمْ وَ تَشْتَّتِ أُنْحَائِهِمْ

و دیگر آن که، چنانچه خداوند برای مردم زمامداری امین و حفیظ و مورد اطمینان قرار نمی داد، به یقین دین الهی از بین می رفت، احکام و سنن خداوندی تغییر می کرد بدعت ها در دین افزایش می یافت، بی دینان در مذهب الهی دست می بردند و آنان را دچار نقائص و کاستی ها می کردند و شبهاتی درباره اسلام در میان مسلمانان رواج می دادند

فَلَوْ لَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ قِيَمًا حَافِظًا لِمَا جَاءَ بِهِ الرَّسُولُ لَفَسَدُوا عَلَى نَحْوِ مَا بَيْنَا، وَ غُيِّرَتِ الشَّرَائِعُ وَ السُّنَنُ وَ الْأَحْكَامُ

وَ الْإِيمَانُ، وَ كَانَ فِي ذَلِكَ فَسَادُ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ

پس اگر خداوند، زمامداری را که از ره آورده های پیامبر پاسداری کند تعیین نمی فرمود، مردمان فاسد و تباه می شدند، آیین و سنت و احکام الهی تغییر می کرد، ایمان مردم متزلزل می شد و تمامی خلق به تباهی و گمراهی می رفتند

و فِي «نَهْجِ الْبَلَاغَةِ»: (فَرَضَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً مِنَ الشَّرِكِ - إِلَى أَنْ قَالَ: - وَ الْإِمَامَةُ نِظَاماً لِلْإِمَّةِ)

در نهج البلاغه نیز چنین آمده است: (خداوند ایمان را به جهت پاک شدن از شرک ... و امامت را به جهت سامان بخشیدن به امت واجب فرموده است)

و فِي خُطْبَةِ الصَّدِيقَةِ سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهَا (فَفَرَضَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً مِنَ الشَّرِكِ - إِلَى أَنْ قَالَتْ: وَ الطَّاعَةُ نِظَاماً لِلْمِلَّةِ، وَ الْإِمَامَةُ لِمَا مِنَ الْفُرْقَةِ)

در خطبه حضرت صدیقه طاهره سلام الله عليها چنین آمده است: (پس خداوند ایمان را به جهت پاک ساختن انسان ها از شرک و اطاعت را به جهت نظام بخشیدن به امور مردم، و امامت و رهبری را به جهت جلوگیری از تفرقه واجب فرموده است)

إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا يَدُلُّ عَلَى لُزُومِ بَقَاءِ الْوَلَايَةِ وَ الرِّيَاسَةِ الْعَامَّةِ

و همچنین احادیث دیگری که همه نشان دهنده لزوم و وجوب ولایت و زمامداری برای جامعه است

ثُمَّ بَعْدَ مَا وَضَّحَ ذَلِكَ يَبْقَى الْكَلَامُ فِي شَخْصِ الْوَالِي

اینک نکاتی را درباره شخص حاکم و ویژگی های او یادآور می شویم

وَ لَا إِشْكَالَ عَلَى الْمَذْهَبِ الْحَقِّ فِي أَنَّ الْأَئِمَّةَ وَ الْوُلَاةَ بَعْدَ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ

أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، وَ أَوْلَادُهُ الْمَعْصُومِينَ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ) خَلَفَاءَ بَعْدَ سَلَفٍ إِلَى زَمَانِ الْغَيْبَةِ، فَهُمْ وَلَاةُ

الْأَمْرِ وَ لَهُمْ مَا لِلنَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) مِنَ الْوَلَايَةِ الْعَامَّةِ وَ الْخِلَافَةِ الْكُلِّيَّةِ الْإِلَهِيَّةِ

تردیدی نیست که، بنا بر مذهب حقه شیعه، امامان و زمامداران امت اسلامی پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، بزرگ اوصیای الهی حضرت علی امیرالمؤمنین و فرزندان معصوم او (صلوات الله علیهم اجمعین) بوده اند که یکی پس از دیگری رهبری و ولایت امر مسلمین را تا زمان غیبت بر عهده داشته اند. اینان همه اختیارات پیامبر مکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و ولایت عام و خلافت کلی الهی او را دارا بوده اند

أَمَّا فِي زَمَانِ الْغَيْبَةِ فَالْوَلَايَةُ وَ الْحُكُومَةُ وَ إِن لَّمْ تُجْعَلْ لِشَخْصٍ خَاصٍّ، لَكِنْ يَجِبُ بِحَسَبِ الْعَقْلِ وَ النَّقْلِ أَنْ تَبْقِيََا

بِنَحْوِ آخَرٍ، لِمَا تَقَدَّمَ مِنْ عَدَمِ إِمْكَانِ إِهْمَالِ ذَلِكَ، لِأَنَّهُمَا مِمَّا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْجَامِعَةُ الْإِسْلَامِيَّةُ

اما در زمان غیبت، اگر چه شخص معین برای تصدی امر حکومت تعیین نشده است، ولی بنا بر آنچه بیان شد، در امر حکومت، که نیاز حتمی جامعه اسلامی است، ممکن نیست خداوند إهمال کرده باشد. لذا بنا به تشخیص عقل و راهنمایی نقل؛ تداوم حکومت و ولایت اسلامی در دوران غیبت امام عصر (عج) امری ضروری برای مسلمانان است

وَ قَدْ دَلَّتِ الْأَدِلَّةُ عَلَى عَدَمِ إِهْمَالِ مَا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ النَّاسُ، كَمَا تَقَدَّمَ بَعْضُهَا وَ دَلَّتْ عَلَى أَنْ جَعَلَ الْإِمَامَةَ لِأَجْلِ لِمَ

الْفُرْقَةِ، وَ نِظَامِ الْمِلَّةِ، وَ حِفْظِ الشَّرِيعَةِ وَ غَيْرِهَا

شواهدی که سابقاً متذکر شدیم دال بر آن است که در رفع نیازهای مردم، از سوی شارع مقدس، اهمالی صورت نگرفته است و نیز نشانگر آن است که خداوند، امامت را به جهت جلوگیری از تفرقه امت اسلامی و سامان بخشیدن به امور ملت و حفظ شریعت و دلایلی دیگر تعیین و تشریع فرموده است.

وَالْعِلَّةُ مُتَحَقِّقَةٌ فِي زَمَنِ الْغَيْبَةِ وَ مَطْلُوبِيَّةُ النَّظَامِ وَ حِفْظُ الْإِسْلَامِ مَعْلُومَةٌ لَا يَنْبَغِي لَذِي مِسْكَةٍ إِنْكَارُهَا

تردید نیست که این دلایل و جهات، در زمان غیبت امام عصر (عج) نیز وجود دارد. از این رو لزوم وجود نظام حکومتی و پاسداری از آیین اسلام، امری معلوم و مسلم است و هیچ خردمندی نمی تواند آن را انکار کند

فَنَقُولُ: إِنَّ الْحُكُومَةَ الْإِسْلَامِيَّةَ لَمَّا كَانَتْ حُكُومَةً قَانُونِيَّةً بَلْ حُكُومَةُ الْقَانُونِ الْإِلَهِيِّ فَقَطْ وَ إِنَّمَا جُعِلَتْ لِأَجْلِ

إِجْرَاءِ الْقَانُونِ وَ بَسْطِ الْعَدَالَةِ الْإِلَهِيَّةِ بَيْنَ النَّاسِ لَا بُدَّ فِي الْوَالِي مِنْ صِفَتَيْنِ هُمَا أُسَاسُ الْحُكُومَةِ الْقَانُونِيَّةِ، وَ لَا

يَعْقِلُ تَحَقُّقَهَا إِلَّا بِهِمَا:

اکنون سزاوار استت بگوئیم که چون حکومت اسلامی، حکومتی مبتنی بر قانون است، آن هم فقط قانون الهی، که برای اجرای احکام و بسط عدالت در سراسر جهان مقرر شده است، زمامدار این حکومت، ناگزیر، باید دو صفت مهم را که اساس یک حکومت الهی است دارا باشد، و ممکن نیست یک حکومت مبتنی بر قانون تحقق یابد مگر آن که رهبر و زمامدار آن واجد این دو صفت باشد:

إِحْدَاهُمَا الْعِلْمُ بِالْقَانُونِ

اول: علم به قانون

وَ ثَانِيَّتُهُمَا الْعَدَالَةُ

و دوم: عدالت

وَ مَسْأَلَةُ الْكِفَايَةِ دَاخِلَةٌ فِي الْعِلْمِ بِنَطاقِهِ الْأَوْسَعِ، وَ لَا شَبَهَةَ فِي لُزُومِهَا فِي الْحَاكِمِ أَيْضاً، وَ إِن شِئْتَ قُلْتَ: هِيَ شَرْطُ

ثَالِثٌ مِنْ أُسُسِ الشُّرُوطِ

البته ویژگی کفایت و صلاحیت، که برای زمامدار ضروری است، در همان شرط نخست، یعنی علم به معنای وسیع آن مندرج است و شک نیست که حاکم باید این ویژگی را نیز داشته باشد البته اگر کسی کفایت را به عنوان شرط سوم زمامدار مطرح کند، نیز سزاوار است و هذا مَعَ وَضُوحِهِ فَإِنَّ الْجَاهِلَ وَ الظَّالِمَ وَ الْفَاسِقَ لَا يَعْقِلُ أَنْ يَجْعَلَهُمَا اللَّهُ تَعَالَى وَالِيّاً عَلَى الْمُسْلِمِينَ، وَ حَاكِماً

عَلَى مُقَدَّرَاتِهِمْ وَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَ نَفْسِهِمْ مَعَ شِدَّةِ إِهْتِمَامِ الشَّارِعِ الْأَقْدَسِ بِذَلِكَ

از نظر عقل، روشن است که خداوند هیچ گاه شخص نادان یا ستمگر و تبهکار را به عنوان زمامدار مسلمانان بر نمیگزیند و او را بر سرنوشت و مال و جان آنان حاکم نمی کند، زیرا شارع اقدس نسبت به حفظ جان و مال و سرنوشت مردمان اهتمام بسیار دارد

وَ لَا يَعْقِلُ تَحَقُّقُ إِجْرَاءِ الْقَانُونِ بِمَا هُوَ حَقُّهُ إِلَّا بِيَدِ الْوَالِي الْعَالِمِ الْعَادِلِ - دَلَّتْ عَلَيْهِ الْأَدِلَّةُ اللَّفْظِيَّةُ

و جز این معقول نیست که تحقق قانون تنها به دست حاکمی عالم و عادل میسر است - شواهد نقلی از احادیث و روایات نیز مؤید این مطلب است

فَفِي «نَهْجِ الْبَلَاغَةِ»: (لَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الْوَالِي عَلَى الْفُرُوجِ وَالْذَّمَاءِ وَالْمَغَانِمِ وَالْأَحْكَامِ وَإِمَامَةِ الْمُسْلِمِينَ الْبَخِيلِ، فَتَكُونُ فِي أَمْوَالِهِمْ نَهْمَتُهُ، وَلَا الْجَاهِلُ فَيُضِلُّهُمْ بِجَهْلِهِ وَلَا الْجَافِي فَيَقْطَعُهُمْ بِجَفَائِهِ وَلَا الْحَائِفَ لِلدُّوْلِ فَيَتَّخِذَ قَوْمًا دُونَ قَوْمٍ، وَلَا الْمُرْتَشِي فِي الْحُكْمِ فَيَذْهَبُ بِالْحُقُوقِ وَيَقِفَ بِهَا دُونَ الْمَقَاطِعِ وَلَا الْمُعْطَلُ لِلْسَّنَةِ فَيُهْلِكَ الْأُمَّةَ)

به عنوان نمونه یکی از سخنان امام علی (ع) در نهج البلاغه را شاهد می آوریم که می فرماید: (زاممداری که بر جان و مال و ناموس مسلمانان مسلط می شود و اجرای احکام الهی و رهبری مسلمانان را به عهده می گیرد، سزاوار نیست که بخیل، نادان، ستمکار، بزدل، رشوه خوار و واگذارنده سنت پیامبر باشد؛ چون بخیل نسبت به اموال مردم طمع دارد و آنها را غارت می کند؛ نادان به سبب جهل خود، مردمان را به گمراهی می کشاند و ستمکار با ستمگری خود موجب کشتار مردم می شود؛ بزدل گروهی را بر گروهی دیگر بی جهت ترجیح می دهد؛ رشوه خوار حقوق مردم را پایمال و از بشین می برد؛ و بالاخره آن کس که سنت پیامبر (ص) را معطل می گذارد سبب هلاکت امت می شود)

فَتَرَى أَنَّ مَا ذَكَرَهُ (ع) يَرْجِعُ إِلَى أَمْرَيْنِ: الْعِلْمُ بِالْأَحْكَامِ وَالْعَدْلُ

با کمی دقت به خوبی درمی یابیم که فرمایش امیرالمؤمنین علی (ع) به دو ویژگی اساسی باز می گردد:

۱ - علم به احکام الهی ۲ - عدالت

وَقَدْ وَرَدَ فِي الْأَخْبَارِ اعْتِبَارُ الْعِلْمِ وَالْعَدْلِ لِلْإِمَامِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

در روایت دیگری نیز دو ویژگی علم و عدالت برای امام (علیه السلام) معتبر دانسته شده است
وَ كَانَ مِنَ الْمُسْلِمَاتِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ مِنْذُ الصَّدْرِ الْأَوَّلِ لُزُومُ عِلْمِ الْإِمَامِ وَالْخَلِيفَةِ بِالْأَحْكَامِ بَلْ لُزُومُ كَوْنِهِ أَفْضَلَ

مِنْ غَيْرِهِ، وَإِنَّمَا الْخِلَافُ فِي الْمَوْضُوعِ

اصولاً لزوم آگاهی امام و خلیفه به احکام و قوانین اسلام، از امور مسلم میان مسلمانان، از صدر اسلام تاکنون بوده است

اختلاف نظر تنها در موضوع و موارد این علم بوده نه در خود آن

كَمَا أَنَّهُ لَا خِلَافَ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ فِي لُزُومِ الْخِلَافَةِ، وَإِنَّمَا الْخِلَافُ فِي جِهَاتٍ أُخَرَ، وَلَا زَالَ طَعَنُ عُلَمَائِنَا عَلَى

مَنْ تَصَدَّى لِلْخِلَافَةِ بِأَنَّهُ جَاهِلٌ حُكْمًا كَذَائِيًّا

همان گونه که در مورد لزوم خلافت و رهبری، میان مسلمانان هیچ اختلافی نیست، بلکه اختلاف در موارد دیگر است، چنانچه اشکال همیشگی

علما بر برخی کسانی که عهده دار خلافت در طول تاریخ شده اند این بوده که: فلان حاکم نسبت به فلان حکم جهل داشته است

وَأَمَّا الْعَدْلُ فَلَا يَنْبَغِي الشُّكُّ مِنْ أَحَدِ الْمُسْلِمِينَ فِي اعْتِبَارِهِ

در مورد عدالت، و اعتبار آن برای حاکم نیز برای هیچ یک از مسلمانان شک و تردیدی نیست

فَالْعَقْلُ وَالنَّقْلُ مُتَوَافِقَانِ فِي أَنَّ الْوَالِيَّ لَا بُدَّ وَأَنْ يَكُونَ عَالِمًا بِالْقَوَانِينِ، وَ عَادِلًا فِي النَّاسِ وَ فِي إِجْرَاءِ الْأَحْكَامِ

بنابراین موازین عقلی و دلایل نقلی، هر دو بر آن اند که حاکم و رهبر جامعه اسلامی، ناگزیر، باید اولاً عالم به قوانین و احکام اسلامی باشد، ثانیاً در میان مردم و در اجرای احکام به عدالت رفتار کند

وَعَلَيْهِ فَيَرْجِعُ أَمْرَ الْوَلَايَةِ إِلَى الْفَقِيهِ الْعَادِلِ، وَهُوَ الَّذِي يَصْلُحُ لَوَلَايَةِ الْمُسْلِمِينَ، إِذْ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ الْوَالِي مُتَّصِفًا بِالْفِقْهِ وَالْعَدْلِ

بنا بر آنچه گذشت، امر ولایت و سرپرستی امت راجع به «فقیه عادل» است و اوست که شایسته رهبری مسلمانان است؛ چه حاکم اسلامی باید متصف به «فقه و عدالت» باشد

فَإِقَامَةُ بِالْحُكُومَةِ وَتَشْكِيلُ أُسَاسِ الدَّوْلَةِ الْإِسْلَامِيَّةِ مِنْ قَبِيلِ الْوَاجِبِ الْكَفَائِيِّ عَلَى الْفُقَهَاءِ الْعُدُولِ

پس اقامه حکومت و تشکیل دولت اسلامی بر فقیهان عادل، واجب کفایی است
فَإِنْ وَفَّقَ أَحَدُهُمْ لِتَشْكِيلِ الْحُكُومَةِ يَجِبُ عَلَى غَيْرِهِ الْإِتْبَاعُ، وَإِنْ لَمْ يَتَيَسَّرْ إِلَّا بِاجْتِمَاعِهِمْ يَجِبُ عَلَيْهِمُ الْقِيَامُ مُجْتَمِعِينَ

بنابراین، اگر یکی از فقیهان زمان به تشکییل حکومت توفیق یاف، بر سایر فقها لازم است که از او پیروی کنند و چنانچه امر تشکیل حکومت اسلامی جز با هماهنگی و اجتماع همه آنان میسر نباشد، بر همگی آنان واجب است که مجتمعاً به این امر اهتمام ورزیده، درصدد تحقق آن برآیند

وَلَوْ لَمْ يُمْكِنْ لَهُمْ ذَلِكَ أَصْلًا لَمْ يَسْقُطْ مَنْصَبُهُمْ وَإِنْ كَانُوا مَعْذُورِينَ فِي تَأْسِيسِ الْحُكُومَةِ

و اگر این امر، اصلاً برای آنان امکان عملی نداشت، منصب ولایت از آنان ساقط نمی‌شود و همچنان بر جایگاه خود باقی هستند، اگر چه از تشکیل حکومت معذورند

وَمَعَ ذَلِكَ، كَانَ لِكُلِّ مِنْهُمْ الْوَلَايَةُ عَلَى أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ إِلَى إِجْرَاءِ الْحُدُودِ، بَلْ عَلَى نَفُوسِ

الْمُسْلِمِينَ إِذَا اقْتَضَتْ الْحُكُومَةُ التَّصَرُّفَ فِيهَا

در صورت اخیر، هرچند توفیق تصدی امر حکومت را نیافته‌اند، لکن آن دسته از امور مسلمانان را که مقدور است، حق دارند تحت ولایت و نظارت خود بگیرند از بیت‌المال و امور اقتصادی گرفته تا اجرای حدود الهی؛ بلکه از این هم بالاتر و آن این که؛ اگر مقتضی باشد، بر جان‌های مسلمانان نیز حق تصرف دارند

فَيَجِبُ عَلَيْهِمْ إِجْرَاءُ الْحُدُودِ مَعَ الْإِمْكَانِ، وَ أَخْذُ الصَّدَقَاتِ وَ الْخَرَاجِ وَ الْأَخْمَاسِ، وَ الصَّرْفِ فِي مَصَالِحِ

الْمُسْلِمِينَ وَ فَقَرَاءِ السَّادَةِ وَ غَيْرِهِمْ وَ سَائِرِ حَوَائِجِ الْمُسْلِمِينَ وَ الْإِسْلَامِ

بنابراین، بر فقها واجب است که در حد امکان، حدود الهی را جاری سازند و صدقات و خراج و خمس را از مردم بگیرند و در راه مصالح مسلمانان و تأمین زندگی سادات فقیر و دیگر مستمندان و سایر نیازهای اسلام و مسلمین به مصرف برسانند

فَيَكُونُ لَهُمْ فِي الْجِهَاتِ الْمَرْبُوطَةِ بِالْحُكُومَةِ كُلُّ مَا كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ

نکته مهم در این بحث آن است که در تمام مسائل مربوط به حکومت، همه آنچه از اختیارات و وظایف پیامبر و امامان پس از او، که درود خدا بر همه آنان باد محسوب می شود درباره فقهای عادل نیز معتبر است

و لَا يَلِزُ مِنْ ذَلِكَ أَنْ تَكُونَ رُتَبَتُهُمْ كَرُتَبَةِ الْأَنْبِيَاءِ أَوْ الْأَئِمَّةِ (عليه السلام) فَإِنَّ الْفَضَائِلَ الْمَعْنَوِيَّةَ أَمْرٌ لَا يُشَارِكُهُمْ

(عليهم السلام) فِيهِ غَيْرُهُمْ

البته لازمه این امر این نیست که رتبه معنوی آنان همپایه و رتبه پیامبران و امامان (عليه السلام) تلقی شود زیرا فضائل معنوی، خاص آن بزرگواران است و هیچ کس در مقامات و فضائل با آنان هم رتبه نیست

فَالْخِلَافَةُ لَهَا مَعْنِيَانِ وَاصْطِلَاحَانِ:

واژه «خلافت» دارای دو معنایی اصطلاحی متفاوت است که هر یک در مورد خاص خود به کار می رود:

أَحَدُهُمَا الْخِلَافَةُ الْإِلَهِيَّةُ التَّكْوِينِيَّةُ، وَ هِيَ مُخْتَصَّةٌ بِالْخُلَصِ مِنْ أَوْلِيَائِهِ كَالْأَنْبِيَاءِ الْمُرْسَلِينَ وَ الْأَئِمَّةِ الظَّاهِرِينَ

سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ

اول: خلافت تکوینی الهی، که ویژه برجستگان از اولیای خاص اوست؛ مانند پیامبران مرسل و امامان پاک و مطهر سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَ ثَانِيَهُمَا الْمَعْنَى الْاِعْتِبَارِيَّةُ الْجَعْلِيَّةُ، كَجَعْلِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) خَلِيفَةً

لِلْمُسْلِمِينَ، أَوْ اِنتِخَابِ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ لِلْخِلَافَةِ

دوم: خلافت اعتباری و قراردادی، همچون انتصاب امیرالمؤمنین علی (عَلَيْهِ السَّلَام) توسط رسول اکرم (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ)، به عنوان خلیفه مسلمانان، و یا انتخاب فلانی و فلانی برای خلافت

فَالرَّئِاسَةُ الظَّاهِرِيَّةُ الصُّورِيَّةُ أَمْرٌ لَمْ يَعْتَنِ بِهَا الْأَئِمَّةُ (عَلَيْهِمُ السَّلَام) إِلَّا لِإِجْرَاءِ الْحَقِّ

اما حکومت ظاهری و صوری، امری است که امامان شیعه (عَلَيْهِمُ السَّلَام) عنایتی بدان نداشتند، مگر به منظور اجرای اوامر حق تعالی و تحقق بخشیدن به احکام اسلام

وَ هِيَ الَّتِي أَرَادَهَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَام) بِقَوْلِهِ عَلَى مَا حُكِيَ عَنْهُ: (وَاللَّهُ لَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَمْرَتِكُمْ)

مُشِيرًا إِلَى نَعْلِ التِّي لَا قِيَمَةَ لَهَا

چنان که از امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (عَلَيْهِ السَّلَام) حکایت شده است که روزی به کفش وصله خورده خود اشاره کرد و فرمود: (به خدا سوگند که این نزد من دوست داشتنی تر است از حکومت و فرمانروایی بر شما مگر آن که به واسطه این زمامداری، حق را اقامه کنم یا باطلی را دور کنم و از میان بردارم)

وَ فِي «نَهْجِ الْبَلَاغَةِ» فِي الْخُطْبَةِ الْمَعْرُوفَةِ بـ «الشَّقِيقِيَّةِ»

و در «نهج البلاغه» حضرت امیرالمؤمنین علی (عليه السلام) در خطبه معروف به «شَقِيقِيَّة» چنین فرمودند:

أَمَّا وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يُقَارُوا عَلَى كَظَّةٍ ظَالِمٍ وَ لَا سَغَبٍ مَظْلُومٍ لَا لَقِيتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا، وَ لَسَقِيتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أُولِهَا، وَ لَا لَفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَزْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَفْطَةِ عَنَزٍ»

«سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، اگر نبود حضور مردم، و اگر نبود وجود یارانی که حجت را بر من تمام کرد، و اگر نبود این که خداوند از علما و آگاهان جامعه پیمان گرفته است که در برابر سیری ستمکاری و گرسنگی ستمدیده آرام نگیرند، هر آیینی افسار حکومت را بر گردنش می‌افکندم و فرجام کار خلاف را با جام نخستینش سیراب می‌کردم؛ آن گاه متوجه می‌شدید که این دنیای شما در نزد من از آب دهان بزی کم‌ارزش‌تر است»

وَ أَمَّا مَقَامُ الْخِلَافَةِ الْكُبْرَى الْإِلَهِيَّةِ فَلَيْسَ هَيِّنًا عِنْدَهُ، وَ لَا قَابِلًا لِلرَّفْضِ وَ الْإِهْمَالِ وَ إِقَاءِ الْحَبْلِ عَلَى غَارِبِهِ

و اما مقام خلافت کبرای الهی، مسلماً نزد حضرتش حقیر و کم‌ارزش نبود، اصولاً چنان خلافتی چیزی نیست که قابل کنار گذاشتن و بی‌اهمیت دانستن و رها کردن باشد

فَلِلْفَقِيهِ الْعَادِلِ جَمِيعُ مَا لِلرَّسُولِ وَ الْأُئِمَّةِ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) مِمَّا يَرْجِعُ إِلَى الْحُكُومَةِ وَ السِّيَاسَةِ، وَ لَا يَعْقِلُ الْفَرْقُ

همه امور مربوط به حکومت و سیاست که برای پیامبر و ائمه (علیهم السلام) مقرر شده، برای فقیه عادل نیز مقرر است، و عقلاً نیز نمی‌توان فرقی میان این دو قائل شد

لِأَنَّ الْوَالِيَّ - أَيْ شَخْصًا كَانَ - هُوَ الْمُجْرِي لِأَحْكَامِ الشَّرِيعَةِ وَ الْمُقِيمُ لِلْحُدُودِ الْإِلَهِيَّةِ وَ الْآخِذُ لِلْخَرَاجِ وَ سَائِرِ

الْمَالِيَّاتِ وَ الْمُتَصَرِّفُ فِيهَا بِمَا هُوَ صَالِحُ الْمُسْلِمِينَ

زیرا حاکم اسلامی هر که باشد اجراکننده احکام شریعت و برپادارنده حدود و قوانین الهی و گیرنده مالیات‌های اسلامی و مصرف‌کننده آن در راه مصالح مسلمانان است

فَالنَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) يَضْرِبُ الزَّانِيَ مِائَةً جَلْدَةً وَ الْإِمَامُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) كَذَلِكَ، وَ الْفَقِيهُ كَذَلِكَ

پس اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امام (علیه السلام)، شخص زانی را صد تازیانه می‌زدند، فقیه نیز در مقام حکومت، همین حکم را اجرا می‌کند

وَ يَأْخُذُونَ الصَّدَقَاتِ بِمِنْوَالٍ وَاحِدٍ، وَ مَعَ اقْتِضَاءِ الْمَصَالِحِ يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْأَوْامِرِ الَّتِي لِلْوَالِي، وَ تَجِبُ إِطَاعَتُهُمْ

و همان گونه که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه (علیه السلام) وجوه شرعی را بر طبق مقرراتی خاص، از مردم می‌گرفته‌اند، فقها نیز به همان ترتیب عمل می‌کنند؛ و بالاخره ایمان هر جا و هر زمان که مصالح مسلمانان اقتضا کند، در حدود و اختیارات خود، احکامی صادر می‌کنند که همگان باید از ایشان پیروی کنند

أَدِلَّةٌ وَ لَايَةِ الْفَقِيهِ

ادله ولایت فقیه (ولایت فقیه در روایات)

فَوَلَايَةُ الْفَقِيهِ - بَعْدَ تَصَوُّرِ أَطْرَافِ الْقَضِيَّةِ - لَيْسَتْ أَمْرًا نَظْرِيًّا يَحْتَاجُ إِلَى بُرْهَانٍ، وَ مَعَ ذَلِكَ دَلَّتْ عَلَيْهَا بِهَذَا الْمَعْنَى الْوَسِيعِ رَوَايَاتٌ نَذَرُ بَعْضُهَا:

ولایت فقیه - با ملاحظه جوانب آن - از اموری نیست که که نیاز به دلیل و برهان داشته باشد، با این حال، روایات بسیاری در دست است که بر ولایت فقیه به معنای وسیع آن دلالت می کند و ما در اینجا برخی از آن روایات را ذکر می کنیم:

الْإِسْتِدْلَالُ بِمُرْسَلَةِ الْفَقِيهِ: فَمِنْهَا - مَا أَرْسَلَهُ فِي «الْفَقِيهِ» قَالَ: (قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): (قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): أَللَّهُمَّ أَرْحَمْ خُلَفَائِي، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ خُلَفَاؤُكَ؟ قَالَ: الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي يَرُؤُونَ عَنِّي حَدِيثِي وَ سُنَّتِي)

روایت مرسلی که شیخ صدوق (رحمة الله عليه)، در کتاب «مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيهِ» با این عبارت آورده است: (امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود که رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمودند: خداوند، جانشینان مرا مورد لطف و رحمت خود قرار ده. سوال شد: یا رسول الله، جانشینان شما چه کسانی هستند؟ آن حضرت در فرمودند: کسانی که بعد از من می آیند، و حدیث و سنت مرا روایت می کنند)

وَ رَوَاهُ فِي «عُيُونِ الْأَخْبَارِ» بِطَرُقٍ ثَلَاثَةِ رِجَالٍ كُلُّ يَغَايِرُ الْآخَرَ كَمَا وَ أَنَّ مَحَالَ نَقْلِ الْحَدِيثِ مُتَفَرِّقَةً

شیخ صدوق (رحمة الله عليه)، در کتاب «عیون أخبار الرضا» نیز از سه طریق متفاوت این حدیث را روایت کرده است: یعنی سلسله ناقلان حدیث در هر طریق با سلسله ناقلان طریق دیگر متفاوت است

فَذَكَرَ فِي خِلَالِ مَا يَقْرُبُ مِنْ مَائَتِي حَدِيثٍ، وَ زَادَ فِي آخِرِهِ: (فَيَعْلَمُونَهَا النَّاسُ مِنْ بَعْدِي)

چنان که محل ذکر آنها نیز گوناگون است. بدین معنا که این حدیث در خلال نزدیک به دویست حدیث ذکر شده در آخر آن عبارت ذیل نیز افزوده شده است: (پس حدیث و سنت مرا بعد از من به مردم می آموزند)

وَ عَنِ «مَعَانِي الْأَخْبَارِ» بِسَنَدٍ رَابِعٍ غَيْرِهَا

در کتاب «معانی الأخبار» نیز این حدیث با سند دیگر نقل شده است

نَحْوُهَا عَنِ «الْمَجَالِسِ» بِسَنَدٍ مُشْتَرَكٍ مَعَ الرَّابِعِ فِي أَوَاخِرِهِ، وَ فِي آخِرِهِ ثُمَّ يَعْلَمُونَهَا

در کتاب «مجالس» نیز با همان سند مشترکی که در کتاب «معانی الأخبار» آمده نقل شده است، همراه با چهار حدیث که عبارت آخر آن نیز آمده است، و در آخر آن سپس آن را یادآوری می کند

وَ عَنِ صَحِيفَةِ الرِّضَا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بِإِسْنَادِهِ عَنْ آبَائِهِ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) نَحْوَهُ

و همچنین در صحیفه امام رضا (علیه السلام) با سندی از پدرانشان (علیهم السلام) ذکر شده است

عَنْ «عَوَالِي اللَّغَالِي» نَحْوَهُ، وَ فِي آخِرِهِ «أُولَئِكَ رُفَقَائِي فِي الْجَنَّةِ»

همچنین در کتاب «عوالی اللغالی» مشابه این حدیث نقل شده است و در آخر آن آمده است «آنان دوستان من در بهشت هستند»

وَ قَرِيبٌ مِنْهُ عَنِ الرَّوَنْدِيِّ وَ غَيْرِهِ

قریب بدین مضمون از راوندی نقل شده است

فَهِيَ رِوَايَةٌ مُعْتَمَدَةٌ لِكَثْرَةِ طُرُقِهَا

بنابراین حدیث مذکور از آن جهت مورد اعتماد است که از طُرُق بسیاری نقل شده است

بَلْ لَوْ كَانَتْ مُرْسَلَةً لَكَانَتْ مِنْ مَرَاسِيلِ الصَّدُوقِ الَّتِي لَا تَقْصُرُ عَنْ مَرَاسِيلِ مِثْلِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ

حتی اگر آن را از احادیث مُرسل محسوب کنیم، از آن دسته از احادیث مُرسل شیخ صدوق است که ارزش و اعتبار آنها از احادیث مُرسل امثال

ابن ابی عمیر کمتر نیست

فَإِنَّ مَرَسَلَاتِ الصَّدُوقِ عَلَى قِسْمَيْنِ:

زیرا احادیث مُرسل شیخ صدوق بر دو قسم است:

أَحَدُهُمَا: مَا أُرْسِلَهُ وَنَسَبَهُ إِلَى الْمَعْصُومِ (عَلَيْهِ السَّلَام) بِنَحْوِ الْجَزْمِ كَقَوْلِهِ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَام) كَذَا

نوع اول: احادیث مرسلی است که به طور قطع و یقین آنها را به معصوم (علیه السلام) نسبت داده است؛ مانند این که می گوید: «امیرالمؤمنین

چنین فرمودند»

و ثَانِيَهُمَا مَا قَالَ: رُوِيَ عَنْهُ (عَلَيْهِ السَّلَام) مَثَلًا

نوع دوم: احادیث مرسلی است که آنها را با عبارتی همچون از «امیرالمؤمنین روایت شده ...» بیان کرده است

و الْقِسْمُ الْأَوَّلُ مِنَ الْمَرَاسِيلِ هِيَ الْمُعْتَمَدَةُ الْمَقْبُولَةُ

نوع اول از احادیث مُرسل وی مورد اعتماد و قابل قبول است

و كَيْفَ كَانَ مَعْنَى الْخِلَافَةِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) أَمْرٌ مَعْهُودٌ مِنْ أَوَّلِ الْإِسْلَامِ لَيْسَ فِيهِ إِبْهَامٌ

در هر صورت، خلافت و جانشینی رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) از ابتدای اسلام دارای مفهومی روشن بوده است و هیچ گونه ابهامی

در آن راه ندارد

و الْخِلَافَةُ لَوْ لَمْ تَكُنْ ظَاهِرَةً فِي الْوِلَايَةِ وَ الْحُكُومَةِ فَلَا أَقَلَّ مِنْ أَنَّهَا الْقَدَرُ الْمُتَيَقَّنُ مِنْهَا

مفهوم خلافت، اگر ظهور در ولایت و حکومت نداشته باشد، حداقل مطلب این است که ولایت و حکومت، قَدَرِ مُتَيَقَّنِ و مصداق بارز خلافت

است

و قَوْلُهُ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ): (الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي) مُعَرَّفٌ لِلْخُلَفَاءِ لَا مُحَدَّدٌ لِمَعْنَاهَا، وَ هُوَ وَاضِحٌ

بنابراین، فرمایش پیامبر اکرم (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ): «کسانی که بعد از من می آیند» تنها در مقام معرفی جانشینان آن حضرت است و هرگز

درصدد تعریف واژه «خلافت» نیست، و این امری روشن است

مَعَ أَنَّ الْخِلَافَةَ لِنَقْلِ الرِّوَايَةِ وَ السُّنَّةِ لَا مَعْنَى لَهَا، لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ لَمْ يَكُنْ رَاوِيًا لِرَوَايَاتِهِ

حَتَّى يَكُونَ الْخَلِيفَةُ قَائِمًا مَقَامَهُ فِي ذَلِكَ

به علاوه جانشینی پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) برای نقل حدیث و سنت، امری سخیف و بی معنا است؛ زیرا حضرت رسول اکرم (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) راوی روایات خود نبودند، تا خلیفه آن حضرت، در این امر جانشین و قائم مقام ایشان شده باشد
فَيُظْهِرُ مِنَ الرِّوَايَةِ أَنَّ لِلْعُلَمَاءِ جَمِيعَ مَا لَهُ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) إِلَّا أَنْ يَدُلَّ دَلِيلٌ عَلَى إِخْرَاجِهِ فَيُتَّبَعُ

پس، ظاهر روایات دلالت بر آن دارد که علمای عادل، اجد جمیع اختیارات پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) هستند، مگر آن که دلیلی بر نفی بعضی از این اختیارات برای فقیه عادل داشته باشیم، که در این صورت، ما نیز آن دلیل را می پذیریم و تبعیت می کنیم
وَتَوَهُّمُ أَنَّ الْمُرَادَ مِنَ «الْخُلَفَاءِ» خُصُوصُ الْأَئِمَّةِ (عَلَيْهِمُ السَّلَام) فِي غَايَةِ الْوَهْنِ

اما توهّم بعضی، مبنی بر آن که مراد از «خلفاء» فقط امامان معصوم (علیهم السّلام) هستند، در نهایت سستی و ضعف است
فَإِنَّ التَّعْبِيرَ عَنِ الْأَئِمَّةِ (عَلَيْهِمُ السَّلَام) بِـ «رُؤَاةِ الْأَحَادِيثِ» غَيْرُ مَعْهُودٍ

زیرا تعبیر از «ائمه» به «روایات حدیث» هرگز دیده نشده است و در لسان احادیث معمول نیست
بَلْ هُمْ خُزَّانُ عِلْمِهِ تَعَالَى، وَ لَهُمْ صِفَاتٌ جَمِيلَةٌ إِلَى مَا شَاءَ اللَّهُ لَا يُنَاسِبُهَا الْإِعَازُ إِلَى مَقَامِهِمْ (عَلَيْهِمُ السَّلَام) بِـ
«أَنَّهُمْ رُؤَاةُ الْأَحَادِيثِ»

چرا که آنان گنجینه های علم خداوند تعالی هستند، آنان از ویژگی های والا برخوردارند و هرگز درخور شأن و مرتبت بلند آنان نیست که در مقام اشاره، آنان را به تعبیر «راویان حدیث و سنت» یاد کنیم
بَلْ لَوْ كَانَ الْمَقْصُودُ مِنَ «الْخُلَفَاءِ» أَشْخَاصُهُمُ الْمَعْلُومِينَ لَقَالَ: «عَلَيَّ وَ أَوْلَادُهُ الْمَعْصُومُونَ (عَلَيْهِمُ السَّلَام)»، لَا
الْعُنْوَانَ الْعَامَّ الشَّامِلَ لِجَمِيعِ الْعُلَمَاءِ

اصولاً، اگر مقصود نبی مکرم از «خلفاء» تنها امامان معصوم (علیهم السّلام) بود، می فرمودند: «علی (ع) و فرزندان معصوم وی»، نه این که آنان را با عنوانی یاد کنند که شامل تمام علما شود
كَمَا أَنَّ احْتِمَالَ الاختصاصِ بِالرَّوَايَةِ وَ الْمُحَدَّثِ دُونَ الْفَقِيهِ أَوْ هُنَّ مِنَ السَّابِقِ

همین طور، احتمال این که در این جا «خلفاء» اختصاص به راویان و محدّثان داشته باشد و شامل فقها نشود، از احتمال قبلی بسیار ضعیف تر و سست تر است

أَمَّا بِالنِّسْبَةِ إِلَى مَا ذُكِرَ فِي ذِيلِهِ بِالطَّرِيقِ الْكَثِيرَةِ وَ هُوَ قَوْلُهُ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ): (فَيَعْلَمُونَهَا النَّاسُ مِنْ بَعْدِي) فَوَاضِحٌ أَنَّ الْمُحَدَّثَ وَ الرَّوَايَ لَيْسَ شُغْلُهُ تَعْلِيمَ سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) إِلَّا إِذَا كَانَ فَقِيهًا مِثْلَ الْكُلَيْنِيِّ وَ الصَّدُوقَيْنِ وَ نَظَائِرِهِمْ قَدْ سَتَّ أَسْرَارُهُمْ؛ فَإِنَّ الرَّوَايَ مَحْضًا لَا يُمْكِنُهُ الْعِلْمُ بِأَنَّ مَا رُويَ هُوَ سُنَّةُ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) أَمْ لَا

زیرا اگر بنا را بر احادیثی بگذاریم که به طُرُق فراوان روایت شده است و در آخر آن آمده که «فَيَعْلَمُونَهَا النَّاسُ مِنْ بَعْدِي»: آنها آن را به مردم بعد از من یاد خواهند داد»، در این صورت روشن است که کار محدّث و راوی، آموزش سنت پیامبر نیست، مگر آن که خود فقیه باشد، هم چون شیخ

کلینی و شیخ صدوق و پدر بزرگوارش و اشخاصی همانند آنان که اسرار آنها مقدس است؛ و گر نه اگر کسی فقط راوی حدیث باشد، آگاهی به این که آیا آنچه روایت شده سنت است یا نه، برای او میسر نیست

إِذْ كَثِيرٌ مِنَ الرِّوَايَاتِ الْوَارِدَةِ عَنِ الْمَعْصُومِينَ (عَلَيْهِمُ السَّلَام) لَمْ تَصُدَّرْ لِبَيَانِ الْحُكْمِ الْوَاقِعِيِّ، لِكَثْرَةِ ابْتِلَائِهِمْ بِوَلَاةِ الْجَوْرِ، وَ لَيْسَ لَنَا طَرِيقٌ إِلَى سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) وَ رَوَايَاتِهِ إِلَّا مِنْ قَبْلِ الْأَيْمَةِ الْهُدَاةِ (عَلَيْهِمُ السَّلَام)، وَ الرِّوَايَةُ مِنْ غَيْرِ طَرِيقِهِمْ فِي غَايَةِ الْقِلَّةِ

بسیاری از روایاتی که از ناحیه پیشوایان معصوم (علیهم السّلام) به ما رسیده است، به جهت ابتلای آنان به حکام ستمگر، بیان حکم واقعی را در بر ندارند، بلکه در شرائط معین و به دلایل خاص، بیان شده‌اند و نیز مُسلّم است که برای آگاهی یافتن از سنت پیامبر و روایات آن حضرت، راهی جز از ناحیه ائمه اطهار (علیهم السّلام) نداریم، زیرا روایاتی که از غیر ایشان رسیده بسیار اندک است

وَ أَمَّا بِالنِّسْبَةِ إِلَى الْمُرْسَلَةِ الَّتِي لَيْسَ لَهَا هَذَا الذِّيلُ فَلِأَنَّهُ مَعَ إِمْكَانٍ أَنْ يُقَالَ: إِنَّ هَذِهِ الْجُمْلَةَ سَقَطَتْ إِمَّا مِنْ قَلَمِ الْمُصَنِّفِ رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى أَوْ النَّسَاحِ

و اما اگر بنا را بر حدیث مرسلی بگذاریم که فاقد بخش اخیر آن است، باز هم این مطلب صحیح نیست، گرچه ممکن است بگوییم این جمله از قلم مصنف رحمة الله تعالى علیه، یا استنساخ‌کنندگان افتاده است

فَإِنَّ فِي دَوْرَانِ الْأَمْرِ بَيْنَ زِيَادَةِ جُمْلَةٍ وَ سَقُوطِهَا يَكُونُ الثَّانِي أَوْلَى، لِغَايَةِ بَعْدِ الْأَوَّلِ، وَ زِيَادَةُ وَقُوعِ الثَّانِي عِنْدَ الْإِسْتِنْسَاحِ، وَإِنْ كَانَ هُوَ أَيْضاً خِلَافَ الْأَصْلِ فِي نَفْسِهِ

زیرا اگر بین دو امر محتمل، یعنی «افزوده شدن یک جمله» و «افتادن یک جمله» بخواهیم یکی را انتخاب کنیم، مسلماً دومی را برمی‌گزینیم، زیرا افزوده شدن یک جمله بر یک عبارت بسیار بعید است ولی حذف یک جمله از متن، هنگام استنساخ، امری ممکن است، اگر چه این موضوع، خود نیز مخالف اصل است

لَا شَكَّ فِي أَنَّ الْمَطْلُوبَ مِنْ بَسْطِ السُّنَّةِ هُوَ بَسْطُ سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) وَ رَوَايَتِهَا، لَا مَا يُنْسَبُ إِلَيْهِ وَ لَوْ كَانَ كِذْباً وَ عَلَى خِلَافِ سُنَّتِهِ.

بر اساس این نقل نیز شک نیست که مقصود از بسط و گسترش سنت، همان بسط و گسترش سنت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و نشر روایات او در میان مردم، است، نه هر آن چه که به پیامبر گرچه به دروغ نسبت داده شده بر خلاف سنت واقعی است

وَ الَّذِي يَتَيَسَّرُ لَهُ إِحْرَازُ السُّنَّةِ وَ عِلَاجُ الْمُتَعَارِضِينَ بِالْمَوَازِينِ الَّتِي قُرِّرَتْ فِي مَحَلِّهَا مِمَّا وَرَدَتْ عَنْهُمْ (عَلَيْهِمُ السَّلَام) وَ غَيْرِ ذَلِكَ وَ تَشْخِصُ الْمُخَالَفِ لِلكِتَابِ وَ السُّنَّةِ عَنِ الْمُوَافِقِ لَهُمَا هُوَ الْمُجْتَهِدُ الْمُتَبَحَّرُ وَ الْمُحَدِّثُ

الْفَقِيهِ، لَا نَاقِلَ الْحَدِيثِ كَانَتْ أَوْ لَا

کسی که می‌تواند سنت پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) را بشناسد و معارض و ناسازگاری که روایات را، با استناد به موازین معتبر، که در جای خود معین شده است، اعم از آنچه از پیشوایان معصوم (عَلَيْهِمُ السَّلَام) رسیده و غیر آن برطرف سازد و سخنان مخالف با کتاب و سنت پیامبر را از سخنان موافق با آنها تشخیص دهد، همان مجتهد مُتَّبِعٌ و مُحَدِّثٌ است که فقیه نیز هست

مَعَ أَنَّ مُنَاسَبَةَ الْحُكْمِ وَ الْمَوْضُوعِ تُرْشِدُنَا إِلَى ذَلِكَ

دلیل دیگر آن که، لزوم مناسبات بین حکم و موضوع، ما را به این امر راهنمایی می‌کند

فَإِنَّ مَنْصَبَ خِلَافَةِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) وَالْوِلَايَةَ مِنْ قَبْلِهِ لَا يَعْقِلُ أَنْ يَكُونَ لِرَجُلٍ عَامِيٍّ غَيْرِ مُمَيَّزٍ لِأَحْكَامِ اللَّهِ تَعَالَى؛ بِمُجَرَّدِ حِكَايَةِ أَحَادِيثَ فَهُوَ كَالْمُسْتَنْسَخِ لِلْأَحَادِيثِ

خردمندانه نیست که خلافت رسول الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) و زمامداری به جای آن حضرت، به عهده شخصی ناآگاه باشد که قادر به تشخیص احکام خدا از یکدیگر نیست؛ و تنها چند حدیث از پیامبر نقل کرده است؛ چنین فردی، در واقع، مانند کسی است که تنها از احادیث نسخه‌برداری می‌کند، و نمی‌توان امر حکومت و ولایت را به او سپرد

وَقَدْ يَتَوَهَّمُ أَنَّ لَزِمَ جَعْلَ الْخِلَافَةِ لِلْفُقَهَاءِ كُونُهُمْ فِي عَرَضِ الْأُئِمَّةِ (عَلَيْهِمُ السَّلَام) وَ سَيَجِيءُ دَفْعُهُ بَعْدَ ذِكْرِ

الروایات

برخی چنین پنداشته‌اند که لازمه جعل خلافت، برای فقها از جانب پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) این است که فقها را، در شأن و مقام هم‌رتبه امام معصوم (عَلَيْهِمُ السَّلَام) قرار دهیم. ما، بعد از ذکر روایات این مبحث، به این اشکال پاسخ خواهیم داد

وَمِنْهَا رَوَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ:

علی بن حمزه روایت می‌کند:

(سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَام) يَقُولُ: إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ بَكَتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَ بَقَاغُ الْأَرْضِ الَّتِي كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَيْهَا وَ أَبْوَابُ السَّمَاءِ الَّتِي كَانَ يَصْعَدُ فِيهَا بِأَعْمَالِهِ وَ ثَلَمَ فِي الْإِسْلَامِ ثُلْمَةً لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ، لِأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ الْفُقَهَاءَ حُصُونُ الْإِسْلَامِ كَحِصْنِ سُوْرِ الْمَدِينَةِ لَهَا)

(از ابوالحسن حضرت موسی بن جعفر (عَلَيْهِ السَّلَام) شنیدم که گفتند: هنگامی که مؤمن از دنیا می‌رود، فرشتگان الهی و معابدی که در آنها پرستش خدای را می‌کرد و درهای آسمان، که وی به سبب اعمال نیکش در آنها بالا می‌رفت، همگی بر او می‌گریند؛ و نیز چنان شکافی در اسلام ایجاد می‌شود که هیچ چیز آن را پُر نمی‌کند. زیرا مؤمنان فقیه، دژهای استوار اسلام‌اند، همان گونه که دژهای اطراف شهر حافظ آن است)

وَلَيْسَ فِي سَنَدِهَا مَنْ يُنَاقِشُ فِيهِ إِلَّا عَلِيُّ بْنُ أَبِي حَمْزَةَ الْبَطَّانِي، وَهُوَ ضَعِيفٌ عَلَى الْمَعْرُوفِ

هیچ یک از راویان این حدیث قابل مناقشه نیست، جز یک تن، و او علی بن حمزه بطائنی است که بنا بر قول معروف، «ضعیف» است و اعتماد کامل بر او نیست

وَقَدْ نُقِلَ تَوْثِيقُهُ عَنْ بَعْضٍ، وَ عَنْ الشَّيْخِ فِي «الْعِدَّة»: (عَمِلَتِ الطَّائِفَةُ بِأَخْبَارِهِ)

البته بعضی از علما او را «مؤثق» دانسته‌اند، همچنین شیخ طوسی در کتاب «عدة الاصول» فرموده است: «طائفة شيعه به روايات او عمل کرده‌اند»

وَعَنْ ابْنِ الْغَضَائِرِيِّ «أَبُوهُ أَوْثَقُ مِنْهُ»

و نیز از ابن غضائری نقل شده که گفته است: «پدرش از او مؤثق‌تر بوده است»

و هذه الأمور وإن لم تثبت وثاقته مع تضعيف علماء الرجال وغيرهم إياه لكن لا منافاة بين ضعفه والعمل

بروایات

گرچه این امور نمی‌تواند در مقابل نظر علمای رجال و دیگر دانشمندان، مبنی بر ضعیف بودن ابن شخص، وثاقت او را اثبات کند، با این همه، منافاتی میان عدم وثاقت او و عمل به روایاتش نیست

اتكالا على قول شيخ الطائفة، وشهادته بعمل الطائفة بروايته وعمل الأصحاب جابر للضعف من ناحيته

زیرا اولاً، گفته شیخ طوسی و شهادتش به این که طایفه شیعیان به روایاتش عمل می‌کرده‌اند، خود دلیل محکمی است؛ همچنان که می‌دانیم که عمل کردن اصحاب به یک روایت، ضعف سند آن را جبران می‌کند

و لرواية كثير من المشايخ وأصحاب الإجماع عنه كابن أبي عمير و صفوان بن يحيى و الحسن بن محبوب و

أحمد بن محمد بن أبي نصر و يونس بن عبد الرحمن و أبان بن عثمان و أبي بصير و حماد بن عيسى و الحسن

بن علي الوشاء و الحسين بن سعيد و عثمان بن عيسى و غيرهم ممن يبلغون خمسين رجلا، فالرواية معتمدة

و رواها بطريق آخر

ثانیاً، بسیاری از بزرگان و اصحاب اجماع از او روایت کرده‌اند کسانی همچون: ابن ابی عمیر، صفوان بن یحیی، حسن بن محبوب، احمد بن محمد بن ابی نصر، یونس بن عبدالرحمان، أبان بن عثمان، أبی بصیر، حماد بن عیسی، حسن بن علی الوشاء، حسین بن سعید، عثمان بن

عیسی و دیگران که به پنجاه تن بالغ می‌شوند، پس می‌توان گفت که روایت مذکور درخور اعتماد است

بلا لفظ الفقهاء و من البعيد جداً زيادة اللفظة، و أما سقوطها فليس ببعيد و إن كان خلاف الأصل في نفسه، لكن

في الدوران يقدم النقص

البته به طریق دیگر، بدون لفظ «الفقهاء» نیز این حدیث را نقل کرده‌اند و افزودن لفظ فقها، حقیقتاً، بعید است و نمی‌توان آن را پذیرفت. اما افتادن لفظ «الفقهاء» بعید نیست، گرچه خود خلاف اصل است. لکن اگر قرار باشد بین «افزوده شدن لفظ» و «افتادن آن» یکی انتخاب شود، مسلماً

دومی ترجیح دارد و باید آن را برگزید

كما أن التناسب بين الحكم و الموضوع يؤيد ذلك، فإن الثلثة التي لا يسدّها شيء و التعليل بأنهم حصون

الإسلام لا ينطبق إلا على الفقيه المؤمن، و لهذا ورد في رواية أخرى (إذا مات المؤمن الفقيه ثلثم في الإسلام

ثلثة لا يسدّها شيء)

به علاوه تناسبی میان حکم و موضوع نیز مؤید این نظر است؛ زیرا تعبیر «شکافی که هیچ چیز آن را پُر نمی‌کند» و نیز استدلال به این که «آنان دژهای استوار اسلام‌اند» بر هیچ کس جز بر فقیه مؤمن منطبق نیست. به همین لحاظ روایت دیگری نیز با همین مضمون آمده است که: «هنگامی که مؤمن فقیه بمیرد، چنان شکافی در اسلام ایجاد می‌شود که هیچ چیز آن را پُر نمی‌کند»

وَأَمَّا الرَّوَايَةُ الْآخَرَى الَّتِي ذُكِرَ فِيهَا (الْمُؤْمِنُ) فَلَيْسَ فِيهَا تِلْكَ الْجُمْلَةُ، وَلِهَذَا فَلَيْسَ مِنَ الْبَعِيدِ سُقُوطُ لَفْظَةِ

(الْفَقِيهِ) مِنْ قَوْلِهِ: (إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ بَكَتْ عَلَيْهِ) إِلَى آخِرِهِ

اما درباره روایت دیگری که لفظ مؤمن در آن ذکر شده ولی تعبیر «الفقیه» را فاقد است؛ می‌توان گفت بعید نیست که لفظ فقیه از این حدیث که چنین آغاز می‌شود «إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ بَكَتْ عَلَيْهِ» حذف شده باشد

وَكَيْفَ كَانَ: بَعْدَ مَا عَلِمَ بِالضَّرُورَةِ وَمَرَّتِ الْإِشَارَةُ إِلَيْهِ: مِنْ أَنَّ فِي الْإِسْلَامِ نِظَامًا وَحُكُومَةً بِجَمِيعِ شُؤْنِهَا لَمْ يَبْقَ

شَكٌّ فِي أَنَّ الْفَقِيهَ لَا يَكُونُ حِصْنًا لِلْإِسْلَامِ كَسُورِ الْبَلَدِ لَهُ إِلَّا بِأَنْ يَكُونَ حَافِظًا لِجَمِيعِ الشُّؤْنِ مِنْ بَسْطِ الْعَدَالَةِ وَ

إِجْرَاءِ الْحُدُودِ وَ سَدِّ الثُّغُورِ وَ أَخْذِ الْخَرَاجَاتِ وَ الْمَالِيَاتِ وَ صَرْفِهَا فِي مَصَالِحِ الْمُسْلِمِينَ وَ نَصَبِ الْوُلَاةِ فِي

الْأَصْقَاعِ، وَإِلَّا فَصِرَفُ الْأَحْكَامِ لَيْسَ بِإِسْلَامٍ

با توجه به مطالبی که پیشتر بیان شد مبنی بر این که اسلام باید دارای تشکیلات اجرایی و نظام حکومتی با تمام شؤون آن باشد، دیگر تردیدی نمی‌ماند که فقیه هیچ گاه نمی‌تواند دژ استوار اسلام باشد، چنان که به دژ محکم پیرامون شهرها تشبیه شده است؛ مگر آن که حافظ تمام ابعاد و شؤون مختلف اسلام، از بسط عدالت و اجرای حدود الهی گرفته تا حفظ ثغور کشورهای اسلامی و گرفتن خراج و مالیات و مصرف کردن آن در راه مصالح مسلمانان و تعیین والیان و فرماندان در نواحی مختلف کشور باشد؛ و اگر چنین نباشد، نمی‌توان اسلام را تنها بیان احکام دانست و بس

بَلْ يُمَكِّنُ أَنْ يُقَالَ: الْإِسْلَامُ هُوَ الْحُكُومَةُ بِشُؤْنِهَا، وَ الْأَحْكَامُ قَوَانِينُ الْإِسْلَامِ، وَ هِيَ شَأْنٌ مِنْ شُؤْنِهَا، بَلْ الْأَحْكَامُ

مَطْلُوبَاتٌ بِالْعَرَضِ، وَ أُمُورٌ آيَةٌ لِإِجْرَائِهَا وَ بَسْطِ الْعَدَالَةِ

آری، می‌توان گفت که اسلام عبارت است از یک نظام حکومتی با همه شؤون و ابعاد آن، که در این صورت، احکام اسلامی، همانا قوانین آن نظام حکومتی است و در واقع یکی از شؤون آن محسوب می‌شود. اصولاً، احکام، مطلوبیت ذاتی ندارند، بلکه وسائل و ادواتی هستند که برای اجرای صحیح اهداف حکومت اسلامی و گسترش قسط و عدالت در جامعه به کار می‌روند

فَكُونُ الْفَقِيهِ حِصْنًا لِلْإِسْلَامِ كَحِصْنِ سُوْرِ الْمَدِينَةِ لَهَا لَا مَعْنَى لَهُ إِلَّا كَوْنُهُ وَالْيَا لَهُ نَحْوُ مَا لِرَسُولِ اللَّهِ وَ لِلْأَيْمَةِ

صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْوِلَايَةِ عَلَى جَمِيعِ الْأُمُورِ السُّلْطَانِيَّةِ

و این که گفته شده است «فقیه حصن اسلام است، چنان که دیوارهای بلند اطراف شهر حافظ آن است» تنها وقتی معنا می‌یابد که او، در مقام ولایت و حکومت، دارای تمامی حقوق و اختیاراتی باشد که پیامبر اکرم و ائمه اطهار (صلوات الله علیهم اجمعین) دارا بودند

عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): (الْجُنُودُ بِأَذْنِ اللَّهِ حُصُونُ الرَّعِيَةِ إِلَى أَنْ قَالَ: وَ لَيْسَ تَقْوَمُ الرَّعِيَةُ إِلَّا بِهِمْ فَكَمَا لَا تَقْوَمُ الرَّعِيَةُ إِلَّا بِالْجُنُودِ فَكَذَلِكَ لَا يَقْوَمُ الْإِسْلَامُ إِلَّا بِالْفُقَهَاءِ الَّذِينَ هُمْ حُصُونُ الْإِسْلَامِ، وَ قِيَامُ الْإِسْلَامِ هُوَ إِجْرَاءُ جَمِيعِ أَحْكَامِهِ وَ لَا يُمَكِّنُ إِلَّا بِالْوَالِي الَّذِي هُوَ حِصْنُ)

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت شده است که فرمودند: (سپاهیان به إذن خداوند، دژهای مستحکم مردم‌اند و تنها به یاری آنان است که نظام مردم قوام می‌پذیرد بنابراین، همان گونه که قوام جامعه، تنها بستگی به سپاهیان دارد، قوام اسلام نیز منوط به وجود فقیهانی است که دژهای استوار اسلام‌اند. منظور از قوام اسلام، همانا اجرای تمام احکام آن است، که جز به وجود حاکمی که همچون دژی استوار از آن نگهداری کند میسر نیست)

الْإِسْتِدْلَالُ بِمُوثَقَةِ السَّكُونِيِّ

روایت مورد وثوق سکونی

وَ بِمَا ذَكَرْنَاهُ ظَهَرَتْ دَلَالَةُ سَائِرِ الرِّوَايَاتِ، وَ لَا يَحْتَاجُ فِي بَيَانِ دَلَالَتِهَا إِلَى إِتْعَابِ النَّفْسِ

از آنچه تاکنون گفتیم، دلالت روایات دیگر نیز بر این مطلب روشن می‌شود و نیازی به تحمل رنج در بیان دلالت آنها نیست
كَمْوَثَقَةِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: (قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ): الْفُقَهَاءُ أَمْنَاءُ الرُّسُلِ مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا دُخُولُهُمْ فِي الدُّنْيَا؟ قَالَ: اتَّبَاعُ السُّلْطَانِ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَاحْذَرُوهُمْ عَلَى دِينِكُمْ

از میان این دسته از روایات، می‌توان به روایت مورد وثوق سکونی از امام صادق (علیه السلام) اشاره کرد که آن حضرت چنین فرمود: (رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: فقها، امانتداران پیامبران‌اند، اما تا وقتی که در دنیا وارد نشوند، گفته شد: ای رسول خدا ورود آنان در دنیا چیست؟ حضرت فرمود: پیروی از سلطان حاکم، اگر آنان این کار را انجام دهند، در امور دینی خود از آنان برحذر باشید)
نَقَلَهَا فِي «الْمُسْتَدْرَكِ» عَنْ «نَوَادِرِ الرَّائِدِي» قَائِلًا: بِإِسْنَادِهِ الصَّحِيحِ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

صاحب مستدرک الوسائل، به این حدیث از کتاب «نوادیر الراوندی» با سندهای صحیح از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) روایت کرده است
عَنْ «دَعَائِمِ الْإِسْلَامِ» عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نَحْوَهُ إِلَّا أَنَّ فِي ذَيْلِهِمَا (فَاحْذَرُوهُمْ عَلَى أَدْيَانِكُمْ)

و نیز شبیه آن را از کتاب «دعائم الإسلام» از امام جعفر صادق (علیه السلام) نقل کرده است، با این تفاوت که در این روایت، لفظ «دین» به صورت جمع یعنی «آدیان» آمده است، یعنی چنین آورده شده است: (فَاحْذَرُوهُمْ عَلَى أَدْيَانِكُمْ)

وَ كَيْفَ كَانَ قَوْلُهُ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ): (أَمْنَاءُ الرُّسُلِ) بِالتَّقْرِيبِ الْمُتَقَدِّمِ يُفِيدُ كَوْنَهُمْ أَمْنَاءَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فِي جَمِيعِ الشُّؤُنِ الْمُتَعَلِّقَةِ بِرِسَالَتِهِ، وَأَوْضَحُهَا زِعَامَةُ الْأُمَّةِ وَ بَسْطُ الْعَدَالَةِ الْإِجْتِمَاعِيَّةِ،

وَ مَا لَهَا مِنْ الْمُقَدَّمَاتِ وَ الْأَسْبَابِ وَ اللَّوَاظِمِ

به هر حال، فرمایش حضرت (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) مبنی بر این که «فقهها، امانت‌داران پیامبران‌اند» قدرِ مُسَلَّم، این معنا را در بردارد که آنان امانت‌دار رسول اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) در تمامی شؤون مربوط به رسالت آن حضرت هستند، که روشن‌ترین شأن آن، رهبری امت و گسترش عدالت در جامعه و انجام همه مقدمات و لوازم و شرایط آن است

فَأَمِينُ الرَّسُولِ أَمِينٌ فِي جَمِيعِ شُؤْنِهِ، وَ لَيْسَ شَأْنُ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) ذِكْرُ الْأَحْكَامِ فَقَطْ حَتَّى يَكُونَ الْفَقِيهُ أَمِيناً فِيهِ، بَلِ الْمُهْمُّ إِجْرَاءُ الْأَحْكَامِ، وَ الْأَمَانَةُ فِيهَا أَنْ يُجَرِّبَهَا عَلَى مَا هِيَ عَلَيْهَا

امانت‌دار پیامبر، در تمام مسائل مربوط به آن حضرت امین است و مُسَلَّم است که مقام و سِمَت پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)، تنها ذکر احکام نبوده است تا فقیه نیز تنها در این مورد امانت‌دار او باشد، بلکه رسالت مهم پیامبر اسلام این بوده است که احکام الهی را در همه شؤون به اجرا درآورد، و امانت‌داری در این مورد، بر اساس اصل آن جاری است

وَيُؤَكِّدُ ذَلِكَ مَا فِي رِوَايَةِ «الْعَلَلِ» الْمُتَقَدِّمَةِ حَيْثُ قَالَ فِي عِلَلِ الْإِمَامَةِ وَ الْأَمْرِ بِطَاعَتِهِمْ: (إِنَّ الْخَلْقَ لِمَا وَقَفُوا عَلَى حَدِّ مَحْدُودٍ إِلَى أَنْ قَالَ: وَ لَا يَقُومُ إِلَّا بِأَنْ يَجْعَلَ عَلَيْهِمْ فِيهِ أَمِيناً يَمْنَعُهُمْ مِنَ التَّعَدَّى وَ الدُّخُولِ فِيهَا حَظَرَ عَلَيْهِمْ

إِلَى أَنْ قَالَ: فَجَعَلَ عَلَيْهِمْ قِيَمًا يَمْنَعُهُمْ مِنَ الْفَسَادِ، وَ يُقِيمُ فِيهِمُ الْحُدُودَ)

عبارتی که در روایت «علل الشرائع» آورده‌ایم، نیز این مطلب را تأیید می‌کند؛ آن جا که درباره دلایل امامت و امر به پیروی از امامان فرمودند: (از آن جا که برای مردم از طرف خدا حدی مشخص و معین مقرر شده است و احکام آن جز با قراردادن امین و خلیفه‌ای برای آن اقامه نمی‌شود، تا این که آن خلیفه مردم را از تعدی نسبت به یکدیگر و ارتکاب محرمات بازدارد پس خداوند در میان مردم سرپرستی قرار داد تا آنان را از فساد بازدارد و حدود الهی را در میان ایشان اقامه کند)

فَإِذَا ضَمَّ إِلَى ذَلِكَ قَوْلُهُ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): (الْفُقَهَاءُ أَمْنَاءُ الرَّسُلِ) يُعْلَمُ مِنْهُ أَنَّ أَمْنَاءَ الرَّسُلِ لِأَجْلِ مَا

ذَكَرَهُ مِنْ إِجْرَاءِ الْحُدُودِ وَ الْمَنَعِ عَنِ التَّعَدَّى وَ الْمَنَعِ عَنِ انْدِرَاسِ الْإِسْلَامِ وَ تَغْيِيرِ السُّنَّةِ وَ الْأَحْكَامِ

اکنون، اگر فرموده پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) را که گفتند: (فقیهان، امانت‌داران پیامبران‌اند) در کنار حدیث اخیر در نظر بگیریم، به خوبی در می‌یابیم که فقیهان، به سبب اجرای حدود الهی، جلوگیری از تجاوز و تعدی، حفظ اسلام از رکود و پوسیدگی، و ممانعت از تغییر دادن آداب و احکام الهی، امنای پیامبران هستند

فَالْفُقَهَاءُ أَمْنَاءُ الرَّسُلِ وَ حُصُونُ الْإِسْلَامِ لِهَذِهِ الْخُصُوصِيَّةِ وَ غَيْرِهَا، وَ هُوَ عِبَارَةٌ أُخْرَى عَنِ الْوَلَايَةِ الْمُطْلَقَةِ

پس فقهها، تنها به جهت ویژگی‌هایی چنین، امانت‌داران پیامبران و دژهای استوار اسلام‌اند؛ و این تعبیر درست دیگری از ولایت مطلقه درباره ایشان است

وَ مِنْهَا: التَّوْقِيعُ الْمُبَارَكُ الْمَنْسُوبُ إِلَى صَاحِبِ الْأَمْرِ رُوحِي فِدَاءُهُ وَ (عَجَّلَ اللهُ تَعَالَى فَرَجَهُ)، نَقْلُهُ الصُّدُوقُ عَنْ

مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامٍ عَنِ الْكَلِينِيِّ عَنْ إِسْحَاقِ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ: (سَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عُثْمَانَ الْعَمَرِيَّ أَنْ يُوصِلَ لِي كِتَاباً

قَدْ سَأَلْتُ فِيهِ عَنْ مَسَائِلٍ أَشْكَلْتُ عَلَى)

توقیع مبارکی است که به حضرت صاحب الامر رُوحی فِداهُ وَ (عَجَّلَ اللهُ تَعَالَى فَرَجَهُ)، منسوب است؛ شیخ صدوق «ره» از محمد بن عصام و از کلینی و وی از اسحاق بن یعقوب نقل کرده است که: (از جانب محمد بن عثمان عمری خواستم که نامه مرا که حاوی سؤالاتی دشوار بود به عرض امام (عَجَّلَ اللهُ تَعَالَى فَرَجَهُ) برساند)

فَوَرَدَ التَّوْقِيعُ بِحِطِّ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ (عَجَّلَ اللهُ تَعَالَى فَرَجَهُ) أَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ أَرْشَدَكَ اللهُ وَ ثَبَّتَكَ إِلَى أَنْ قَالَ وَ أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةٍ حَدِيثِنَا، فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ، وَ أَنَا حُجَّةُ اللهِ) إِلَى آخِرِهِ

پس، توقیعی به خط شریف مولایمان حضرت صاحب الزمان (عَجَّلَ اللهُ تَعَالَى فَرَجَهُ) به دستم رسید که در آن مرقوم فرموده بودند: (اما راجع به سؤالاتی که پرسیدی، خدایت ارشاد کند و ثابت قدم دارد و اما حوادث و مشکلاتی که برایتان رخ می دهد، در آنها به راویان احادیث ما مراجعه کنید، زیرا آنان حجّت من بر شما هستند و من حجّت خداوندم...)

وَ عَنِ الشَّيْخِ (قُدَّسَ سِرُّهُ) رَوَائِثُهُ فِي كِتَابِ «الْغَيْبَةِ» بِسَنَدِهِ إِلَى مُحَمَّدَ بْنِ يَعْقُوبَ، وَ الرَّوَايَةُ مِنْ جِهَةِ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ غَيْرُ مُعْتَبَرَةٍ

شیخ طوسی (قُدَّسَ سِرُّهُ) این روایت را در کتاب غیبت خود از محمد بن یعقوب نقل کرده است. البته این روایت، به دلیل وجود اسحاق بن یعقوب در سلسله سند آن، معتبر نیست
وَ أَمَّا دَلَالَتُهُ فَتَّارَةً مِنْ نَاحِيَةِ قَوْلِهِ (عَلَيْهِ السَّلَام):

اما حدیث فوق، از دو جهت از گفتار امام (عَلَيْهِ السَّلَام) دلالت بر ولایت فقیه دارد:
أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ إِلَى آخِرِهِ وَ تَقْرِيبُهَا أَنَّ الظَّاهِرَ أَنَّهُ لَيْسَ الْمُرَادُ بِهَا أَحْكَامُهَا، بَلْ نَفْسُ الْحَوَادِثِ

اولاً، ظاهر عبارت «أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ» فرمایش امام مشعر بر آن است که مراد از حوادث، احکام مربوط به آنها نیست، بلکه منظور خودِ حوادث است

مُضَافاً إِلَى أَنَّ الرَّجُوعَ فِي الْأَحْكَامِ إِلَى الْفُقَهَاءِ مِنْ أَصْحَابِهِمْ (عَلَيْهِمُ السَّلَام) كَانَ فِي عَصْرِ الْغَيْبَةِ مِنَ الْوَاضِحَاتِ عِنْدَ الشَّيْعَةِ، فَيَبْعُدُ السُّؤَالُ عَنْهُ

مضافاً این که، رجوع به فقها در مورد مسائل احکام، در زمان غیبت امام زمان (عَجَّلَ اللهُ تَعَالَى فَرَجَهُ)، نزد شیعیان از بدیهات بوده است و بعید به نظر می رسد که راوی در مورد این مطلب سؤال کرده باشد

وَ الْمَظْنُونُ أَنَّ السُّؤَالَ كَانَ بِهَذَا الْعُنْوَانِ، فَأَرَادَ السَّائِلُ الْإِسْتِفْسَارَ تَكْلِيفِهِ أَوْ تَكْلِيفِ الْأُمَّةِ فِي الْحَوَادِثِ الْوَاقِعَةِ لَهُمْ

به احتمال قوی، سؤال با همین عنوان «حوادث واقعه» بوده است و مقصود سؤال کننده این بوده که تکلیف خود و مردم را در حوادثی که برای آنان پیش می آید بدانند

وَ مِنَ الْبَعِيدِ أَنْ يُعَدَّ السَّائِلَ عِدَّةَ حَوَادِثَ فِي السُّؤَالِ وَ يُجِيبُ (عَلَيْهِ السَّلَام): بِأَنَّ الْحَوَادِثَ كَذَا، مُشِيرًا إِلَى مَا

ذَكَرَهُ

همچنین بعید است که پرسش کننده چند حادثه را در پرسش خود آورده باشد و امام (علیه السلام) در پاسخ گفته باشند که حکم حوادث مزبور این است

وَكَيْفَ كَانَ لَا إِشْكَالَ فِي أَنَّهُ يَظْهَرُ مِنْهُ أَنَّ بَعْضَ الْحَوَادِثِ الَّتِي لَا تَكُونُ مِنْ قَبِيلِ بَيَانِ الْأَحْكَامِ يَكُونُ الْمَرْجِعُ فِيهَا الْفُقَهَاءُ

در هر صورت، قدرِ مُسَلَّم می توان گفت که در این مطلب إشکالی وجود ندارد که ظاهر حدیث دلالت بر آن دارد که فقها در مورد بعضی از رویدادها، که از قبیل بیان احکام نیست، مرجعیت دارند

وَأُخْرَى مِنْ نَاحِيَةِ التَّعْلِيلِ بِأَنَّهُمْ «حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ» وَتَقْرِيْبُهَا بِأَنَّ كَوْنَ الْمَعْصُومِ حُجَّةً لِلَّهِ لَيْسَ مَعْنَاهُ أَنَّهُ مُبَيَّنُّ الْأَحْكَامِ فَقَطْ

ثانیاً، اطا استدلال حضرت به این که «آنان حجت من بر شما و من حجت خداوند» توضیح مطلب این که، مقصود از حجت خدا بودنِ امام معصوم این نیست که امام معصوم فقط بیان کننده احکام است

فَإِنَّ زُرَّارَةَ وَ مُحَمَّدَ بْنَ مُسْلِمٍ وَ أَشْبَاهَهُمَا أَيْضاً أَقْوَالُهُمْ حُجَّةٌ، وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ رَدُّهُمْ وَ تَرَكَ الْعَمَلَ بِرَوَايَاتِهِمْ، وَ هَذَا وَاضِحٌ

زیرا گفته بزرگانی چون زرار و محمد بن مسلم نیز حجت است و هیچ کس حقِ مردود دانستن و عمل نکردن به روایات ایشان را ندارد و این امر بر همگان آشکار است

بَلِ الْمُرَادُ بِكَوْنِهِ وَ كَوْنِ آبَائِهِ الطَّاهِرِينَ (عَلَيْهِمُ السَّلَام) حُجَجَ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَحْتَجُّ بِوُجُودِهِمْ وَ سِيرَتِهِمْ وَ أَعْمَالِهِمْ وَ أَقْوَالِهِمْ عَلَى الْعِبَادِ فِي جَمِيعِ شُؤْنِهِمْ، وَ مِنْهَا الْعَدْلُ فِي جَمِيعِ شُؤْنِ الْحُكُومَةِ

بلکه منظور از حجت بودن امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) و پدران بزرگوارشان (صلوات الله عليهم أجمعين) این است که خداوند، تعالی به سبب وجود ایشان و رفتار و گفتار آنان در تمام شؤون زندگی شان، بر بندگان احتجاج می می کند. از جمله شؤون امان، عدالت آنان در همه زمینه های حکومت است

فَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَام) حُجَّةٌ عَلَى الْأَمْرَاءِ وَ خُلَفَاءِ الْجَوْرِ وَ قَطَعَ اللَّهُ تَعَالَى بِسِيرَتِهِ عُذْرَهُمْ فِي التَّعَدِّي عَنِ الْحُدُودِ وَ التَّجَاوُزِ وَ التَّفْرِيطِ فِي بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ وَ التَّخَلُّفِ عَنِ الْأَحْكَامِ

به عنوان مثال، وجود امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای تمام فرمانداران و حاکمان ستم پیشه حجت است؛ زیرا خداوند به واسطه سیرت آن بزرگوار، باب عذر و بهانه را بر همه آنان از تعدی از حدود الهی و تجاوز به اموال مسلمانان و سرپیچی از قوانین اسلامی بسته است

فَهُوَ حُجَّةٌ عَلَى الْعِبَادِ بِجَمِيعِ شُؤْنِهِ، وَ كَذَا سَائِرُ الْحُجَجِ، وَ لَا سِيَّما وَلِيُّ الْأَمْرِ الَّذِي يَبْسُطُ الْعَدْلَ فِي الْعِبَادِ، وَ يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا، وَ يَحْكُمُ فِيهِمْ بِحُكُومَةٍ عَادِلَةٍ إِلَهِيَّةٍ

همین گونه‌اند سایر حجت‌های خداوند، به ویژه حضرت ولی امر (عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ) که عدل را میان مردم می‌گستراند و زمین را از قسط پر می‌کند و بر اساس نظامی عادلانه بر مردم حکم می‌راند

وَأَنَّهُمْ حُجَّجُ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ أَيْضاً بِمَعْنَى أَنَّهُ لَوْ رَجَعُوا إِلَى غَيْرِهِمْ فِي الْأُمُورِ الشَّرْعِيَّةِ وَالْأَحْكَامِ الْأَلَهِيَّةِ مِنْ تَدْبِيرِ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ وَتَمْشِيَةِ سِيَاسَتِهِمْ وَ مَا يَتَعَلَّقُ بِالْحُكُومَةِ الْإِسْلَامِيَّةِ لَا عُذْرَ لَهُمْ فِي ذَلِكَ مَعَ وُجُودِهِمْ

معنای دیگر این عبارت که «آنان حجت‌های خداوند بر بندگان‌اند» این است که اگر مردم در مسائل شرعی و احکام الهی، از تدابیر امور مسلمین تا اداره امور سیاسی و آنچه به حکومت اسلامی وابسته است، به کسانی غیر از آنان رجوع کنند؛ در صورتی که ایشان در جامعه حضور دارند، عذری در پیشگاه خداوند نخواهند داشت

نَعَمْ لَوْ غَلَبَتْ سُلَاطِينُ الْجَوْرِ وَ سَلَبَتْ الْقُدْرَةَ عَنْهُمْ (عَلَيْهِمُ السَّلَام) لَكَانَ عُذْرًا عَقْلِيًّا مَعَ كَوْنِهِمْ أَوْلِيَاءَ الْأُمُورِ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ تَعَالَى

آری، زمانی که حاکمان ستمگر بر مردم چیره شوند و قدرت از ائمه (عَلَيْهِمُ السَّلَام) سلب کنند، آن گاه عذر مردم در عدم مراجعه به آنان در امور حکومتی، از نظر عقل، پذیرفته است؛ گرچه در همان زمان هم اولیای امور و زمامداران واقعی، که از جانب خداوند معین شده‌اند، آنان هستند فَهَمْ حُجَّجُ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ وَ الْفُقَهَاءُ حُجَّجُ الْإِمَامِ (عَلَيْهِ السَّلَام)، فَكُلُّ مَا لَهُ لَهُمْ بِوَسِطَةِ جَعْلِهِمْ حُجَّةٌ عَلَى الْعِبَادِ، وَ لَا إِشْكَالَ فِي دَلَالَتِهِ لَوْ لَا ضَعْفُهُ

پس امامان (عَلَيْهِمُ السَّلَام) حجت‌های خداوند بر بندگان هستند و فقیهان نیز حجت‌های امام بر مردم هستند؛ بنابراین تمام اختیاراتی که برای امام، به عنوان حجت خداوند بر مردمان وجود دارد، عیناً برای فقها که از جانب امام به عنوان حجت بر مردمان تعیین شده‌اند، نیز جاری است. بنابراین، در دلالت حدیث بر ولایت فقیه تردید نیست، جز آن که حدیث از نظر سند ضعیف است مُضَافاً إِلَى أَنَّ الْوَاضِحَ مِنْ مَذْهَبِ الشَّيْعَةِ أَنَّ كَوْنَ الْإِمَامِ حُجَّةَ اللَّهِ تَعَالَى عِبَارَةً أُخْرَى عَنْ مَنْصِبِهِ الْإِلَهِيِّ وَ وَلَايَتِهِ عَلَى الْأُمَّةِ بِجَمِيعِ شُؤُنِ الْوِلَايَةِ لَا كَوْنَهُ مَرْجِعاً لِلْأَحْكَامِ فَقَطْ

علاوه بر آنچه ذکر شد، از نظرگاه مذهب تشیع؛ این از امور بدیهی است که مفهوم حجت خدا بودن امام (عَلَيْهِ السَّلَام) آن است که امام دارای منصبی الهی و صاحب ولایت مطلقه بر بندگان است و چنان نیست که او، تنها مرجع بیان احکام الهی باشد وَ عَلَيْهِ فَيُسْتَفَادُ مِنْ قَوْلِهِ (عَلَيْهِ السَّلَام): (فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ وَ هُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ) أَنَّ الْمُرَادَ أَنَّ مَا هُوَ لِي مِنْ قِبَلِ اللَّهِ تَعَالَى لَهُمْ مِنْ قِبَلِي

لذا می‌توان از گفته آن حضرت که فرمودند: (فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ وَ هُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ) دریافت که می‌فرماید: هر آنچه از طرف خداوند به من واگذار شده است و من در آنها حق ولایت دارم، فقها نیز از طرف من صاحب همان اختیارات هستند وَ مَعْلُومٌ أَنَّ هَذَا يَرْجِعُ إِلَى جَعْلِ إِلَهِي لَهُ (عَلَيْهِ السَّلَام) وَ جَعْلٍ مِنْ قِبَلِهِ لِلْفُقَهَاءِ

و آشکار است که مرجع این حقوق، جعل ولایت از جانب خداوند برای امام (عَلَيْهِ السَّلَام) و جعل ولایت از جانب امام برای فقیهان است

فَلَا بُدَّ لِلْإِخْرَاجِ مِنْ هَذِهِ الْكُلِّيَّةِ مِنْ دَلِيلٍ مُخْرَجٍ فُتِّبَعَ

اکنون که به واسطه این حدیث کلیه اختیارات امام (علیه السلام) برای فقها ثابت شد، اگر دلیل دیگری برخی از آن اختیارات را استثنا کند می‌پذیریم

وَيُؤَيِّدُ ذَلِكَ بَلْ يَدُلُّ عَلَيْهِ قَوْلُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَام) لِشُرَيْحٍ: (قَدْ جَلَسْتَ مَجْلِسًا لَا يَجْلِسُهُ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيٌّ نَبِيٍّ أَوْ شَقِيٍّ)

شاهد دیگری که می‌توان در تأیید این مطلب و حتی به عنوان دلیلی دیگر برای آن آورد، فرمایش حضرت علی (علیه السلام) به شریح است که فرمودند: (ای شریح، تو بر جایگاهی تکیه زده‌ای که جز پیامبر یا وصی پیامبر و یا انسانی نگون‌بخت، کسی بر آن تکیه نمی‌زند) بَتَقْرِيبِ: أَنَّ الْفَقِيهَ الْعَدْلَ لَيْسَ نَبِيًّا وَلَا شَقِيًّا، فَهُوَ وَصِيٌّ، وَالْوَصِيُّ لَهُ مَا لِلْمَوْصِي

با توجه به این که فقیه عادل، نه پیامبر است و نه شقی، بنابراین او وصی پیامبر است و وصی نیز از تمام اختیارات شخص وصیت‌کننده برخوردار است

وَنَحْوُهُ مَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ: (اتَّقُوا الْحُكُومَةَ، فَإِنَّ الْحُكُومَةَ إِنَّمَا هِيَ لِلْإِمَامِ الْعَالِمِ بِالْقَضَاءِ الْعَادِلِ فِي الْمُسْلِمِينَ لِنَبِيِّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيٍّ)

همانند آن، حدیثی است که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: (از تصدی مقام حکومت و داوری برحذر باشید؛ زیرا این امر برای پیشوایی است که به احکام قضاوت عالم باشد و در میان مسلمانان به عدالت رفتار کند؛ چنین امری مختص پیامبر یا وصی پیامبر است) فَيُظْهِرُ أَنَّ الْقَضَاءَ لِلْإِمَامِ وَالرَّئِيسَ الْعَالِمِ الْعَادِلِ، وَلَمَّا ثَبَتَ كَوْنُ الْقَضَاءِ لِلْفَقِيهِ ثَبَتَ أَنَّهُ لِلرَّئِيسِ وَالْوَصِيِّ، فَتَدَبَّرْ

از این حدیث آشکار می‌شود که قضاوت، ویژه امام و پیشوای عالم و عادل است و چون حق قضاوت بر فقیه ثابت است، پس ریاست و وصایت او نیز محرز است

وَمِنْهَا - مَقْبُولَةٌ عُمَرُ بْنُ حَنْظَلَةَ قَالَ: (سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ «عَلَيْهِ السَّلَام» عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا بَيْنَهُمَا مُنَازَعَةٌ فِي دَيْنٍ أَوْ مِيرَاثٍ فَتَحَاكَمَا إِلَى السُّلْطَانِ أَوْ إِلَى الْقَضَاءِ أَيَحِلُّ ذَلِكَ؟ قَالَ: مَنْ تَحَاكَمَ إِلَيْهِمْ فِي حَقٍّ أَوْ بَاطِلٍ فَأَنَّمَا تَحَاكَمَ إِلَى الطَّاغُوتِ، وَ مَا يُحْكَمُ لَهُ فَأَنَّمَا يَأْخُذُ سُحْتًا وَإِنْ كَانَ حَقًّا ثَابِتًا لَهُ، لِأَنَّهُ أَخَذَهُ بِحُكْمِ الطَّاغُوتِ، وَ قَدْ أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ قَالَ تَعَالَى: «يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ»^۳

حدیث مورد قبول از عمر بن حنظله، که گفت: (از اباعبدالله (علیه السلام) سؤال کردم که هرگاه دو نفر از شیعیان درباره مسأله‌ای چون قرض یا ارث با یکدیگر نزاع کنند و برای رفع نزاع و داوری میان خود به نزد پادشاه وقت یا قضات رسمی حکومت بروند، آیا این کار درست است؟ حضرت فرمودند: هر کس از آنان داوری بخواهد در امری که حق باشد یا باطل، یقیناً به طاغوت متوسل شده است و هر حکمی که که این چنین حاکمی

به نفع او حکم کند؛ اگر چه حقّ مُسلّم او باشد، نامشروع است، زیرا او حقّ خود را به حکم طاغوت گرفته است؛ حال آن که خداوند فرمان داده است که به طاغوت کفر ورزند، آن جا که می‌فرماید: «ولی می‌خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکام باطل بروند؟! با این که به آنها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند»

قُلْتُ: فَكَيْفَ يَصْنَعَانِ؟ قَالَ: يَنْظُرَانِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامِنَا فَلْيَرْضُوا بِهِ حُكْمًا، فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا، فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يُقْبَلْ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَخَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا رَدٌّ، وَ الرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ، وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرْكِ بِاللَّهِ الْحَدِيثُ)

عرض کردم پس می‌فرمایید این دو نفر چه کنند؟ فرمودند: بنگرند که کدام یک از شما راوی حدیث ماست و در حلال و حرام ما صاحب‌نظر است و احکام ما را به خوبی می‌شناسد، پس حکم خود را به او واگذار کنند و به نتیجه داوری او خشنود باشند؛ زیرا من چنین شخصی را بر شما حاکم قرار داده‌ام؛ هرگاه چنان حاکمی میان شما حکم کرد و سخن او پذیرفته نشد، به یقین، حکم خدا کوچک شمرده شده است و فرمان ما رد شده است، و کسی که ما را رد کند، گویی که خدا را رد کرده است و چنین فعلی در حدّ شرک به خداست)

وَ الرَّوَايَةُ مِنَ الْمَقْبُولَاتِ الَّتِي دَارَ عَلَيْهَا رَحَى الْقَضَاءِ، وَ عَمِلَ الْأَصْحَابُ بِهَا حَتَّى اتَّصَفَتْ بِالْمَقْبُولَةِ، فَضَعِفَها سَنَدًا بِعُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ مَجْبُورًا

این روایت، از جمله روایات مورد قبول است که گردونه قضاوت بر محور آن می‌چرخد و اصحاب ائمه تا آن حد به آن عمل کرده‌اند که موصوف به روایت «مقبوله» شده است، بنابراین، ضعف این روایت، از جهت وجود عمر بن حنظله در سلسله سند آن، با عمل صحابه بزرگوار جبران می‌شود مَعَ أَنَّ الشَّوَاهِدَ الْكَثِيرَةَ الْمَذْكُورَةَ فِي مَحَلِّهَا لَوْ لَمْ تَدُلَّ عَلَى وَثَاقَتِهِ فَلَا أَقْلَ مِنْ دِلَالَتِهَا عَلَى حُسْنِهِ، فَلَا إِشْكَالَ مِنْ جِهَةِ السَّنَدِ

گرچه از نظر سند نیز سواهد و دلائل زیادی دالّ بر «موثق» و لااقل «حسن» بودن حدیث وجود دارد که در جای خود بیان شده است، بنابراین، اشکالی از جهت سند بر این حدیث وارد نیست وَ أَمَّا الدَّلَالَةُ؛ فَلَا جِلَّ تَمَسُّكِ الْإِمَامِ (عَلَيْهِ السَّلَام) بِالْآيَةِ الشَّرِيفَةِ لَا بُدَّ مِنَ النَّظَرِ إِلَيْهَا وَ مِقْدَارِ دِلَالَتِهَا حَتَّى يَتَبَيَّنَ

الحال

در بیان دلالت این حدیث بر ولایت فقیه، از آن جا که امام (علیه السلام) در ضمن آن به آیه‌ای از قرآن کریم استناد کرده‌اند، لازم است در فحوای آیه تعمق شود تا پس در درک دلالت آن بر موضوع مورد بحث، بتوانیم مطلب را بهتر تبیین کنیم

قال تعالى: (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ)؛

خداوند تعالی در قرآن کریم می‌فرماید: «خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانتها را به صاحبانش بدهید! و هنگامی که میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید»

لا شُبْهَةَ فِي شُمُولِ الْحُكْمِ لِلْقَضَاءِ الَّذِي هُوَ شَأْنُ الْقَاضِي وَالْحُكْمِ مِنَ الْوَلَاةِ وَالْأَمْرَاءِ وَفِي «الْمَجْمَعِ» (أَمَرَ اللَّهُ الْوَلَاةَ وَالْحُكَّامَ أَنْ يَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ وَالنِّصْفَةِ)

شک نیست که مفهوم «حکم» در این آیه، هم ضاملاً قضاوت، که شأن قاضی است می‌شود و هم حکومت را شأن زمامداری است در برمی‌گیرد؛ چنان که در تفسیر «مجمع‌البیان» ذیل این آیه آمده است: (خداوند به فرمانروایان و حاکمان فرمان داده است که با عدالت و انصاف حکم برانند) وَ نَظِيرُهُ قَوْلُهُ تَعَالَى: (يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ)°

و نیز در قرآن کریم مشابه این آیه آمده است: (ای داوود! ما تو را خلیفه و نماینده خود) در زمین قرار دادیم؛ پس در میان مردم به حق داوری کن)

ثُمَّ قَالَ تَعَالَى: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ۖ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ)⁶ إِلَى آخِرِهِ

سپس خداوند در ادامه آیه مورد بحث می‌فرماید: (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الامر (اوصیای پیامبر) را! و هرگاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید (و از آنها داوری بطلبید))

كَمَا لَا شُبْهَةَ أَيْضاً فِي أَنَّ مُطْلَقَ الْمُنَازَعَاتِ دَاخِلَةٌ فِيهِ - سِوَاءُ كَانَتْ فِي الْإِخْتِلَافِ فِي ثُبُوتِ شَيْءٍ وَلَا ثُبُوتِهِ، أَوْ التَّنَازُعِ الْحَاصِلِ فِي سَلْبِ حَقِّ مَعْلُومٍ مِنْ شَخْصٍ أَوْ اشْخَاصٍ، أَوْ التَّنَازُعِ الْحَاصِلِ بَيْنَ طَائِفَتَيْنِ الْمُتَجَرِّ إِلَى قَتْلِ وَ غَيْرِهِ

بی‌تردید، نزاعی که در این آیه مطرح شده است شامل تمام منازعات و اختلافات می‌شود؛ خواه اختلاف در ثبوت و عدم ثبوت چیزی باشد، یا تنازعی باشد که از سلب حقوق معین شخص یا اشخاصی نشأت گرفته است، یا منازعه بین دو طایفه باشد که به قتل و امثال آن منجر شده است أَلَّتِي كَانَ الْمَرْجِعُ بِحَسَبِ النَّوعِ فِيهَا هُوَ الْوَالِي لَا الْقَاضِي، وَلَا سِيَّما بِمُلاحِظَةِ ذِكْرِهِ عَقِيبَ وَجُوبِ إِطَاعَةِ الرَّسُولِ

وَأُولِي الْأَمْرِ

در هر حال، مرجع این گونه منازعات، عموماً رهبر و حاکم است نه قاضی؛ به خصوص که این مطلب در آیه پس از بیان وجوب پیروی از پیامبر و اولی الامر آمده است

° سورة ص، آیه ۲۶

⁶ سورة نساء، آیه ۵۹

فَإِنَّ إِطَاعَتَهُمَا بِمَا هِيَ إِطَاعَتُهُمَا، هِيَ الْإِثْمَارُ بِأَوَامِرِهِمُ الْمَرْبُوطَةِ بِالْوَالِي وَ لَيْسَ الْمُرَادُ بِهَا إِطَاعَتُهُمَا فِي الْأَحْكَامِ الْإِلَهِيَّةِ، ضَرُورَةً أَنَّ إِطَاعَةَ الْأَوَامِرِ الْإِلَهِيَّةِ إِطَاعَةٌ لِلَّهِ لَا إِطَاعَةٌ لَهُمَا، فَلَوْ صَلَّى قَاصِدًا إِطَاعَةَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) أَوْ الْإِمَامِ (عَلَيْهِ السَّلَام) بَطَلَتْ صَلَاتُهُ

پیروی از پیامبر و اولی الامر، فی نفسه کردن نهادن به اوامر آنان به عنوان زمامدار است و هرگز مراد از اطاعت آنان، اطاعت از احکام الهی نیست؛ زیرا اطاعت از احکام الهی همان اطاعت از خداوند است نه اطاعت از پیامبر و اولی الامر، به همین جهت اگر کسی نماز را به نیت اطاعت از پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) یا امام (عَلَيْهِ السَّلَام) به جا آورد، نمازش باطل است

نَعَمْ، إِطَاعَةُ أَوَامِرِهِمُ السُّلْطَانِيَّةِ إِطَاعَةٌ لِلَّهِ أَيْضًا، لِأَمْرِهِ تَعَالَى بِإِطَاعَتِهِمْ

آری، شکی نیست که اطاعت از آنان در امور مربوط به حکومت، پیروی از خداوند هست، زیرا خداوند، خود فرمان به اطاعت از آنان داده است

ثُمَّ قَالَ تَعَالَى: (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَيَّ الْطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ) ۷

سپس خداوند تعالی در آیه بعد می فرماید: (آیا ندیدی کسانی را که گمان می کنند به آنچه (از کتاب های آسمانی که) بر تو و بر پیشینیان نازل شده، ایمان آورده اند، ولی می خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکام باطل بروند؟! با این که به آنها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند)

و هَذِهِ الْآيَةُ أَيْضًا مُفَادُهَا أَعْتَمَّ مِنَ التَّحَاكُمِ إِلَى الْقَضَاةِ وَ إِلَى الْوَلَاةِ لَوْ لَمْ نُقَلِّ: بِأَنَّ «الطَّاغُوتَ» عِبَارَةٌ عَنْ خُصُوصِ السَّلَاطِينِ وَ الْأَمْرَاءِ لِأَنَّ الطُّغْيَانَ وَ الْمُبَالَغَةَ فِيهِ مُنَاسِبٌ لَهُمْ لَا لِلْقَضَاةِ، وَ لَوْ أُطْلِقَ عَلَى الْقَضَاةِ يَكُونُ لِضَرْبٍ مِنَ التَّأْوِيلِ أَوْ بِتَبَعِ السَّلَاطِينِ الَّذِينَ هُمْ الْأَصْلُ فِي الطُّغْيَانِ، وَ يَظْهَرُ مِنَ الْمَقْبُولَةِ التَّعْمِيمُ بِالنِّسْبَةِ إِلَيْهِمَا

اگر قائل به این نباشیم که منظور از طاغوت تنها سلاطین جور و زمامداران ستم پیشه اند، باید بگوییم که مفاد آیه، اعم از دادخواهی از قاضیان و زمامداران است. زیرا مفهوم طغیان، آن هم به صورت مبالغه، مناسب سلاطین و فرمانروایان است نه قاضیان، و اگر بر قاضیان هم اطلاق شده ات باید به نوعی مجاز و یا به تبعیت از سلاطین که اساس طغیان و سرکشی اند توجیه شود. البته، ظاهر روایت مقبوله، هر دو را شامل می شود

ثُمَّ إِنَّ قَوْلَهُ: (مُنَازَعَةٌ فِي دِينٍ أَوْ مِيرَاثٍ) لَا شُبْهَةَ فِي شُمُولِهِ لِلْمُنَازَعَاتِ الَّتِي تَقَعُ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا يُرْجَعُ فِيهِ إِلَى الْقَضَاةِ، كَدَعْوَى أَنَّ فُلَانًا مَدْيُونٌ وَ انْكَارُ الطَّرَفِ وَ دَعْوَى أَنَّهُ وَارِثٌ وَ نَحْوِ ذَلِكَ

مطلب دیگر آن که، در حدیث مورد بحث این عبارت آمده است: (مُنَازَعَةٌ فِي دِينٍ أَوْ مِيرَاثٍ) این مطلب، بی تردید، تمام منازعاتی را که بین مردم رخ می دهد و برای رسیدگی به قضات ارجاع می شود در برمی گیرد. مثل این که شخصی ادعا می کند که فلان کس به او مدیون است و طرف مقابل منکر می شود، یا آن که کسی ادعای وراثت می کند، و مانند آن

وَ فِيمَا يُرْجَعُ فِيهِ إِلَى الْوَلَاةِ وَ الْأَمْرَاءِ، كَالْتَنَازُعِ الْحَاصِلِ بَيْنَهُمَا لِأَجْلِ عَدَمِ آدَاءِ دَيْنِهِ أَوْ إِرْثِهِ بَعْدَ مَعْلُومِيَّتِهِ

همچنین مفهوم «منازعه» شامل آن دسته از نزاع‌ها و اختلافاتی که مرجع رسیدگی به آنها والیان و امیران و حاکمان هستند نیز می‌شود؛ مانند اختلافاتی که بین دو نفر بر سر عدم پرداخت قرض یا ارث از جانب یکی از آنها به دیگری، بعد از روشن شدن حکم واقع می‌شود

و هَذَا النَّحْوُ مِنَ الْمُنَازَعَاتِ مَرْجِعُهَا الْأَمْرَاءُ، فَإِذَا قَتَلَ ظَالِمٌ شَخْصًا مِنْ طَائِفَةٍ وَقَعَ النَّزَاعُ بَيْنَ الطَّائِفَتَيْنِ لَا مَرْجِعَ لِرَفْعِهِ إِلَّا الْوَلَاةُ

زیرا مرجع این نوع اختلافات تنها زمامداران هستند، پس اگر شخص ستمگری فردی از یک طایفه را کشت و بین دو طایفه نزاع درگرفت، جز زمامداران، مرجعی برای رفع چنین نزاعی وجود ندارد.

و مَعْلُومٌ أَنَّ قَوْلَهُ: (فِي دَيْنٍ أَوْ مِيرَاثٍ) مِنْ بَابِ الْمِثَالِ، وَ الْمَقْصُودُ اسْتِفَادَةُ التَّكْلِيفِ فِي مُطْلَقِ الْمُنَازَعَاتِ، وَ الْاسْتِفْسَارِ الْمَرْجِعِ فِيهَا، وَ لِهَذَا أَكَّدَ الْكَلَامَ لِرَفْعِ الْإِبْهَامِ بِقَوْلِهِ: (فَتَحَاكَمَا إِلَى السُّلْطَانِ أَوْ إِلَى الْقُضَاةِ)

البته بدیهی است که که پرسش راوی از امام (علیه السلام) درباره قرض و ارث از باب مثال است و مقصود اصلی او این بوده است که درباره مطلق منازعات کسب تکلیف کند و مرجع رسیدگی به آنها را بداند، و از همین رو برای رفع ابهام، با این عبارت تأکید کرده است که: (بنابراین آنها به سلطان یا قضات مراجعه کردند)

و مِنَ الْوَاضِحِ عَدَمُ تَدْخُلِ الْخُلَفَاءِ فِي ذَلِكَ الْعَصْرِ بَلْ مُطْلَقاً فِي الْمُرَافَعَاتِ الَّتِي تَرْجِعُ إِلَى الْقُضَاةِ وَ كَذَلِكَ الْعَكْسُ

این مطلب نیز به خوبی روشن است که در آن زمان، نه خلفا در اموری که رسیدگی به آنها در شأن قضاوت بود دخالت می‌کردند و نه قاضیان در اموری که مرجع حل آنها خلفا بودند وارد می‌شدند

فَقَوْلُهُ (عَلَيْهِ السَّلَام) (مَنْ تَحَاكَمَ إِلَيْهِمْ فِي حَقٍّ أَوْ بَاطِلٍ فَإِنَّمَا تَحَاكَمَ إِلَى الطَّاغُوتِ) انطباقه عَلَى الْوَلَاةِ أَوْضَحُ، بَلْ لَوْلَا الْقَرَأْنُ لَكَانَ الظَّاهِرُ مِنْهُ خُصُوصُ الْوَلَاةِ وَ كَيْفَ كَانَ

پس این که امام (علیه السلام) فرمودند: (مَنْ تَحَاكَمَ إِلَيْهِمْ فِي حَقٍّ أَوْ بَاطِلٍ فَإِنَّمَا تَحَاكَمَ إِلَى الطَّاغُوتِ) انطباق آن بر حاکمان روشن تر است. حتی اگر بر آن مطلب قرائن و دلایل دیگر نیز وجود نداشت، باز هم ظاهر روایت بیانگر آن بود که منظور حاکمان و زمامداران اند نه دیگران

لَا إِشْكَالَ فِي دُخُولِ الطُّغَاةِ مِنَ الْوَلَاةِ فِيهِ، وَ لَا سَيِّمًا مَعَ مُنَاسِبَاتِ الْحُكْمِ وَ الْمَوْضُوعِ، وَ مَعَ اسْتِشْهَادِهِ بِالْآيَةِ الَّتِي هِيَ ظَاهِرَةٌ فِيهِمْ فِي نَفْسِهَا

در این که حامان جور مشمول این حدیث‌اند تردیدی نیست، به ویژه به دلیل وجود مناسبات عقلی بین «حکم» که حرمت مراجعه به «طاغوت» است و «موضوع» که منازعات و اختلافات است و نیز به دلیل استناد امام (علیه السلام) به آیه‌ای که ظهور در حاکمان ستمگر دارد، جای هیچ گونه تردیدی باقی نمی‌ماند

بَلْ لَوْلَا ذَلِكَ يُمَكِّنُ أَيْضاً أَنْ يُقَالَ بِالتَّعْمِيمِ، لِلْمُنَاسِبَاتِ الْمَغْرُوسَةِ فِي الْأَذْهَانِ

حتی اگر از این قرائن چشم‌پوشیم باز هم می‌توانیم قائل به تعمیم منظور امام (علیه السلام) شویم، زیرا اذهان عموم، شمول حدیث بر حاکمان جور و قضات را مناسب‌تر می‌داند

فَيَكُونُ قَوْلُهُ بَعْدَ ذَلِكَ: (فَكَيْفَ يَصْنَعَانِ؟) إِسْتِفْسَارًا عَنِ الْمَرْجِعِ فِي الْبَابَيْنِ، وَ اخْتِصَاصُهُ بِأَحَدِهِمَا وَ لَا سِيَّما بِالْقَضَاةِ فِي غَايَةِ الْبُعْدِ لَوْ لَمْ نَقُلْ: بِأَنَّهُ مَقْطُوعُ الْخِلَافِ

در این صورت، سؤال بعدی که راوی می پرسد: (فَكَيْفَ يَصْنَعَانِ؟) مبتنی بر این است که می خواهد مرجع رسیدگی در هر دو مورد مشخص شود، و انحصار مفاد حدیث به یکی از آن دو، به خصوص به قضات بعید است و ادعای قطعی دانستن آن هم خلاف موازین عقلی است
و قَوْلُهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): (فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَكَمًا) تَعْيِينَ لِلْحَاكِمِ فِي التَّنَازُعِ، فَلَيْسَ لِصَاحِبِ الْحَقِّ الرَّجُوعُ إِلَى وِلَاةِ الْجَوْرِ وَ لَا إِلَى الْقَضَاةِ

اما این که امام (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می فرماید: (فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَكَمًا) منظور تعیین شخص یا مقامی است که در اختلافات و منازعات میان دو نفر یا دو گروه حکم می کند و صاحب حق نباید در این امور به فرمانروایان ستمگر و یا قاضیان رسمی مراجعه کند
و لَوْ تَوَهُّمٌ مِنْ قَوْلِهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): (فَلْيَرْضَوْا) اخْتِصَاصُهُ بِمُورِدِ تَعْيِينِ الْحُكْمِ فَلَا شُبْهَةَ فِي عَدَمِ إِرَادَةِ خُصُوصِهِ، بَلْ ذَكَرَ مِنْ بَابِ الْمِثَالِ، وَ إِلَّا فَالرَّجُوعُ إِلَى الْقَضَاةِ الَّذِي هُوَ الْمُرَادُ جَزْمًا لَا يُعْتَبَرُ فِيهِ الرِّضَا مِنَ الطَّرَفَيْنِ

گرچه ممکن است این تصور از کلمه (فَلْيَرْضَوْا) پیش آید که منظور امام (عَلَيْهِ السَّلَامُ) تخصیص آن به مورد تعیین حکم از جانب قاضی بوده است ولی بی تردید، منحصر کردن سخن امام (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در این مورد بی دلیل است و ذکر موارد یادشده در حدیث از باب مثال است، وگرنه، در مورد قضاوت که مسلماً در این حدیث مطرح شده است، رضایت دو طرف دعوا معتبر نیست
فَاتَّصَحَّ مِنْ جَمِيعِ ذَلِكَ أَنَّهُ يُسْتَفَادُ مِنْ قَوْلِهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): (فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ حَاكِمًا) أَنَّهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَدْ جَعَلَ الْفَقِيهَ حَاكِمًا فِيمَا هُوَ مِنْ شُؤْنِ الْقَضَاءِ وَ مَا هُوَ مِنْ شُؤْنِ الْوِلَايَةِ، فَالْفَقِيهَ وَلِيُّ الْأَمْرِ فِي الْبَابَيْنِ، وَ حَاكِمٌ فِي الْقِسْمَيْنِ

حاصل کلام، از این سخن امام (عَلَيْهِ السَّلَامُ) که: (فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ حَاكِمًا) چنین استفاده می شود که امام (عَلَيْهِ السَّلَامُ) شخص فقیه را، هم در امور قضایی و هم در امور مربوط به حکومت و رهبری جامعه، حاکم قرار داده است، یعنی فقیه در هر دو زمینه «ولی امر» است و حق حاکمیت دارد

وَ لَا سِيَّما مَعَ عُذُولِهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عَنْ قَوْلِهِ: «قَاضِيًا» إِلَى قَوْلِهِ: «حَاكِمًا» فَإِنَّ الْأَوَامِرَ أَحْكَامًا، فَأَوَامِرُ اللَّهِ وَ نَوَاهِيهِ أَحْكَامُ اللَّهِ تَعَالَى، بَلْ لَا يَبْعُدُ أَنْ يَكُونَ الْقَضَاءُ أَعَمُّ مِنْ قَضَاءِ الْقَاضِي وَ أَمْرِ الْوَالِي وَ حُكْمِهِ

به ویژه به آن که حضرت نفرموده اند: «قَاضِيًا» بلکه گفتند «حَاكِمًا» و چون می دانیم اوامر و نواهی همان احکام اند، بعید نیست که اگر امام (عَلَيْهِ السَّلَامُ) تعبیر به «قاضی» نیز می کردند، باز هم این تعمیم صحیح بود؛ یعنی قضاوت به طور کلی اعم از داوری قاضی و دستور حاکم است

قَالَ تَعَالَى: (وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ)^۸ وَكَيْفَ كَانَ لَا يَنْبَغِي الْإِشْكَالُ فِي التَّعْمِيمِ

خداوند متعال در قرآن کریم نیز می‌فرماید: (هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند، اختیاری (در برابر فرمان خدا) داشته باشد؛ (به عبارت دیگر هیچ مرد و زن مؤمنی حق ندارد به اختیار خود عمل کند)) در هر صورت إشکالی در تعمیم سخن امام (علیه السلام) نسبت به دو موضوع قضاوت و رهبری نیست

بَلْ يُمَكِّنُ الْإِسْتِشْهَادُ عَلَى أَنَّ الْمُرَادَ مِنَ الْقَضَاءِ الْمَرْبُوطِ بِالْقَضَاءِ غَيْرُ مَا هُوَ مَرْبُوطٌ بِالسُّلْطَانِ بِمَشْهُورَةِ أَبِي

خَدِجَةَ

همچنین برای تبیین این که مراد از قضاوت مربوط به قاضیان غیر از آن است که به سلطان مربوط است، می‌توان به حدیث مشهور ابی خدیجه استناد کرد

قَالَ: (بَعَثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) إِلَى أَصْحَابِنَا فَقَالَ: قُلْ لَهُمْ: إِيَّاكُمْ إِذَا وَقَعَتْ بَيْنَكُمْ خُصُومَةٌ أَوْ تَدَارُءُ فِي شَيْءٍ مِنَ الْأَخْذِ وَالْعَطَاءِ أَنْ تَحَاكُمُوا إِلَى أَحَدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ الْفُسَّاقِ، إَجْعَلُوا بَيْنَكُمْ رَجُلًا قَدْ عَرَفَ حَالَئَنَا وَحَرَائِمَنَا، فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ قَاضِيًا، وَإِيَّاكُمْ أَنْ يُخَاصِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا إِلَى السُّلْطَانِ الْجَائِرِ)

وی می‌گوید: (امام صادق «علیه السلام» مرا برای رساندن پیامی به شیعیان برگزید و فرمود: به اصحاب ما بگو: هرگاه خصومت یا مراغه‌ای در زمینه داد و ستد بین شما درگرفت، برحذر باشید از این که یکی از قاضیان فاسق را در میان خود به داوری برگزینید؛ بلکه مردی را داور قرار دهید که حلال و حرام ما را به خوبی شناخته باشد، زیرا من چنین شخصی را بر شما قاضی قرار داده و مبادا یکی از شما، هنگام مخاصمه، از سلطان ستمگر دادخواهی کند)

فَإِنَّ الظَّاهِرَ مِنْ صَدْرِهَا إِلَى قَوْلِهِ (عَلَيْهِ السَّلَام): قَاضِيًا هِيَ الْمُنَازَعَاتُ الَّتِي يُرْجَعُ فِيهَا إِلَى الْقَضَاءِ

ظاهر این حدیث از ابتدا تا جمله‌ای که به کلمه «قاضیاً» ختم می‌شود، مربوط به منازعاتی است که مرجع رسیدگی به آنها قاضیان هستند و مِنْ تَحْذِيرِهِ بَعْدَ ذَلِكَ مِنَ الْإِرْجَاعِ إِلَى السُّلْطَانِ الْجَائِرِ وَجَعَلَهُ مُقَابِلًا لِلْأَوَّلِ بِقَوْلِهِ (عَلَيْهِ السَّلَام): وَ إِيَّاكُمْ إِلَى

آخِرِهِ هِيَ الْمُنَازَعَاتُ الَّتِي يُرْجَعُ فِيهَا إِلَى السُّلْطَانِ لِرَفْعِ التَّجَاوُزِ وَالتَّعَدِّي، لَا لِفَصْلِ الْخُصُومَةِ

اما بر حذر داشتن شیعیان از رجوع به سلطان ستمگر، و این عمل را در عرض مراجعه به قاضیان قرار دادن، اشاره به آن دسته از منازعات و اختلافات است که رسیدگی به آنها در شأن سلطان و حاکم است تا که از تجاوز و تعدی جلوگیری کند، نه این که خصومت را با بیان حکم پایان بخشد

ثُمَّ قَدْ تَنَقَّلِحْ شُبْهَةً فِي بَعْضِ الْأَذْهَانِ:

^۸ سورة احزاب، آیه ۳۶

پس از بیان مطالب فوق ممکن است شبهه زیر به ذهن خطور کند:

بِأَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) فِي أَيَّامِ إِمَامَتِهِ إِذَا نَصَبَ لِلْأَمَارَةِ أَوْ الْقَضَاءِ شَخْصاً أَوْ أَشْخَاصاً كَانَ أَمْدُهُ إِلَى زَمَانِ إِمَامَتِهِ، وَبَعْدَ وَفَاتِهِ وَانتِقَالِ الْإِمَامَةِ إِلَى مَنْ بَعْدَهُ بَطَلَ النَّصْبُ وَانْعَزَلَ الْوَلَاةُ وَالْقَضَاءُ

شبهه: هرگاه امام صادق (علیه السلام)، در زمان امامت خود، شخص یا اشخاصی را به عنوان قاضی منصوب کرده باشند، مدت آن تا پایان دوره امامت ایشان بوده است و بعد از وفات آن حضرت و واگذار شدن مقام امامت به امامان بعد، انتصاباتی که از جانب ایشان صورت گرفته بود باطل شده است و والیان و قاضیان منصوب از طرف آن حضرت از مقام خود منعزل شده اند

و فِيهَا مَا لَا يَخْفَى، فَإِنَّهُ مَعَ الْغَضِّ عَنْ أَنْ مُقْتَضَى الْمَذْهَبِ أَنَّ الْإِمَامَ إِمَامٌ حَيًّا وَ مَيِّتًا وَ قَائِمًا وَ قَاعِدًا

پاسخ: سستی و ضعف این شبههبر کسی پوشیده نیست، زیرا: اولاً، اقتضای مذهب تشیع آن است که امام (علیه السلام) چه زنده باشد چه مرده، چه قیام کند چه دست به اقدامی نزد، در هر صورت بر منصب امامت باقی است

أَنَّ النَّصْبَ لِمَنْصَبٍ سِوَاهُ كَانَ نَصْبُ الْوَلَاةِ أَوْ الْقَضَاءِ أَوْ نَصْبُ الْمُتَوَلَّى لِلْوَقْفِ أَوْ الْقِيَمِ عَلَى السُّفَهَاءِ وَ الصِّغَارِ

لَا يَبْطُلُ بِمَوْتِ النَّاصِبِ

ثانیاً، هرگاه شخصی به مقامی منصوب شود، این نصب، خواه از طرف حاکمان و فرمانداران باشد، خواه از طرف قاضیان، یا از طرف سرپرست اوقاف و متصدی امور سفیهان و کودکان، با مرگ نصب کننده عزل باطل نمی شود و منصوب از مقام خود برکنار نمی گردد

فَمِنْ الصَّرُورِيِّ فِي طَرِيقَةِ الْعُقُلَاءِ أَنَّهُ مَعَ تَغْيِيرِ السُّلْطَانِ أَوْ هَيْئَةِ الدَّوْلَةِ وَ نَحْوِهِمَا لَا يَنْعَزِلُ الْوَلَاةُ وَ الْقَضَاءُ وَ

غَيْرُهُمْ مِنَ الْمَنْصُوبِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ، وَ لَا يَحْتَاجُونَ إِلَى نَصْبٍ جَدِيدٍ

نرد ردمندان بدیهی است که با تغییر شخص زمامدار یا هیئت دولت و مانند آنها، هیچ گاه تمام فرمانداران و قاضیان و دیگر منصوبان از جانب آنان عزل نمی شوند و ادامه کار آنان نیازمند نصب جدید نیست

نَعْمَ لِلرَّئِيسِ الْجَدِيدِ عَزْلُ مَنْ نَصَبَهُ السَّابِقُ وَ تَغْيِيرُهُ، وَ مَعَ عَدَمِهِ تَبَقَى الْمَنَاصِبُ عَلَى حَالِهَا

البته رئیس و حاکم جدید حق عزل منصوبان سابق و تعیین افراد جدید را برای تصدی آن مناصب دارد، لکن تا وقتی اقدام به عزل آنان نکرده است مناصب قدیم به حال خود باقی است

وَ فِي الْمَقَامِ لَا يَعْقِلُ هَدْمُ الْأَيْمَةِ اللَّاحِقِينَ (عَلَيْهِمُ السَّلَام) نَصْبَ الْإِمَامِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام)، لِأَنَّهُ يَرْجِعُ

إِمَّا إِلَى نَصْبِ غَيْرِ الْفُقَهَاءِ الْعُدُولِ وَ إِرْجَاعِ الْأَمْرِ إِلَيْهِمْ

در مقام مورد بحث، که امام صادق (علیه السلام) اشخاصی را به مقامی منصوب فرموده اند، خردمندانه نیست که تصور کنیم امامان بعدی (علیهم السلام)، انتصابات آن حضرت را بر هم زده و تغییر داده باشند؛ زیرا تغییر این مناصب به آن معناست که آن حضرات (علیهم السلام) اشخاصی

غیر از فقهای عادل را به این مقام منصوب کرده یا مردم را به زمامداری ستمگر و قاضیان زیر نظر آنان ارجاع کرده باشند

فَمَعَ صَلَاحِيَّةُ الْفُقَهَاءِ الْعُدُولِ كَمَا يَكْشِفُ عَنْهَا نَصْبُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) إِيَّاهُمْ لَا يُعْقَلُ تَرْجِيحُ غَيْرِهِمْ
الْمَرْجُوحَ بِالنِّسْبَةِ إِلَيْهِمْ عَلَيْهِمْ وَلَوْ كَانَ عَدْلًا إِمَامِيًّا

صورت اول؛ با توجه به صلاحیت فقههای عادل برای آن مقام، هیچ وجه عقلی و منطقی ندارد و ترجیح افرادی که از صلاحیت کمتری نسبت به فقههای عادل برخوردارند، اگر چه شیعه دوازده امامی عادل نیز باشند، ترجیح بلامرّج است
وَقَدْ تَقَدَّمَ أَنَّهُ كَالضَّرُورِيِّ لُزُومُ كَوْنِ الْوَالِي عَالِمًا بِالْقَوَانِينِ، وَ الْجَاهِلُ لَا يَصْلَحُ لِهَذَا الْمَنْصَبِ وَ لَا لِمَنْصَبِ الْقَضَاءِ

و پیشتر گذشت که داشتن آگاهی وسیع و عمیق از قوانین برای حاکم، در حکم ضروری است حال چگونه شخص جاهل می تواند از جانب امامان به منصب ولایت و قضاوت گمارده شود؟!
أَوْ إِلَى إِرْجَاعِهِمْ إِلَى وَلَاةِ الْجَوْرِ وَ قُضَاتِهِ، وَ هُوَ ظَاهِرُ الْفَسَادِ

صورت دوم؛ که امان بعد از امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَام) مردم را به زمامداران ستمگر و دستگاه داوری آنان ارجاع کرده باشند، آشکارا نشان از سستی و تباهی دارد
كَالْإِهْمَالِ لِهَذَا الْأَمْرِ الضَّرُورِيِّ الَّذِي يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَمُ، وَ لَا يُعْقَلُ بَقَاءُ عَيْشِهِمْ إِلَّا بِذَلِكَ، فَمَنْ نَصَبَهُ الْإِمَامُ (عَلَيْهِ السَّلَام) مَنْصُوبٌ إِلَى زَمَانِ ظُهُورِ وَلِيِّ الْأَمْرِ (عَلَيْهِ السَّلَام)

این حالت، همانند آن است که آن بزرگواران امر حکومت و قضاوت را که سخت مورد نیاز مردمان است، به حال خود وانهاده باشند. بنابراین، تمام اشخاصی را که امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَام) منصوب کرده اند، تا زمان ظهور حضرت ولی امر (عَلَيْهِ السَّلَام) در مقام خود باقی خواهند بود
مُضَافًا إِلَى أَنَّ مِنَ الضَّرُورِيِّ فِي الْفِقْهِ أَنَّ نَصْبَهُ بَاقٍ، وَ لَا زَالَ تَمَسَّكَ الْفُقَهَاءُ بِمَقْبُولَةِ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ لِإِثْبَاتِ مَنْصَبِ الْقَضَاءِ لِلْفُقَهَاءِ، كَمَا أَنَّ مِنْ فَهْمِ مِنْهَا الْأَعْمَ اسْتَدَلَّ بِهَا لِذَلِكَ، وَ هَذَا وَاضِحٌ

علاوه بر این ها، باقی بودن نصب امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَام)، در علم فقه نیز به عنوان امری بدیهی تلقی شده است؛ زیرا فقه برای اثبات منصب قضاوت برای فقهها، همواره به روایت مقبولة عمر بن حنظله تمسک می جسته اند. حال چنانچه کسی قائل به شمول حدیث بر ولایت و قضاوت باشد، او نیز به همان ترتیب، به این حدیث استدلال می کند و این امری آشکار است
وَ هُنَا شُبْهَةٌ أُخْرَى، وَ هِيَ أَنَّ الْإِمَامَ (عَلَيْهِ السَّلَام) وَ إِنْ كَانَ خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) وَ وَلِيِّ الْأَمْرِ، وَ لَهُ نَصَبُ الْوَلَاةِ وَ الْقُضَاةِ لَكِنْ لَمْ تَكُنْ يَدُهُ مَبْسُوطَةً، بَلْ كَانَ فِي سَيْطَرَةِ خُلَفَاءِ الْجَوْرِ

و شبهه دیگر؛ گرچه امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَام) خلیفه رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) و ولی امر بودند، و نصب فرمانداران و قاضیان از جمله اختیارات ایشان به شمار می رفت، لکن آن حضرت در زمان امامت خود «مبسوط الید» نبودند؛ بلکه تحت سیطره خلفای ستمگر به سر می بردند

فَلَا أَثَرَ لِجَعَلِ مَنْصَبِ الْوَلَاةِ لِأَشْخَاصٍ لَا يُمَكِّنُ لَهُمُ الْقِيَامُ بِأَمْرِهَا، وَ أَمَّا نَصَبُ الْقُضَاةِ فَلَهُ أَثَرٌ فِي الْجُمْلَةِ

در این صورت، بر تعیین اشخاصی توسط آن حضرت برای منصب ولایت اثری مترتب نبود، زیرا امکان قامه حکومت برای آنان نبود؛ لکن نصب قضات در همان زمان نیز، فی الجمله، آثاری به همراه داشت

و فيها - أنه مع وجود أثر في الجملة في جعل الولاية أيضاً كما لا يخفى، فإن جعل المرجع للشيعة يوجب رجوعهم إليه ولو سراً في كثير من الأمور، كما نشاهد بالضرورة - أن لهذا الجعل سراً سياسياً عميقاً، وهو طرح حكومة عادلة إلهية، وتهيئة بعض أسبابها حتى لا يتحيز المتفكرون لو وفقهم الله لتشكيل حكومة إلهية

پاسخ: در مورد نصب مقام ولایت نیز می توان قائل به وجود آثاری فی الجمله شد و این امر بر کسی پوشیده نیست؛ زیرا قرار دادن مرجعی برای شیعیان خود موجب می شود که آنان در بسیاری از امور به او مراجعه کنند، گرچه این کار پنهانی صورت گیرد چنان که آشکارا مشاهده می کنیم، در این نصب آن حضرت، راز سیاسی عمیقی نهفته است و آن، برنامه ریزی به منظور تشکیل حکومتی عدل گستر و الهی و فراهم ساختن مقدمات و زمینه های ایجاد آن بوده است، تا اگر خداوند شیعیان را به تشکیل حکومتی الهی موفق ساخت، در آن هنگام اندیشمندان جامعه دچار سرگردانی نشوند و مطابق وظیفه عمل کنند. از این بالتر آن که، در سخن امام (علیه السلام)، به وضوح شوق به اقدام برای تشکیل حکومت نیز نهفته است

بَلْ هُوَ زَائِدٌ عَلَى الطَّرْحِ بَعَثَ لَهُمْ إِلَى ذَلِكَ، كَمَا هُوَ وَاضِحٌ

این روش در میان سیاستمداران بشری نیز معمول بوده است

و لَقَدْ تَصَدَّى بَعْضُ الْمُتَفَكِّرِينَ لَطَرِحِ حُكُومَةٍ وَ تَخْطِيطِهَا فِي السَّجْنِ لِرَجَاءِ تَحَقُّقِهَا فِي الْآتِي، وَ وَفَّقَ بَعْضَهُمْ لِذَلِكَ حَتَّى فِي عَصْرِنَا، فَالرَّسُولُ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) عَيَّنَ خُلَفَاءَ بِخُصُوصِهِمْ، وَ هُمُ الْأَثَمَةُ الْأَطْهَارُ (صَلَّوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ)، وَ فِي نَصَبِهِمْ وَ تَعْيِينِهِمْ مَصَالِحٌ مِنْهَا: تَحَقُّقُ أُمَّةٍ عَظِيمَةٍ بَلَغَتْ فِي الْحَالِ - بِحَمْدِ اللَّهِ إِلَى عَدَدٍ كَبِيرٍ جَدًّا، بَلِ الْغَالِبُ فِي الْعُظَمَاءِ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَ غَيْرِهِمُ الشَّرُوعُ فِي الطَّرْحِ أَوْ الْعَمَلِ مِنَ الصَّفَرِ تَقْرِيبًا.

بسا متفکرانی که در زندان به طرح حکومت مطلوب خود پرداخته اند و خطوط اساسی آن را مشخص کرده اند، بدان امید که در آینده در جامعه اجرا شود و در روزگار خود، بسیاری را شاهد بوده ایم که به خواسته های خود نیز رسیده اند. از همه آشکارتر، روش حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است که جانشینان بعد از خود را با نام و نشان تعیین کرد که همانا ائمه طاهرين (علیهم السلام) هستند که در نصب و تعیین آنان حکمت ها و مصالحی نهفته است؛ از جمله آن که با انتخاب رهبری امت، جامعه عظیم اسلامی تحقق یابد که بحمد الله این امت در زمان ما از شمار عظیمی برخوردار است و دیگر آن که اکثر پیامبران بزرگ الهی، کار خود را در برنامه ریزی و اجرا، تقریباً از صفر شروع کردند و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز چنین کرد

فَهَذَا رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) قَدْ قَامَ بِالرَّسَالَةِ وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِهِ فِي أَوَّلِ تَبْلِيغِهِ إِلَّا طِفْلٌ صَغِيرُ السِّنِّ عَظِيمُ الشَّانِ وَ امْرَأَةٌ جَلِيلَةٌ، وَ لَكِنْ قَامَ بِاعْبَاءِ الرَّسَالَةِ وَ نَشْرِ الدَّعْوَةِ عَنْ عَزْمٍ رَاسِخٍ وَ إِرَادَةٍ قَوِيَّةٍ وَ قُوَّةٍ قُدْسِيَّةٍ غَيْرِ

آيسٍ عَنْ حُصُولِ مَقْصَدِهِ

هنگامی که حضرت رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) رسالت بزرگ خویش را آغاز کرد به جز نوجوانی کم سال ولی بلندمرتبه و بانویی جلیل‌القدر، کسی به او ایمان نیاورده بود؛ با این حال بارِ سنگین رسالت را به دوش کشید و با عزمی راسخ و اراده‌ای آهنین و نیرویی ملکوتی به نشر دعوت خویش پرداخت، بدون آن که کمترین ناامیدی در حصول به مقصد به خود راه دهد

وَ جَاهَدَ وَ تَحَمَّلَ الْمَشَاقَّ طِيلَةَ حَيَاتِهِ حَتَّى بَلَغَ الْأَمْرُ إِلَى أَنْ نَشَرَ الْإِسْلَامَ فِي الْعَالَمِ، وَ بَلَغَتْ عِدَّةُ الْمُسْلِمِينَ فِي الْحَالِ قَرِيباً مِنْ سَبْعِ مِائَةِ مِليوناً، وَ سَيَزِيدُ إِنْ شَاءَ اللهُ، وَ اللهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ

آن بزرگوار، در طول حیاتِ پر بار خود، آن قدر مجاهدت کرد و متحمل رنج‌های طاقت‌فرسا شد تا سرانجام اسلام را در جهان گسترش داد، و ما امروزه می‌بینیم که شمار پیروان اسلام به مرز هفتصد میلیون رسیده است و امید است روز به روز بر عده آنان افزوده شود؛ و الله غالبٌ عَلَى أَمْرِهِ: خداوند بر کار خود پیروز است

وَ أَبُو عَبْدِ اللهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَدْ أَسَّسَ بِهَذَا الْجَعْلِ أُسَاساً قَوِيماً لِلْأُمَّةِ وَ لِلْمَذْهَبِ بِحَيْثُ لَوْ نُشِرَ هَذَا الطَّرْحُ وَ التَّأْسِيسُ فِي جَامِعَةِ التَّشْيِيعِ وَ أَبْلَغَهُ الْفُقَهَاءُ وَ الْمُتَفَكَّرُونَ إِلَى النَّاسِ وَ لَا سِيَّما إِلَى الْجَوَامِعِ الْعِلْمِيَّةِ وَ ذَوِي الْأَفْكَارِ الرَّاقِيَةِ لَصَارَ ذَلِكَ مُوجِباً لِنَتَبَاهِ الْأُمَّةِ وَ التِّفَاتِهِمْ إِلَيْهِ، وَ خُصُوصاً طَبَقَةَ الشُّبَّانِ

امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَام) با این عمل، یعنی تعیین رهبری امت از جانب خود، اساس استوار برای امت اسلامی و نیز برای مذهب تشیع بنا نهاد، به طوری که اگر این طرح و برنامه در میان شیعیان منتشر شود و فقها و اندیشمندان آن را به مردم، خصوصاً به جوامع علمی و روشنفکران برسانند، یقیناً موجب بیداری ملت‌ها و جلب توجه آنان به این امر خواهد شد؛ به ویژه طبقه جوان با آگاهی یافتن از این امر، آتش بیداری در دل‌هایشان شعله‌ور می‌شود

فَلَعَلَّهُ يَصِيرُ مُوجِباً لِقِيَامِ شَخْصٍ أَوْ أَشْخَاصٍ لِتَأْسِيسِ حُكُومَةٍ إِسْلَامِيَّةٍ عَادِلَةٍ تَقْطَعُ أَيَادِيَ الْأَجَانِبِ مِنْ بِلَادِ الْمُسْلِمِينَ

و چه بسا این طرح باعث شود شخص یا اشخاصی برای تأسیس و برپایی حکومتی اسلامی و دادگرانه به پا خیزند و دست بیگانگان را از سرزمین‌های اسلامی کوتاه کنند

وَ اللَّازِمُ عَلَى الْعُلَمَاءِ الْأَعْلَامِ وَ الْمُبَلِّغِينَ أَيْدَهُمُ اللهُ تَعَالَى أَنْ يَقُومُوا بِهَذَا الْأَمْرِ الْحَيَوِيِّ وَ يُزِيلُوا الْيَأْسَ مِنْ قُلُوبِهِمْ وَ قُلُوبِ الطُّلَابِ وَ الْمُحَصِّلِينَ وَ سَائِرِ النَّاسِ، فَإِنَّهُ مَبْدَأُ الْخُمُودِ وَ الْقُعُودِ عَنِ الْوُصُولِ إِلَى الْحَقِّ

امروز بر دانشمندان بزرگ و مبلغان اسلامی که خداوند تأییدشان نماید واجب است هرچه سریع‌تر به این امر حیاتی اقدام کنند و ناامیدی را از دل‌های خود و از دل‌های طلاب و دانشجویان و سایر مردم نسبت به تشکیل این حکومت دور سازند و بدانند که ناامیدی سرچشمه سستی و دلسردی و مانع اصلی رسیدن به حق است

و منها: صحیحۃ القدّاح عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: (قال رسول الله «صلى الله عليه وآله»: من سلك طريقاً يطلب فيه علماً سلك الله به طريقاً إلى الجنة - إلى أن قال: وإن العلماء ورثة الأنبياء، إن الأنبياء لم يورثوا ديناراً ولا درهماً، ولكن ورثوا العلم، فمن أخذ منه أخذ بحظ وافر)

در حدیث صحیح قدّاح از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: (رسول خدا «صلى الله عليه وآله وسلم» فرمود: هر کس در طلب دانشی راهی را طی کند، خداوند او را به راهی می‌برد که به بهشت ختم می‌شود و به درستی که علما وارثان انبیاء هستند. انبیای الهی دینار درهمی به ارث نگذاشتند، بلکه از خود علم به ارث گذاشتند. پس هر کس از این میراث بهره‌ای برگیرد از حظی وافر برخوردار شده است) و قریب منها روایة أبي البختريّ مع اختلاف في التعبير

روایتی دیگر قریب به همین مضمون از ابوالبختری نقل شده است که تنها در تعبیر با حدیث فوق اختلاف دارد و قد وقع سهو في قلم النراقي (قدس سره) في «العوائد» حيث وصف رواية أبي البختريّ بالصحة مع أنّها ضعيفة، ولا يبعد أن يكون مراده صحیحۃ القدّاح و عند الكُتب وقع سهو من قلمه الشريف

شایان ذکر است که مرحوم ملا احمد نراقی (ره) در کتاب (عوائد الأيام) دچار اشتباهی شده است و روایت ابوالبختری را صحیح دانسته است، در حالی که ضعیف است. البته بعید نیست که مقصود ایشان صحیحۃ قدّاح بوده و هنگام نوشتن، این اشتباه از قلم شریف ایشان سر زده است ثم إن مقتضى كون الفقهاء ورثة الأنبياء - ومنهم رسول الله (صلى الله عليه وآله) و سائر المرسلين الذين لهم الولاية العامة على الخلق - انتقال كل ما كان لهم إليهم إلا ما ثبت أنه غير ممكن الانتقال، ولا شبهة في أن الولاية قابلة للانتقال كالسلطنة التي كانت عند أهل الجور موروثية خلفاً عن سلف

✓ اکنون به بحث و بررسی درباره مفاد حدیث فوق می‌پردازیم

بر اساس این حدیث شریف که فقها را وارث پیامبران معرفی می‌کند پیامبرانی که از جمله آنان پیامبر مکرم اسلام (صلى الله عليه وآله وسلم) و ایر پیامبرانی هستند که صاحب ولایت عامّه بر مردمان بوده‌اند؛ باید بپذیریم که آنچه در اختیار آنان بوده است به فقها نیز منتقل می‌شود، به جز آن چه که ثابت شود انتقالش به دیگران مکن نیست؛ اما بی‌شک حق ولایت و حاکمیت قابل انتقال است، چنان که سلطنت در نزد پادشاهان ستمگر امری موروثی است

و قد مرّ أنه ليس المراد بالولاية هي الولاية الكلية الإلهية التي دارت على لسان العرفاء وبعض أهل الفلسفة، بل المراد هي الولاية الجعلية الاعتبارية، كالسلطنة العرفية و سائر المناصب العقلانية

البته پیشتر گفتیم که مقصود ما از ولایت، ولایت کلیّه الهیه که در زبان عرفا و برخی از فلاسفه متداول است، نیست؛ بلکه منظور همان ولایت قراردادی و اعتباری است همچون سلطنت و حکومت عرفی و سایر مناصب معمول در بین مردم

كالخلافة التي جعلها الله تعالى لداود (عليه السلام) و فرغ عليها الحكم بالحق بين الناس

و از همین قبیل است خلافتی که خداوند متعال برای حضرت داود (عَلَيْهِ السَّلَام) قرار داد و بر مبنای آن به او امر کرد که در بین مردم به حق داوری کند

وَ كَتَبَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) عَلِيًّا (عَلَيْهِ السَّلَام) بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى خَلِيفَةً وَ وَلِيًّا عَلَى الْأُمَّةِ

نمونه دیگری که شایان ذکر است این است که پیامبر اکرم (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) به امر خداوند، حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَام) را به عنوان خلیفه خویش و رهبر امت اسلامی تعیین کرد

وَ مِنَ الضَّرُورِيِّ أَنَّ هَذِهِ أَمْرٌ قَابِلٌ لِلإِنْتِقَالِ وَ التَّوْرِيثِ

بنابراین، مُسَلَّم است که این گونه ولایت و رهبری، قابل انتقال و به قابل به ارث رسیدن است

وَ يَشْهَدُ لَهُ مَا فِي «نَهْجِ الْبَلَاغَةِ» (أَرَى تُرَائِي نَهْجًا)

گواه ما بر این مدعا سخن حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَام) در نهج البلاغه است که می فرمایند: (می بینم که ارث مرا به غارت می برند)

فَعَلَيْهِ تَكُونُ الْوَلَايَةُ أَيُّ كَوْنِهِ أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فِيمَا يَرْجِعُ إِلَى الْحُكُومَةِ وَ الْأَمَارَةِ مُنْتَقِلَةً إِلَى الْفُقَهَاءِ

بنابراین ولایت پیامبر، یعنی «أُولَى» بودن حضرتش بر مؤمنین نسبت به خودشان، در امور راجع به حکومت و زمامداری، به فقها انتقال می یابد

نَعَمْ، رَبُّمَا يَقُولُ: إِنَّ الْمُرَادَ بِالْعُلَمَاءِ الْإِئِمَّةُ (عَلَيْهِمُ السَّلَام)، كَمَا وَرَدَ (نَحْنُ الْعُلَمَاءُ)

البته، ممکن است برخی بگویند که مراد از «علماء» ائمه اطهار (عَلَيْهِمُ السَّلَام) هستند، چنان که خودشان فرموده اند: (علماء ما هستیم) اما این سخن سست و بی پایه است

وَ فِيهِ مَا لَا يَخْفَى، ضَرُورَةُ أَنَّهُ مَعَ عَدَمِ الْقَرِينَةِ يَكُونُ لَفْظُ (الْعُلَمَاءِ) ظَاهِرًا فِي الْفُقَهَاءِ غَيْرِ الْإِئِمَّةِ (عَلَيْهِمُ السَّلَام)

آشکار است که هرگاه لفظ «علماء» بدون قرینه به کار رود ظهور در فقهاء دارد نه ائمه (عَلَيْهِمُ السَّلَام)

فَرَاغَ مَا وَرَدَ فِي الْعُلَمَاءِ وَ الْعَالِمِ وَ الْعِلْمِ

هر کس به احادیثی که درباره علماء و عالم و علم وارد شده است مراجعه کند، متوجه این حقیقت خواهد شد

مَعَ أَنَّ قَوْلَهُ (عَلَيْهِ السَّلَام) فِي صَحِيحَةِ الْقَدَّاحِ: (مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَطْلُبُ فِيهِ عِلْمًا) لَا يَنْطَبِقُ عَلَى الْإِئِمَّةِ (عَلَيْهِمُ السَّلَام)

السَّلَام) بِالضَّرُورَةِ، فَهُوَ قَرِينَةٌ عَلَى أَنَّهُمْ غَيْرُ الْإِئِمَّةِ (عَلَيْهِ السَّلَام)

علاوه بر این ها گفته امام (عَلَيْهِ السَّلَام) در روایت صحیح قَدَّاح که فرمودند: (مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَطْلُبُ فِيهِ عِلْمًا ...) مسلماً قابل انطباق بر ائمه

نیست، و این خود قرینه ای است بر این که منظور از علما در حدیث مذکور، افرادی غیر از امامان (عَلَيْهِمُ السَّلَام) هستند

كَمَا أَنَّ قَوْلَهُ فِي ذِيلِ رِوَايَةِ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ (فَمَنْ أَخَذَ بِشَيْءٍ مِنْهَا فَقَدْ أَخَذَ حَظًّا وَافِرًا) لَا يَنْطَبِقُ عَلَيْهِمْ سَلَامُ اللَّهِ

عَلَيْهِمُ بِالضَّرُورَةِ

همچنین گفته امام (عَلَيْهِ السَّلَام) در آخر روایت ابوالبختری که می فرمایند: (فَمَنْ أَخَذَ بِشَيْءٍ مِنْهَا فَقَدْ أَخَذَ حَظًّا وَافِرًا) بی تردید بر ائمه (عَلَيْهِمُ

السَّلَام) منطبق نیست

فَحِينَذَا يَكُونُ قَوْلُهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): (فَانْظُرُوا عَلِمَكُمْ هَذَا عَمَّنْ تَأْخُذُونَهُ، فَإِنَّ فِيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ) إِلَى آخِرِهِ أَمْرًا مُتَوَجِّهًا إِلَى الْعُلَمَاءِ بِأَنْ عَلِمَهُمْ لَا بُدَّ وَأَنْ يُؤْخَذَ مِنْ مَعْدِنِ الرَّسَالَةِ حَتَّى يَصِيرَ الْعَالِمُ بِوِاسِطَتِهِ وَارِثًا لِلْأَنْبِيَاءِ، وَ لَيْسَ مُطْلَقًا الْعِلْمُ كَذَلِكَ

این حدیث، پس از این جمله چنین ادامه می‌یابد: (پس بنگرید که دانش خود را از چه کسی فرا می‌گیرید، در حالی که علمای راستین در میان ما اهل بیت هستند) این جمله آشکارا، خطاب به علمای امت است که باد علم خود را از معدن رسالت برگیرند تا بتوانند به واسطه آن، وارث پیامبران شوند؛ چرا که هر دانشی نمی‌تواند موجد چنین شایستگی بر انسان باشد

أَوْ مُتَوَجِّهًا إِلَى الْأَمَّةِ بِأَنْ يَأْخُذُوا عَلِمَهُمْ مِنْ وَرَثَةِ الْأَنْبِيَاءِ أَيِ الْعُلَمَاءِ

همچنین می‌توان خطاب این امر را متوجه تمام امت اسلامی دانست که باید دانش خود را از وارثان انبیاء که علمای عظام اند آخذ کنند؛

وَ كَيْفَ كَانَ لَا شُبْهَةَ فِي أَنَّ الْمُرَادَ بِهِمْ فَقَهَاؤُنَا رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَ أَعْلَى اللَّهِ كَلِمَتَهُمْ

در هر صورت تردید نیست که مقصود از علما در این حدیث، فقهای اسلام اند که خداوند آنان را مشمول رضوان خویش قرار دهد و خداوند کلام آنها را بزرگ جلوه دهد

وَ أَوْهَنَ مِنْهُ مَا قِيلَ:

برخی دیگر، در این زمینه اشکالی کرده‌اند که از اشکال پیشین بی‌پایه‌تر و ضعیف‌تر است و آن این که:

مِنْ أَنَّ وَرَاثَةَ الْأَنْبِيَاءِ بِمَا هُمْ أَنْبِيَاءٌ لَا تَقْتَضِي إِلَّا تَبْلِغَ الْأَحْكَامِ، فَإِنَّ الْوَصْفَ الْعُنَوَانِيَّ مَاخُوذٌ فِي الْقَضِيَّةِ، وَ شَأْنُ

الْأَنْبِيَاءِ بِمَا هُمْ أَنْبِيَاءٌ لَيْسَ إِلَّا التَّبْلِغُ

إِثْرُ بَرْدَنِ از پیامبران از آن جهت که پیامبران الهی‌اند، چیزی جز تبلیغ احکام الهی نیست؛ زیرا در قضیه (فقهاء وارثان انبیاء هستند) وصف عنوانی که پیامبر بودن است لحاظ شده است، و شأن انبیاء از آن جهت که پیامبر الهی‌اند، چیزی جز تبلیغ نیست

نَعَمْ لَوْ قِيلَ: «إِنَّهُمْ وَرَاثُ مُوسَى وَ إِبْرَاهِيمَ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ)» مَثَلًا صَحَّ الْوَرَاثَةُ فِي جَمِيعِ مَالِهِمْ

البته، اگر گفته می‌شد که فقها وارثان موسی و ابراهیم (علیهما السلام) هستند، صحیح بود بگوییم وراثت آنان در جمیع چیزهایی است که در اختیار ایشان بوده است

وَ ذَلِكَ لِأَنَّ هَذَا التَّحْلِيلَ خَارِجٌ عَنْ فَهْمِ الْعُرْفِ، وَ لَا يَنْقَدِخُ فِي الْأَذْهَانِ مِنْ هَذِهِ الْعِبَارَةِ إِلَّا الْوَرَاثَةُ مِنْ مُوسَى وَ

عِيسَى وَ غَيْرِهِمْ، وَ لَا سِيَّمَا مَعَ إِتْيَانِ الْجَمْعِ فِي الْأَنْبِيَاءِ، فَإِنَّ الظَّاهِرَ مِنْهُ إِرَادَةُ أَفْرَادِهِمْ، وَ يَكُونُ الْعُنْوَانُ مُشِيرًا إِلَيْهِمْ

لَا مَاخُوذًا بِنَحْوِ الْمَوْضُوعِيَّةِ

در پاسخ به این اشکال باید بگوییم که این گونه تحلیل کردن از فهم عمومی خارج است؛ زیرا هنگامی که مردم با این حدیث مواجه می‌شوند درک آنان از این حدیث چیزی جز ارث بردن از موسی و عیسی و انبیای دیگر نیست، به ویژه که لفظ «انبیاء» به صورت جمع آمده است، لذا ظاهر آن

دال بر فرد انبیاست و عنوان انبیا نیز اشاره به تمام آن دارد، نه این که به اصطلاح منطقی به نحو موضوعیت اخذ شده و وصف عنوانی انبیاء لحاظ شده باشد

وَلَوْ سَلَّمْنَا ذَلِكَ فَلَا شُبْهَةَ فِي أَنْ مَا ثَبَتَ لِعُنْوَانِ «النَّبِيِّ» (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فِي الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ لَا بُدَّ وَأَنْ يُورَثَ

حال حتی اگر فرض کنیم این تحلیل صحیح باشد، شکی نیست که آن چه برای عنوان «نبی» (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) در کتاب و سنت ذکر شده است، به ناچار باید به فقها به ارث برسد

وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ)^۹

خداوند در قرآن کریم فرموده است: (ولایت پیامبر بر مؤمنان نسبت به خودشان مقدم و برتر است)

وَنَحْنُ لَا نُرِيدُ إِلَّا إِثْبَاتَ وَرَاثَةِ هَذَا الْمَعْنَى، إِذْ فِيهِ جَمِيعُ الْمَطَالِبِ، وَهَذَا وَاضِحٌ جِدًّا

بنابراین، ولایت که از شؤون نبوت است، به عنوان ارث به فقها می رسد و ما در این مبحث جز اثبات این مطلب مقصودی نداریم، چون همه مطالب در اینجا نهفته است. این نکته بسیار روشن است و نیازی به توضیح ندارد

كَمَا أَنَّ عُنْوَانَ «الرَّسُولِ وَ «النَّبِيِّ» فِي مُتَفَاهِمِ الْعُرْفِ وَاحِدٌ وَإِنْ وَرَدَ الْفَرْقُ بَيْنَهُمَا فِي الرَّوَايَاتِ بِأَنَّ (النَّبِيَّ يَرَى

فِي مَنَامِهِ وَيَسْمَعُ الصَّوْتَ وَ لَا يُعَايِنُ الْمَلَكَ، وَ الرَّسُولُ يَسْمَعُ الصَّوْتَ وَيَرَى فِي الْمَنَامِ وَيُعَايِنُ الْمَلَكَ)

به همین ترتیب، عنوان «رسول» و «نبی» نیز، در منظر عرف عمومی، دارای مفهومی واحد است، گرچه در روایات فرقی بین آن دو ذکر شده است، مثل این که: (نبی فرشته وحی را در خواب می بیند و صدای او را می شنود لکن او را در بیداری نمی بیند، اما رسول صدا را می شنود، در خواب هم فرشته را می بیند و او را عیناً نیز مشاهده می کند)

وَلَا شُبْهَةَ فِي أَنَّ الْوَرَاثَةَ لَيْسَتْ فِي هَذَا الْمَعْنَى الَّذِي فِي الرَّوَايَاتِ، ضَرُورَةً أَنَّ الْفُقَهَاءَ لَمْ يَكُنْ مَنَزِلَتَهُمْ كَذَلِكَ،

بَلِ الْمُرَادُ فِي الرَّوَايَةِ هُوَ النَّبِيُّ الْمَأْمُورُ بِالْإِبْلَاحِ

شکی نیست که وراثت انبیاء در حدیث مورد بحث، به معنایی که در این روایت آمده نیست، زیرا شأن و منزلت آنان چنین نیست؛ بلکه مراد در روایت مزبور همان «نبی» مأمور به ابلاغ است که درست به همان معنای «رسول» است

وَهُوَ الرَّسُولُ عَيْنًا، فَحِينَئِذٍ إِذَا ثَبَتَ شَيْءٌ لِلرَّسُولِ ثَبَتَ لِلْفَقِيهِ بِالْوَرَاثَةِ، كَوُجُوبِ الْإِطَاعَةِ وَ نَحْوِهَا، فَلَا شُبْهَةَ مِنْ

هَذِهِ الْجِهَةِ أَيْضًا

در این صورت، هرگاه امری برای رسول اثبات شود، عیناً، به عنوان وراثت، برای فقیه نیز ثابت می شود؛ همچون وجوب اطاعت و پیروی از آنان و مانند آن، بنابراین از این جهت دیگر شبهه ای باقی نمی ماند

^۹ سورة احزاب، آیه ۶

وَالْعُمْدَةُ شُبْهَةٌ أُخْرَى، وَهِيَ أَنَّ احْتِفَافَ الرَّوَايَةِ بِتَعْظِيمِ الْعُلَمَاءِ بِأَنَّ (مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَطْلُبُ فِيهِ عِلْمًا) كَذَا، وَ (أَنَّ الْمَلَائِكَةَ بِالنِّسْبَةِ إِلَيْهِمْ كَذَا)، (وَأَنَّ الْمَوْجُودَاتِ يَسْتَغْفِرُونَ لِطَالِبِ الْعِلْمِ)، وَ (أَنَّ فَضْلَهُمْ كَذَا)، وَ يَقُولُهُ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ): (إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِينَارًا وَ لَا دِرْهَمًا وَ لَكِنْ وَرَثُوا الْعِلْمَ، فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ أَخَذَ بِحِطِّ وَافِرٍ)

عمده‌ترین اشکالی که در این زمینه مطرح شده این است که تمام بخش‌ها و عبارات روایت، حکایت از آن دارد که بزرگداشت علما به جهتی خاص است، مانند این که می‌فرماید: (کسی که در طلب دانشی راهی را بپیماید)؛ یا (فرشتگان نسبت به آنان چنین و چنان رفتاری دارند)؛ یا (تمام موجودات برای طالب علم درخواست آمرزش می‌کنند)؛ یا (برتری آنان نسبت به دیگران چنین و چنان است) و یا همچون سخن پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) که فرمودند: (انبیاء دینار و درهمی به ارث نگذاشتند، بلکه تنها علم را بعد از خود برای دیگران به ارث نهادند؛ پس هر کس از علم آنان چیزی بگیرد، بهره‌ وافر برده است)

رُبَّمَا يَمْنَعُ عَنْ فَهْمِ عُمُومِ التَّوْرِيثِ، وَإِنْ لَمْ يَبْعُدْ وَ لَوْ لِأَجْلِ الْمُنَاسَبَاتِ الَّتِي ذَكَرْنَاهَا مِنْ قَبْلُ

البته، این گونه عبارات مانع از آن است که وراثت به معنای اعم را، از آن روایت استنباط کنیم، در پاسخ می‌گوییم اگر چه برداشت تعمیم وراثت، دست کم به دلیل مناسباتی که پیشتر بین حکم و موضوع بیان کردیم، بعید نیست

وَ كَيْفَ كَانَ لَا يُفْهَمُ مِنْهَا انْحِصَارُ ارْثِ الْأَنْبِيَاءِ فِي الْعِلْمِ أَوْ الرَّوَايَةِ، ضَرُورَةٌ أَنَّ لِلنَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) جِهَاتٌ شَتَّى وَرَثَتِهَا الْأُئِمَّةُ (عَلَيْهِمُ السَّلَام)

در هر صورت، از این روایت انحصار وراثت انبیاء در علم و روایت فهمیده نمی‌شود؛ زیرا مُسَلَّم است که پیامبر اکرم (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) دارای شئون مختلف بوده‌اند که ائمه (عَلَيْهِمُ السَّلَام) از آن حضرت به ارث برده‌اند

وَ قَوْلُهُ (عَلَيْهِ السَّلَام) فِي رِوَايَةِ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ: (وَ إِنَّمَا أَوْرَثُوا أَحَادِيثَ مِنْ أَحَادِيثِهِمْ) لَا يُرَادُّ بِهِ الْحَصْرُ، بَلِ الْمُرَادُّ مِنْهُ أَنَّهُمْ (عَلَيْهِمُ السَّلَام) أَوْرَثُوا الْعِلْمَ بِدَلِّ الدَّرْهِمِ وَ الدِّينَارِ، فَالْحَصْرُ لَوْ كَانَ إِضَافِيًّا

و این که در روایت ابوالبختری آمده است که: (وَ إِنَّمَا أَوْرَثُوا أَحَادِيثَ مِنْ أَحَادِيثِهِمْ؛ علما احادیث پیامبران را به ارث برده‌اند) در حدیث نیست؛ بلکه منظور این است که به جای درهم و دینار، علم و دانش را از انبیاء به ارث برده‌اند

مَعَ أَنَّ (إِنَّمَا) لَا تَدُلُّ عَلَى الْحَصْرِ، بَلْ لَا تُفِيدُ إِلَّا التَّأْكِدَ وَ التَّثْبِيتَ، فَتَوَهُُّهُمْ أَنَّ هَذَا الْحَدِيثَ مُنَافٍ لِمَا سَبَقَ وَ

هَادِمٌ لِلْوَلَايَةِ فِي غَايَةِ الْفَسَادِ، لِلزُّومِ أَنْ يَكُونَ هَادِمًا لِرِوَايَةِ الْأُئِمَّةِ (ع) أَيْضًا، وَ هُوَ ضَرُورِيٌّ الْبُطْلَانِ

بنابراین، حصری که از کلمه «إِنَّمَا» استفاده می‌شود، حصر اضافی است؛ گذشته از این که کلمه «إِنَّمَا» اصولاً دلالت بر حصر ندارد، بلکه تنها باید تأکید و تثبیت مطلب می‌آید. بنابراین این که پنداشته‌اند این حدیث با آنچه بیشتر در اثبات ولایت فقیه گفتیم منافات دارد و خود دلیلی بر ردّ ولایت فقیه است، پنداری بی‌پایه و در نهایت سستی است، زیرا لازمه قبول این سخن آن است که ولایت ائمه اطهار (عَلَيْهِمُ السَّلَام) را نیز منکر شویم و بطلان این مطلب، امری بدیهی است

مَعَ أَنَّهُ لَا مُنَافَاةَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مَا سَبَقَ، لِأَنَّ الْأَخْبَارَ السَّابِقَةَ دَالَّةٌ عَلَى النَّصْبِ، كَقَوْلِهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ):
(خُلَفَائِي) وَ (حُصُونُ الْإِسْلَامِ) وَ (أَمَنَاءُ الرُّسُلِ) وَ (جَعَلْتُهُ حَاكِمًا)

علاوه بر این ها، اساساً بین این حدیث و مطلب سابق هیچ گونه منافاتی وجود ندارد؛ زیرا روایات سابق، همه دلالت بر نصب فقها دارند و ایشان را با عناوینی چون (جانشینان من) و (قلعه‌های اسلام) و (معتدین پیامبران) و (حاکم) معرفی کرده‌اند
فَلَوْ لَمْ يَكُنْ إِرْثُهُ إِلَّا الْعِلْمُ وَ لَمْ يُورَثْ غَيْرُهُ، لَكِنْ كَمَا أَنَّهُ جَعَلَ الْأَئِمَّةَ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) خُلَفَاءَ وَ نَصَبَهُمْ لِلْخِلَافَةِ
عَلَى الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ جَعَلَ الْفُقَهَاءَ خُلَفَاءَ وَ نَصَبَهُمْ لِلْخِلَافَةِ الْجُزْئِيَّةِ، وَ الْفَرْقُ بَيْنَهُمْ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) وَ بَيْنَ الْفُقَهَاءِ
مِنْ هَذِهِ الْجِهَةِ هُوَ الْفَرْقُ بَيْنَ السُّلْطَانِ وَ بَيْنَ الْأُمَرَاءِ الْمَنْصُوبِينَ مِنْ قَبْلِهِ فِي الْأُمُورِ

حال اگر بگوییم میراث پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) چیزی جز علم نبوده است، عناوین مذکور را چگونه توجیه خواهیم کرد؟ البته، همچنان که آن حضرت، امامان (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) را به عنوان جانشینان خود قرار دادند و ایشان را برای حکومت جزئی و محدود منصوب فرمودند و فرق بین ائمه (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) و فقها، از این جهت درست همانند فرق بین حاکم یک کشور و فرمانداری است که از طرف او در مناطق مختلف آن کشور به کار گمارده می‌شوند

وَ بِهَذَا يَظْهَرُ أَنَّ جَعَلَ الْخِلَافَةَ لِلْفُقَهَاءِ لَا يَكُونُ فِي عَرْضِ جَعْلِهَا لِلْأَئِمَّةِ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) كَمَا تُوهِمُ

از این سخن آشکار می‌شود که جعل خلافت برای فقها در رتبه جعل آن برای ائمه (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) نیست و بر خلاف آن چه بعضی گمان برده‌اند، این دو نوع خلافت در عرض یکدیگر قرار ندارند

فَإِنَّ لَازِمَ جَعْلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) خَلِيفَةً عَلَى الْكُلِّ أَنَّهُ وَلِيُّ عَلَى قَاطِبَةِ الْخَلْقِ مِنْ غَيْرِ اسْتِثْنَاءٍ، فَهُوَ

وَلِيُّ وَ أَمِيرٌ عَلَى الْحَسَنِينَ (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا) وَ عَلَى سَائِرِ النَّاسِ

مثلاً لازمه خلیفه قرار دادن میرمؤمنان علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بر تمام مردم این است که ایشان بر تمام مردم جهان، بدون هیچ استثنا، حق ولایت و سرپرستی داشته باشد. از این رو، آن حضرت بر امام حین و امام حسین (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا) و بر فقها و دیگر مردم حق ولایت و زمامداری دارد
فَإِذَا جَعَلَ الْخِلَافَةَ الْجُزْئِيَّةَ لِلْفُقَهَاءِ لَا يُفْهَمُ مِنْهُ إِلَّا أَنَّهُمْ تَحْتَ سُلْطَةِ الْأَمِيرِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، لِأَنَّهُ أَمِيرٌ عَلَى الْكُلِّ،

مَعَ أَنَّ التَّقْيِيدَ عَقْلاً وَ نَقْلاً مِنْ أَسْهَلِ التَّصَرُّفَاتِ

و هنگامی که خلافت جزئی و محدود را بر عهده فقها گذاشته‌اند، به سادگی از آن فهمیده می‌شود که آنان هم تحت فرمانروایی و ولایت حضرت امیر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قرار دارند، چرا که آن حضرت فرمانده مطلق و امیر بر کل است، به علاوه تقیید ولایت فقیه در اینجا، عقلاً و نقلاً جایز است و هیچ اشکالی ندارد

وَ بِمَا ذَكَرْنَا يَظْهَرُ الْوَجْهُ فِي دِلَالَةِ رِوَايَاتٍ أُخَرٍ غَيْرِ سَدِيدَةِ الْأَسْنَادِ كَمَا عَنِ «الْفَقِيهِ الرَّضَوِيِّ» أَنَّهُ قَالَ: (مَنْزِلَةُ الْفَقِيهِ

فِي هَذَا الْوَقْتِ كَمَنْزِلَةِ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ)

از آنچه گذشت، دلالت آن دسته از روایات که از نظر سند چنان مورد اعتماد نیستند نیز معلوم می‌شود، مانند حدیثی که از کتاب «فقه‌الرضا» نقل شده است که: «مقام و منزلت فقیه در این زمان، همچون منزلت پیامبران بنی اسرائیل است»

وَ كَانَ مُوسَى عَلَى نَبِينَا وَ آلِهِ وَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَ كَثِيرٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مِمَّنْ لَهُمُ الْوَلَايَةُ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ

از جمله پیامبران بنی اسرائیل حضرت موسی (بر پیامبر ما و خاندانش و سلام بر او) و بسیاری از پیامبران هستند که دارای مقام ولایت و زمامداری بر بنی اسرائیل بودند

وَ كَالرَّوَايَةِ الْمَرْوِيَّةِ عَنْ «جَامِعِ الْأَخْبَارِ» عَنِ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) أَنَّهُ قَالَ: (أَفْتَحِرُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِعُلَمَاءِ أُمَّتِي، فَأَقُولُ: عُلَمَاءُ أُمَّتِي كَسَائِرِ أَنْبِيَاءٍ قَبْلِي)

همانند روایت دیگری که در کتاب «جامع‌الآخبار» از پیامبر اکرم (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) نقل شده است که ایشان فرمودند: «من در روز قیامت به علمای امت خود مباحثات می‌کنم و می‌گویم: علمای امت من همچون پیامبران دیگری هستند که پیش از من آمده‌اند»

وَ عَنْ عَبْدِ الْوَاحِدِ الْأَمَدِيِّ فِي «الْغُرَرِ» عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَنَّهُ قَالَ: (الْعُلَمَاءُ حُكَّامُ عَلَى النَّاسِ) وَ فِي نُسْخَةِ حُكَمَاءٍ وَ هِيَ خَطَأٌ

عبدالواحد آمدی نیز در کتاب «غررالحکم و دررالکم» از امیرالمؤمنین علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نقل کرده است که ایشان فرمودند: «دانشمندان حاکمان مردم هستند» و این که در نسخه‌ای از کتاب به جای «حُكَّام» واژه «حُكَمَاء» آمده است، اشتباه است

وَ كَرَوَايَةِ «تَحْفِ الْعُقُولِ» عَنْ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) وَ فِيهَا (مَجَارِي الْأُمُورِ وَ الْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْأَمْنَاءِ عَلَى حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ)

و همچنین روایتی که در کتاب «تحف‌العقول» که در آن امام حسین از قول امیرالمؤمنین (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) می‌فرماید: «جریان امور و احکام به دست علمای الهی است که بر حلال و حرام خداوند آگاه و امین‌اند»

وَ هِيَ وَ إِن كَانَتْ مُرْسَلَةً، لَكِنْ إِعْتَمَدَ عَلَى الْكِتَابِ صَاحِبُ «الْوَسَائِلِ» (قُدَّسَ سِرُّهُ) وَ مَتْنُهَا مُوَافِقٌ لِلْإِعْتِبَارِ وَ

العقل

این حدیث اگرچه مرسل است، ولی صاحب کتاب «وسائل‌الشیعه» (قُدَّسَ سِرُّهُ) بر کتاب «تحف‌العقول» اعتماد کرده است و متن حدیث نیز مطابق مبانی عقلی و عرفی است

وَ قَدْ يُقَالُ: إِنَّ صَدْرَ الرِّوَايَةِ وَ ذِيلَهَا شَاهِدٌ عَلَى أَنَّ الْمُرَادَ «بِالْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ» الْإِيْمَةُ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ)، وَ أَنْتَ إِذَا تَدَبَّرْتَ

فِيهَا صَدْرًا وَ ذِيلاً تَرَى أَنَّ وَجْهَ الْكَلَامِ لَا تَخْتَصُّ بِعَصْرِ دُونَ عَصْرِ، وَ بِمَصْرِ دُونَ مَصْرِ، بَلْ كَلَامٌ صَادِرٌ لِضَرْبِ

دستورِ كُلِّیٍّ لِلْعُلَمَاءِ قَاطِبَةً فِي كُلِّ عَصْرِ وَ مَصْرِ

گاهی گفته می‌شود که آغاز و انجام این روایت نشانگر آن است که مراد از «بِالْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ» ائمه (عَلَيْهِمُ السَّلَام) هستند در حالی که اگر در صدر و ذیل حدیث دقت کنید درمی‌یابید که این سخن متوجه زمان و مکانی خاص نیست، بلکه طرف سخن امام (عَلَيْهِ السَّلَام) قاطبه علما در همه اُصْوار و بلاد است

لِلْحَثِّ عَلَى الْقِيَامِ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فِي مُقَابِلِ الظُّلْمَةِ، وَ تَعْيِيرِهِمْ عَلَى تَرْكِهْمَا؛ طَمَعاً فِي الظُّلْمَةِ أَوْ خَوْفاً مِنْهُمْ

و امام (عَلَيْهِ السَّلَام) در این گفتار، آنان را برمی‌انگیزد تا به امر به معروف و نهی از منکر در مقابل ستمگران مبادرت ورزند، و آنان را به موجب ترک این دو واجب الهی خواه به سبب طمع ورزیدن در اموال ظالمان یا به جهت ترسیدن از آنان باشد سرزنش می‌کند

ثُمَّ وَجَّهَ كَلَامَهُ (عَلَيْهِ السَّلَام) إِلَى عَصَابَةِ الْمُسْلِمِينَ بِأَنَّ الْمَهَابَةَ الَّتِي فِي قُلُوبِ الْأَعْدَاءِ مِنْكُمْ

امام (عَلَيْهِ السَّلَام) آن گاه سخن خود را متوجه گروه مسلمانان کرده، درباره وحشتی که در دل دشمنان آنان وجود دارد چنین می‌فرماید:

(... إِنَّمَا هِيَ بِمَا يُرْجَى عِنْدَكُمْ مِنَ الْقِيَامِ بِحَقِّ اللَّهِ وَ إِنْ كُنْتُمْ عَنْ أَكْثَرِ حَقِّهِ تَقْصِرُونَ، فَاسْتَخَفَفْتُمْ بِحَقِّ الْأُئِمَّةِ (عَلَيْهِمُ السَّلَام) ...)

این وحشت آنان بدان جهت است که می‌ترسند شما آیین حق را بر پا دارید؛ هرچند شما در بیشتر حقوق الهی کوتاهی می‌کنید و از آن جمله حق ائمه (عَلَيْهِمُ السَّلَام) را سبک شمرده‌اید

ثُمَّ جَرَى فِي كَلَامِهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) إِلَى أَنْ قَالَ: وَقَدْ تَرَوْنَ عُهُودَ اللَّهِ مَنْقُوضَةً فَلَا تَفْزَعُونَ، وَ أَنْتُمْ لِبَعْضِ ذِمِّ آبَائِكُمْ تَفْزَعُونَ، وَ ذِمَّةَ رَسُولِ اللَّهِ مُحَقَّوْرَةً، وَ الْعَمَى وَ الْبُكْمَ وَ الزَّمْنَى فِي الْمَدَائِنِ مُهْمَلَةً لَا تُرْحَمُونَ

سپس امام (عَلَيْهِ السَّلَام) به سخنان خود ادامه داد تا این که فرمود: و قطعاً شما می‌بینید که پیمان‌های الهی شکسته می‌شود ولی ناله و فریاد سر نمی‌دهید، در حالی که به جهت بعضی از حقوقی که پدرانتان بر ذمه شما داشته‌اند ناراحت می‌شوید و فرع می‌کنید آیا نمی‌بینید که حقوق پیامبر خدا حقیر شمرده شده است و اشخاص نابینا و لال و معلول در شهرها مورد توجه نیستند و به آنها هیچ گونه ترحم نمی‌شود

إِلَى أَنْ قَالَ: وَ بِالْإِدْهَانِ وَ الْمُصَانِعَةِ عِنْدَ الظُّلْمَةِ تَأْمُنُونَ، كُلُّ ذَلِكَ مِمَّا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ مِنَ النَّهْيِ وَ التَّنَاهِي وَ أَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ

تا این که امام (عَلَيْهِ السَّلَام) فرمود: با سازشکاری و چاپلوسی، خود را در پناه ستمکاران قرار می‌دهید، این‌ها همه از آن روست که خدا شما را از این امور باز داشته و فرمان داده است که دیگران را هم از آن باز دارید و حال آن که شما از آن غافل‌اید

وَ أَنْتُمْ أَشَدُّ مُصِيبَةً لِمَا غَلِبْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ مَنَازِلِ الْعُلَمَاءِ لَوْ كُنْتُمْ تَسْعَوْنَ ذَلِكَ بِأَنَّ مَجَارِي الْأُمُورِ وَ الْأَحْكَامَ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْأَمْنَاءُ عَلَى حَالِهِ وَ حَرَامِهِ، فَانْتُمْ الْمَسْلُوبُونَ تِلْكَ الْمَنْزِلَةَ، وَ مَا سُلِبْتُمْ ذَلِكَ إِلَّا بِتَفَرُّقِكُمْ عَنِ الْحَقِّ)

مصیبت شما از مصیبت سایر مردم سهمگین‌تر است؛ زیرا شما از مقام و منزلت دانشمندان برخوردارید، البته اگر کوشا باشید و این همه بدان جهت است که مجاری امور و احکام اسلامی به دست علمای ربانی است که به احکام الهی آگاه‌اند و نسبت به حلال و حرام او امانت‌دارند، اما این مقام و موقعیت از شما سلب شده است و تنها علت این سلب مقام، پراکندگی شما از گرد محور حق است ...)

إِلَى آخِرِهَا مِمَّا هِيَ وَعَظٌ وَ دَسْتُورٌ لِقَاطِبَةِ الْمُسْلِمِينَ حَاضِرُهُمْ وَ غَائِبِهِمُ الْمَوْجُودُ مِنْهُمْ وَ مَنْ سَيُوجَدُ

این حدیث تا انتها دستورالعمل و موعظه‌ای برای قاطبه مسلمانان است، چه آنان که در زمان حاضر بوده‌اند و چه غایبان و چه کسانی که بعداً آمده و خواهند آمد

وَ الْعُدُولُ عَنْ لَفْظِ (الْأَيِّمَةِ) إِلَى (الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْأَمْنَاءِ عَلَى حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ) لَعَلَّهُ لَتَعْمِيمِ الْحُكْمِ بِالنِّسْبَةِ إِلَى جَمِيعِ

الْعُلَمَاءِ الْعُدُولِ الَّذِينَ هُمْ أَمْنَاءُ اللَّهِ عَلَى حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ

اما این که در عبارت (الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْأَمْنَاءِ عَلَى حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ) لفظ (ایمه) نیامده، بلکه از لفظ (العلماء) استفاده شده است، شاید بدان جهت باشد که خواسته است حکم را به تمام علمای عادل، که نسبت به حلال و حرام خدا امانت‌دار و صادق‌اند، تعمیم دهد

بَلْ انْطَبَاقَ هَذَا الْعُنْوَانِ عَلَى غَيْرِ الْأَيِّمَةِ أَظْهَرَ، إِذْ تَوْصِيفُهُمْ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) بِذَلِكَ يَحْتَاجُ إِلَى الْقَرِينَةِ

بلکه بهتر است که بگوییم دلالت این عنوان بر اشخاصی غیر از امامان (علیهم‌السلام) مناسب‌تر و با ظاهر حدیث سازگارتر است؛ زیرا توصیف ائمه (علیهم‌السلام) با تعبیر (علماء) نیاز به قرینه دارد

وَ الظَّاهِرُ مِنَ الْخَبَرِ شُمُولُهُ لَهُمْ وَ لَسَائِرِ الْعُلَمَاءِ فِي الْعُصُورِ الْمُتَأَخِّرَةِ لِلْمُنَاسِبَاتِ الَّتِي هِيَ عَامَّةٌ لِجَمِيعِ الْأَعْصَارِ،

بَلْ لَا يَبْعُدُ دَعْوَى ظُهُورِ الرَّوَايَةِ صَدْرًا وَ ذِيلاً فِي غَيْرِ الْأَيِّمَةِ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ)

البته ظاهر این حدیث به دلیل شرایط و مناسباتی که فراگیرنده همه اعصار است، هم شامل ائمه (علیهم‌السلام) و هم شامل دیگر علما در زمان‌های بعد می‌شود؛ بلکه ادعای ای که صدر و ذیل روایت ظاهراً متوجه افرادی غیر از ائمه اطهار (علیهم‌السلام) است چندان بعید نیست

وَ تَوْهُمُ أَنَّ «الْعَالِمَ بِاللَّهِ» لَهُ مَقَامٌ فَوْقَ مَقَامِ الْفُقَهَاءِ فَاسِدٌ، لِأَنَّ الْمُرَادَ بِالْعَالِمِ بِاللَّهِ لَيْسَ مَعْنَى فَلَسَفِيّاً أَوْ عِرْفَانِيّاً، كَمَا

أَنَّهُ فِي صَدْرِ الرَّوَايَةِ اسْتَشْهَدَ بِقَوْلِهِ تَعَالَى: (لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَخْبَارُ^{۱۰}) وَ «الرَّبَّانِيُّ» عِبَارَةٌ أُخْرَى عَنِ الْعَالِمِ

بِاللَّهِ

اشکالی دیگر این که، برخی پنداشته‌اند «عالم بالله» باید مقامی بالاتر از مقام فقها داشته باشد، لذا در این جا نمی‌توان قبول کرد که منظور فقها باشند، این اشکال نیز غیرقابل قبول و قابل رد است، زیرا مقصود از «عالم بالله» معنای فلسفی یا عرفانی آن نیست، چنان که در صدر روایت، از قرآن نیز شاهد آورده است که خداوند تعالی می‌فرماید: (چرا علما و روحانیون آنها را از گفتار زشت و خوردن مال حرام باز نمی‌دارند) و کلمه «الرَّبَّانِيُّ» در این آیه به همان معنای «عالم بالله» است و تنها در لفظ با یکدیگر متفاوت‌اند

وَ كَيْفَ كَانَ فَمَنْ نَظَرَ إِلَى الرَّوَايَةِ وَ تَعْمِيمِ وَجْهِ الْخِطَابِ فِيهَا لَا يَنْبَغِي لَهُ التَّأَمُّلُ فِي ظُهُورِهَا فِي الْمَقْصُودِ

در هر صورت، اگر کسی با اندکی دقت در مفاد این روایت بنگرد و به عمومیت وجه خطاب، امام (علیه‌السلام) توجه کند، بی‌درنگ دلالت آشکار آن را بر مقصود ما درخواهد یافت

^{۱۰} سورة مائده، آیه ۶۳

وَبَعْدِ ثُبُوتِ كَوْنِهِمْ وَلَا تُؤَلَّاهُ لَا مَانِعَ مِنَ التَّمَسُّكِ بِمَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فِي كُتُبِ الْعَامَّةِ وَالْخَاصَّةِ عَلَى مَا قِيلَ مِنْ أَنَّهُ قَالَ: (السُّلْطَانُ وَلِيُّ مَنْ لَا وَلِيَّ لَهُ)

اینک که از اثبات ولایت بر فقها فراغت یافتیم، مانعی ندارد که حدیثی از پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) را که در کتاب شیعه و سنی نقل شده است، اضافه کنیم؛ حضرت رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرمودند: (حاکم اسلامی، مولا و سرپرست کسی است که سرپرستی ندارد) وَ مَعْلُومٌ أَنَّ الْمُرَادَ السُّلْطَانَ الْعَادِلَ، وَ لَوْ كَانَ فِيهِ إِطْلَاقٌ يُقَيَّدُ بِمَا مَضَى

مُسَلَّمٌ است که منظور از «سلطان» در این حدیث، سلطان عادل است و اگر در حدیث به صورت مطلق آمده است می توان، بر طبق مباحث گذشته آن را مقید بر عدالت کرد

فَتَحَصَّلَ مِمَّا مَرَّ ثُبُوتُ الْوَلَايَةِ لِلْفُقَهَاءِ مِنْ قِبَلِ الْمَعْصُومِينَ (عَلَيْهِمُ السَّلَام) فِي جَمِيعِ مَا ثَبَّتَتْ لَهُمُ الْوَلَايَةُ فِيهِ مِنْ جِهَةِ كَوْنِهِمْ سُلْطَانًا عَلَى الْأُمَّةِ

از آنچه بیان شد نتیجه می گیریم که فقها از طرف ائمه (عَلَيْهِمُ السَّلَام) در جمیع آنچه در اختیار آنان بوده است دارای ولایت هستند وَ لَا بُدَّ فِي الْإِخْرَاجِ عَنْ هَذِهِ الْكُلِّيَّةِ فِي مَوْرِدٍ مِنْ دَلَالَةِ دَلِيلٍ دَالٍّ عَلَى اخْتِصَاصِهِ بِالْإِمَامِ الْمَعْصُومِ (عَلَيْهِ السَّلَام)

البته اگر دلیلی اقامه شود مبنی بر این که امری یا امری به امام معصوم (عَلَيْهِ السَّلَام) اختصاص دارد و از دیگران مسلوب است، اصلی که به اثبات رسانده ایم، در آن زمینه مستثنی می شود؛ در غیر این صورت این اصل به کلیت خود باقی است

بِخِلَافِ مَا إِذَا وَرَدَ فِي الْأَخْبَارِ «أَنَّ الْأَمْرَ الْكَذَائِيَّ لِلْإِمَامِ (عَلَيْهِ السَّلَام)»، أَوْ «يَأْمُرُ الْإِمَامُ بِكَذَا» وَ أَمْثَالُ ذَلِكَ فَإِنَّهُ يَثْبُتُ مِثْلُ ذَلِكَ لِلْفُقَهَاءِ الْعُدُولِ بِالْأَدِلَّةِ الْمُتَقَدِّمَةِ

بدیهی است دلایلی از این قبیل که در اخبار آمده است «فلان امر در اختیار امام (عَلَيْهِ السَّلَام) است»، یا «امام (عَلَيْهِ السَّلَام) چنین فرمان می دهد» و ... دال بر اختصاص نیست؛ و این امور بنا به دلایلی که گذشت، برای فقهای عادل نیز ثابت است

فَفِي مِثْلِ مَا وَرَدَ فِي بَابِ الْحُدُودِ مِرَاراً مِنْ ذِكْرِ الْإِمَامِ كَقَوْلِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام): (مَنْ أَقَرَّ عَلَى نَفْسِهِ عِنْدَ الْإِمَامِ إِلَى أَنْ قَالَ: فَعَلَى الْإِمَامِ أَنْ يُقِيمَ الْحَدَّ عَلَيْهِ)

برای مثال، احادیثی که در باب حدود آمده است و در آنها لفظ اما ذکر شده، از این قبیل است. مانند حدیثی که از امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَام) نقل شده است که فرمودند: (هر کس در نزد امام (عَلَيْهِ السَّلَام) بر علیه خود اقرار کند، پس بر امام واجب است که حد اسلامی را درباره او جاری سازد)

أَوْ قَوْلِهِ (عَلَيْهِ السَّلَام): (الْوَاجِبُ عَلَى الْإِمَامِ إِذَا نَظَرَ إِلَى رَجُلٍ يَزْنِي أَوْ يَشْرَبُ الْخَمْرَ أَنْ يُقِيمَ الْحَدَّ عَلَيْهِ، وَ لَا يَحْتَاجُ إِلَى بَيِّنَةٍ مَعَ نَظَرِهِ، لِأَنَّهُ أَمِينُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ)

یا حدیث دیگر که ایشان فرمودند: (هرگاه امام (عَلَيْهِ السَّلَام) مردی را در حال زنا یا شراب خواری ببیند بر او واجب است که بر آن مرد حد جاری سازد، و چون خود او دیده است، نیازی به دلیل و شاهد ندارد، چرا که او امین خدا در میان مردم است)

وَ كَمَا عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَام) (إِذَا شَهِدَ عِنْدَ الْإِمَامِ شَاهِدَانِ إِلَى أَنْ قَالَ: أَمَرَ الْإِمَامُ بِالْإِفْطَارِ)

و یا حدیث دیگری از امام ابوجعفر محمد باقر (عَلَيْهِ السَّلَام) نقل شده است که فرمودند: (هرگاه دو نفر در نزد امام به رؤیت هلال ماه شوال شهادت دهند ... امام (عَلَيْهِ السَّلَام) دستور به افطار می‌دهند)

إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْمَوَارِدِ الْمُشْتَمِلَةِ عَلَى لَفْظِ الْإِمَامِ تَكُونُ أدْلَةً تُبَوِّتُ الْوِلَايَةَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَافِيَةً فِي إِثْبَاتِ ذَلِكَ

لِلْفَقِيهِ

و احادیث دیگر از این قبیل که شامل لفظ امام (عَلَيْهِ السَّلَام) است، همه دلایلی بر ثبوت ولایت ائمه (عَلَيْهِمُ السَّلَام) بوده و اثبات آن برای فقیه کافی است

هَذَا مَعَ الْغَضِّ عَنِ الْأَدِلَّةِ الْخَاصَّةِ الدَّالَّةِ عَلَى الثُّبُوتِ لِلْفَقِيهِ، كَمَا فِي الْحُدُودِ وَغَيْرِهَا

البته، این سخن با فرض چشم‌پوشی از دلایل خاصی که در ابواب مختلف فقه، از جمله در باب حدود و غیر آن، برای اثبات ولایت فقیه وجود دارد ثُمَّ إِنَّا قَدْ أَشْرْنَا سَابِقاً إِلَى أَنْ مَا ثَبَتَ لِلنَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) وَ الْإِمَامِ (عَلَيْهِ السَّلَام) مِنْ جِهَةٍ وَ لَآيَتِهِ وَ

سَلْطَنَتِهِ ثَابِتٌ لِلْفَقِيهِ

نکته دیگر این که، ما قبلاً گفتیم که همه اختیاراتی که در خصوص ولایت و حکومت برای پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) و ائمه (عَلَيْهِمُ السَّلَام) معین شده است؛ عیناً برای فقیه نیز معین و ثابت است

وَ أَمَّا إِذَا ثَبَتَتْ لَهُمْ (عَلَيْهِمُ السَّلَام) وَ لَآيَةٌ مِنْ غَيْرِ هَذِهِ النَّاحِيَةِ فَلَا

اما اگر ولایتی، از جهت دیگر، غیر از زمامداری و حکومت، برای ائمه (عَلَيْهِمُ السَّلَام) معین و دانسته شود، در این صورت فقها از چنین ولایتی برخوردار نخواهند بود

فَلَوْ قُلْنَا بِأَنَّ الْمَعْصُومَ (عَلَيْهِ السَّلَام) لَهُ الْوِلَايَةُ عَلَى طَلَاقِ زَوْجَةِ الرَّجُلِ أَوْ بَيْعِ مَالِهِ أَوْ أَخْذِهِ مِنْهُ وَ لَوْ لَمْ يَقْتَضِ

الْمَصْلَحَةُ الْعَامَّةُ لَمْ يَثْبُتْ ذَلِكَ لِلْفَقِيهِ

پس اگر بگوییم امام معصوم (عَلَيْهِ السَّلَام) راجع به طلاق دادن همسر یک مرد یا فروختن و گرفتن مال او، گرچه مصلحت عمومی هم اقتضا نکند ولایت دارد، این دیگر در مورد فقیه صادق نیست و او در این امور ولایت ندارد

اگر در حین مطالعه با موارد سهو قلم که ما از آن غافل مانده‌ایم، مواجه شدید؛ از طریق ایمیل mollakarimi.omid@gmail.com یا شماره ۰۹۳۵۲۲۱۳۱۷۵ با ما در میان بگذارید تا اصلاح نماییم. در نگارش بعضی از قسمت‌های این جزوه از کتاب «فقه استدلالی - آقای سید مهدی دادمرزی» و کتاب «متون فقه عمومی و حقوق بین‌الملل - آقای موسی‌زاده» کمک گرفته‌ایم. به‌روزرسانی جزوه: زمستان ۱۳۹۹ اینستاگرام نویسنده:  **omid_mollakarimi**

امید ملاکریمی هستیم؛ به حواسِ پرتِ متولد دهه ۶۰! ارزش اصلی من در زندگی، کمک به دیگران و تأثیرگذاری بر زندگی آنهاست. به یادگیری و اشتراک گذاشتن آموخته‌هایم با دیگران علاقه‌ی زیادی دارم. البته همه تلاشم را می‌کنم تا روش‌هایی را که به افزایش کیفیت یادگیری کمک می‌کنند یاد بگیرم و بعد از افزودن تجربیات خودم، آنها را به دیگران هم انتقال بدهم. در حوزه آموزش و نویسندگی در رشته حقوق با روش «ساده‌نویسی» و «به کار بردن مثال‌های روان» متفاوتم! من به این جمله ایمان دارم: «اگر موفقیت بیشتری می‌خواهی باید به دیگران کمک کنی تا به موفقیت بیشتری دست یابند.»



داستان نویسنده: بعد از اینکه لیسانسم رو گرفتم مثل خیلی از دانش آموخته‌های حقوق وارد دوره کارشناسی ارشد شدم؛ البته باید بگم که به کار ثابت هم داشتم که ماهانه به حقوق ثابت از اوون می‌گرفتم. رفته رفته به این نتیجه رسیدم که اگه بخوام اینجوری ادامه بدم دست آخر بعد از دریافت مدرک کارشناسی ارشد و یا حتی دکتری در بهترین حالت می‌خوام به کارمند سطح بالا توو به اداره بشم که نهایتاً به حقوق خوب دریافت کنم. شاید برای خیلی‌ها رسیدن به به حقوق کارمندی خوب نقطه اوج آرزوهاشون محسوب بشه اما من رسیدن به به حقوق ثابت خوب رو مطلوب نمی‌دیدم. همیشه دوست داشتم مثل قهرمانای این فیلما به آدمایی که توو موقعیت‌های بد قرار گرفتن کمک کنم و با کلی غرور و کمال رضایت از مفید بودن خودم به نفس عمیق بکشم و بگم «تونستم!». از این فیلما که بگذریم ذات زندگی آدمیزاد اینه که باید بجنگه و از «یه جا نشستن» یا همون «صبح به صبح کارت زدن توو به محیط اداری» فراری باشد. خلاصه اواخر اسفند ماه بود که تصمیم گرفتم عطای حقوق ثابت را به لقایش ببخشم و از اول فروردین شروع کنم به خوندن! البته این اشتیاق سوزان باید اول اول توو خود آدم ایجاد بشه و حتی اگه دوستان و اطرافیان با تمسخر بهت بگن: «تو که کار ثابت داری، می‌خوای بشینی و بخونی که چی!»، یا بگن: «صد و ده هزار تا شرکت می‌کنی و نهایتاً سه هزار تا وِر می‌دارن و تو بدون سهمیه عمراً شانس نداری!»، اطمینان نداشتم که به موفقیت برسم اما با خودم عهد کردم که اول فروردین «بسمه‌الله» بگم و با همه توانم پیش برم؛ البته قبلش از خانواده‌ام خواستم که توو این مسیر کمک کن و این هشت ماه به کم توقع و انتظارشون رو از من کم کن. من ریسک شیرین بلندپروازانه‌ای رو آغاز کرده بودم؛ خلاصش کنم برات: «با وجود تمام ترسی که از شکست داشتم، از تصمیم‌ام راضی بودم!». جمله یه بنده‌ی خدا اوومد توو ذهنم که می‌گفت اگر آرزوت اینه که یه ماشین بخری، اول برو به جاسوییچی برای ماشینی که توو رویاته تهیه کن و یقین داشته باش که به ماشینه می‌رسی! منم بدون معطلی، رفتم یک سنجاق سینه کوچولو که رووش آرم کانون رو داره و وکیل‌های کانون همیشه روی گت یا مانتوشون می‌زنن تهیه کردم. تا شروع کردم کمک‌های خدا رو دیدم که یکی یکی برام می‌اومد. مثلاً با مسوول یه کتابخونه صحبت کردم و با وجود اینکه ساعت کار اوونجا تا ۶ بعد از ظهر بود بهم گفت: می‌تونی با نگرهبان مجموعه هماهنگ کنی و تا ۱۱ شب هم از کتابخونه استفاده کنی! خلاصه اینکه ایمان داشتم اگر امروز زحمت بکشم فردا از نتیجه و میوه شیرین اوون زحمات بهره‌مند می‌شم؛ به فرموده قرآن: «فان مع العسر، یُسرا». خوشحالم از اینکه که امروز که این متن رو نوشتم در وضعیتی هستم که در تمامی آزمون‌های حقوقی (وکالت، قضاوت، ارشد، دکتری) قبول شدم و به عضویت «هیأت علمی» رسیدم و می‌خوام متنم رو با یه جمله تموم کنم: «نووی سکوت تلاش کن و اجازه بده صدای موفقیت همه جا پیچه!»

چشم‌انتظار خواندن داستان موفقیت‌تان هستیم. به امید موفقیت تو؛ امید ملاکریمی (پایان گفتار ما: حمد و سپاس مخصوص پروردگار جهانیان است.)

Telegram Channel: @OmidMollakarimi E-mail: mollakarimi.omid@gmail.com

Instagram: @vekalatyar web: mollakarimi.ir

به شماره ۰۹۳۵۲۲۱۳۱۷۵ واتساپ بدین تا لینک جزوات تضمین‌کننده قبولی در آزمون‌های وکالت و قضاوت را برایتان به رایگان بفرستم!